

تفسیر سوره لقمان

آیة الله جعفر سبحانی

چاپ دهم


بسم الله الرحمن الرحیم

مربی نمونه : تفسیر سوره لقمان

نویسنده:

آیت الله العظمی جعفر سبحانی (دام ظله)

ناشر چاپی:

دارالتبلیغ اسلامی قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مربی نمونه : تفسیر سوره لقمان

مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی تبریزی جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور : مربی نمونه : تفسیر سوره لقمان جعفر سبحانی

مشخصات نشر : قم دارالتبلیغ اسلامی قم،مرکز انتشارات [۱۳۵۴].

مشخصات ظاهری : ح ۲۱۵ص.

شابک : ۱۶۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : تفاسیر (سوره لقمان)

رده بندی کنگره : BP۱۰۲/۶۵۲/س۲م۴ ۱۳۵۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۸

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۳۵۹۲۴

مقدمه

مقدمه

تربیت چیست؟

«تربیت» در لغت به معنای رشد و افزایش است و مربّی فردی است که اسباب رشد و افزایش مورد تربیت را فراهم می سازد، و کاری صورت می دهد که پدیده، کمالات بالقوه خود را به حالت فعلیت درآورد ;به تعبیر دیگر: هر کمالی که در پدیده است مربوط به خود اوست نه مربّی و اگر به مربّی نسبت داده می شود به خاطر این است که او شرایط رشد را فراهم ساخته تا پدیده، چهره واقعی خود را نشان دهد، و ما این حقیقت را با مثالی روشن می سازیم. باغبان پدید آورنده کمال در درخت نیست بلکه هموار کننده شرایطی است که خودِ درخت، کمالات خود را نشان دهد ;زیرا شاخ و برگ و میوه های رنگارنگ در دل نهال، به صورت بالقوّه نهفته است، امّا در هر شرایطی امکان عرضه کمال نیست، بلکه تا زمین هموار نباشد و ریشه ها فعالیت نکند و درخت از انرژی خورشید بهره نگیرد و آب به ریشه نرسد امکان اظهار کمال برای آن نیست. با این مثال می توان موقعیت پیامبران و مصلحان و مربیان را ارزیابی نمود.

------------------ صفحه ۱۴

امیرمؤمنان(علیه السلام) در یکی از سخنان خود به این واقعیت چنین اشاره می کند: خدا پیامبران را فرستاد تا میثاقی را که با انسان از طریق فطرت بسته است بازخواهی کنند، و آنان را به نعمت های فراموش شده متذکر سازند، و از طریق تبلیغ، بر آنان احتجاج کنند، و اندیشه های نهفته در خلقت را شکوفا سازند.(۱) یکی از مربیان نمونه که قرآن سخنان حکیمانه او را به عنوان اصول تربیتی مطرح می کند، لقمان حکیم است. سخنان او در سوره ای که به نام خود اوست وارد شده و پیوسته مورد نظر عالمان و دانشمندان بوده است. این کتاب شرحی است گویا از سخنان و اندرزهای حکیمانه او به ضمیمه تفسیر سایر آیات این سوره. در گذشته این

کتاب به زیور طبع آراسته شده بود و هم اکنون با ویراستاری خاصی تقدیم علاقه مندان مسایل تربیتی می شود. قم ـ مؤسسه امام صادق(علیه السلام) جعفر سبحانی ۲۶فروردین ماه ۱۳۷۷/۱۷ذیحجهٔ الحرام ۱۴۱۸

---

۱ . «لیستأدوهم میثاقَ فطرتِهِ، ویذکّروهم منسیَّ نعمتِه، یحتجُّوا علیهم بالتبلیغ، ویثیروا لهم دفائنَ العقول.».

----------------- صفحه ۱۵

پیش گفتار

پیش گفتار

مهندسی انسان ها

۱. تربیت چیست؟ ۲. کار باغبان ما را با حقیقت تربیت آشنا می سازد. ۳. تربیت کودک بیش از هر چیز به شناخت او نیازمند است. ۴. خطرناک ترین تکامل ها، تکامل های «یک بعدی» است. ۵. تربیت منهای معنویت، عقیم و بی ثمر است. ۶. ناتوانی یک دولت بزرگ از اجرای یک اصل اصلاحی. ۷. نمونه زنده ای از تربیت های دینی. هر کودک و نوزادی با استعداد و شایستگی خاصی دیده به جهان می گشاید و دست آفرینش او را در مسیر تکامل و خوشبختی قرار می دهد. سعادت و نیک فرجامی از آنِ کودکی است که پس از شناخت قابلیت و شایستگی ویژه او، به پرورش استعداد وی همت گمارده شود. حقیقت تربیت، جز شناخت ویژگی های کودک و فعلیت بخشیدن به استعداد و شایستگی های پنهانی او، چیز دیگری نیست ;به عبارت روشن تر،

----------------- صفحه ۱۶

واقعیت تربیت پس از شناخت شایستگی ها، فراهم ساختن زمینه برای تکامل و پیشرفت همه جانبه موجودی است که قابلیت رشد و نمو را دارد، تا هر نوع کمالی که به طور قوه نامریی در آن هست، به مرحله بروز برسد. آگاهی از عمل و کار باغبان، ما را به حقیقت تربیت کاملاً آشنا می سازد. کار یک باغبان چیست؟ او هرگز در نهال و درخت، ایجاد قابلیت و شایستگی نمی کند و نهال خشکیده ای که فاقد استعداد و لیاقت باشد، از حوزه کار باغبان خارج است، بلکه کار باغبان، جز فراهم ساختن زمینه های گوناگون برای رشد و نمو درخت، چیز دیگری نیست ;کار باغبان را می توان در امور زیر خلاصه نمود: ۱. آگاهی کامل از خصوصیات نهال یا بذری که در دل زمین افشانده شده است. بدون آگاهی صحیح از خصوصیات موجودِ در حال رشد، فعالیت های او بی ثمر خواهد بود، زیرا هر نهالی در شرایط ویژه ای رشد و نمو می کند و شایستگی های خود را نشان می دهد ;چه بسا شرایطی برای نهالی و بذری مفید و برای نوع دیگر مضر و زیان بخش است. ۲. فراهم آوردن زمینه های رشد و نمو، تا نهال و بذر، لیاقت و شایستگی خود را نشان دهد و این کار غالباً با برداشتن موانع رشد، صورت می پذیرد و لذا باغبان به شخم زدن زمین و نرم کردن محل ریشه های نهال و برچیدن سنگ و کلوخ می پردازد، باغچه را برای رشد و فعالیت بذر و نهال آماده می سازد و گاهی برای رسیدن به این هدف، شاخه های کج و معوج را می زند، تا درخت رشد و نمو کند. ۳. رسانیدن کمک های لازم برای رشد و نمو: پرورش یک واحد «نبات»،

----------------- صفحه ۱۷

علاوه بر قدرت و نیروی داخلی، به کمک های خارجی نیز نیاز دارد، تا واحد نبات در پرتو استعداد از اشعه حیات بخش خورشید و مواد قندی زمین و آب های شیرین و دیگر مواد لازم ، بهره مند شود و به کمال مطلوب خود برسد و استعداد و لیاقت خود را از طریق برگ و گل و میوه نشان دهد. در این مورد چه بسا باغبان ناچار می شود تغییراتی در واحد نباتی پدید آورد و جهت او را با زدن پیوندهای مناسب تغییر دهد. ۴. مراقبت های پی گیر از واحد نباتی، مادامی که در حال رشد و توسعه است. هیچ واحد نباتی

که برای رشـد آن، جهت خاصـی در نظر گرفته شـده است، از این شـرط بی نیـاز نیست، چه بسا غفلت مربی سـبب می شود موجود نبـاتی از مسیر و جهت خاص خود بیرون رود و به کمال مطلوب برسـد. این تصویر کوچکی است از وضع کارهای یک مربی ساده در مورد واحـدی نبـاتی که هرگز از نظر لطـافت و ظرافت و لزوم به کـار بسـتن شـیوه هـای مختلف تربیت، به پایه یک هزارم واحد انسانی نمی رسد. هرگاه تربیت و پرورش یک نهال، از یک چنین برنامه گسترده و اهمیت و موقعیت شایان توجهی برخوردار است، بایـد مربیان واحـدهای انسانی از عظمت مسؤولیتی که درباره آنان دارنـد آگاه شونـد و به اصـطلاح از این مجمل، حـدیث مفصـلی بخواننـد. عین همـان تصویر را که درباره پرورش یک واحـد نباتی یادآور شـدیم، بایـد در مقیاس بسـیار وسـیع تری درباره پرورش انسان که به صورت نهایی گام در اجتماع می نهد، پیاده کنیم.

------------------ صفحه ۱۸

آگاهی از خصوصیات جسمی و روحی کودک

نخستین مرحله پرورش، آگاهی از خصوصـیات جسـمی و روحی و شـرایط مفید و زمینه های مضـر کودک است، ولی متأسفانه نوع مربیـان، مخصوصـاً پـدران و مـادران، فاقـد ایـن شـرط اساسـی تربیت هسـتند و بـا این که به هیچوجه کـودک را نمی شناسـند از او انتظارات عجیبی دارنـد. شـگفت انگیز است که امروز به مهندسـی انسانی (انسانی که آفریننده و رهبر ماشـین است) کمتر از ماشـین (ماشینی که مصنوع فکر انسـان است) توجّه می شود. برای شـناختن کـار یـک ماشـین سـاده، یـا یـک ماشـین تحریر و یا راننـدگی اتومبیل، بایـد چنـدین ماه، وقت صـرف درس های نظری و تمرین های عملی نمود، لکن انسان ها هنگامی که به عنوان مادر یا پـدر می خواهنـد کودکی را بپرورانند، هیـچ گونه آموزشـی نمی بینند ;نوع پدر و مادرها تقصـیر را متوجه کودکان می کنند و کمتر از خود می پرسند که شاید تربیت آنان بد بوده است. امروز اطلاع بر مقدمات مهندسی انسانی، بر هرکسی که با انسانی در همکاری و یا رهبری او ـ چه در خانه و چه در مدرسه ـ سر و کار دارد، اجتناب ناپذیر است. انسان ها دارای قوانین و یا مکانیسم و فعل و انفعال های اختصاصی هستند ;اگر بخواهیم با آنها کار کنیم، باید مکانیسم و قوانین حاکم بر رفتار آنها را بشناسیم. انسان ها مانند صندوق رمزند ;گشودن کتاب روح و قلب آنان و همکاری با آنها، پیش از هر چیز آگاهی و ظرافت می خواهد، نه زور. قوانین رفتار انسانی را باید مانند قوانین فیزیک و شیمی و فیزیولوژی کشف کرد و نه

------------------ صفحه ۱۹

وضع. وضع پاره ای از مقررات برای رهبری انسانی اگر با قوانین اصل فطرت و خواسـته های آفرینش منطبق نباشد، در خور اسـتقبال و هضم نیست، و گرنه بـا هیـچ قـدرت و زوری نمی توان قوانین را بر خلاـف سـنت معمول، بر انسـان تحمیـل کرد.(۱) هرگاه عمل نخست دربـاره پرورش انسـان انجـام گرفت ;یعنی مربی خصوصـیات کودک و مکـانیسم آفرینش او را درک کرد و معلوم شـد که درباره جهات فردی کودک، ماننـد رشـد تن، پرورش مغز، نموّ شخصـیت و پیدایش اعتماد به نفس، چه شـیوه و برنامه ای ضـرورت دارد و درباره پرورش جهات اجتماعی او چه کارهایی بایـد انجام داد تا عضو مؤثر و مفید برای جامعه شود، در این موقع، نوبت سـه گام دیگر ـ که در تربیت واحـد نباتی یادآور شدیم ـ فرا می رسد. این بیان، ما را به حقیقت تربیت و حد و مرز آن آگاه می سازد و روشن می کنـد که پرورش یک واحـد نهال و یا یک واحد انسان، عملی است آگاهانه که از جانب فردی قدرتمند و نافذ و مسلط، روی فردی دیگر انجام می گیرد ;در حالی که عمل دارای ایده و هدف است و هدف، فعلیت بخشیدن به تمام لیاقت ها و شایستگی هاست و این نتیجه بدون مراقبت پی گیر، جامه عمل نمی پوشد.(۲)

----

۱ . ناصـرالدین صـاحب الزمـانی، دیباچه ای بر رهبری، ص ۳۳۱ و ۳۳۲. ۲ . بنـابراین، اساس تربیت را عوامل چهارگانه تشـکیل می دهند و با دقت در جمله های متن، هر چهار عاملْ روشن می شود.

----------------- صفحه ۲۰

تکامل یک بعدی

تکامل صحیح، آن است که در تمام شؤون فردِ مورد تربیت صورت گیرد ؛زیرا تکامل در یک جهت و عقب ماندگی در جهات دیگر، مایه نابودی فرد است ؛مثلاً هرگاه در تکامل جسمی و مادی کودک، تنها قلب او رشد کند، ولی اعضای دیگر او اصلاً رشد نکنند و یا رشد آنها متناسب با رشد قلب کودک نباشد، چنین تکامل یک بعدی، مایه مرگ می شود. عین همین مطلب در مجموع شؤون انسان نیز حکم فرماست. هرگاه فشار رشد و نمو، روی جنبه های مادی و غرایز نفسانی قرار گیرد و جهات دیگر زندگی او مورد غفلت واقع شود، نام این تکامل، تکامل یک بعدی و تکامل غیر صحیح خواهد بود و تنها آن تکامل، صحیح و ضامن بقاست که در تمام جوانب و جهات موجودِ در حال رشد صورت پذیرد و همه جهات با نظام خاصی رو به جلو گام نهند. نقطه ضعف مکتب اخلاقی غرب این است که تنها به یک بعد از ابعاد روح انسان تکیه می کند و ابعاد دیگر روح انسان را نادیده می گیرد؛ مثلاً هر نوع مکتب تربیتی که بر اساس روان شناسی «فروید» استوار شود، شخصیت انسان را از طریق غرایز، تجزیه و تحلیل کرده و از میان غرایز، بر شهوت و تمایلات جنسی تکیه می کند و در نتیجه، شخصیت و منش واقعی انسان در شهوت و امور جنسی خلاصه می شود و دیگر ابعاد روح انسان ـ که روان شناسی روز بر آنها دست یافته ـ مورد غفلت قرار می گیرد. این گروه از علمای روان شناس و متخصصان امور تربیتی، انسان را از دیده شهوت و عینک تمایلات جنسی بررسی می کنند و بر اثر محدودیت شیوه

----------------- صفحه ۲۱

بحث، از دیگر کرانه های وجود او غافل و بی خبرند و ضرر این گروه از کارشناسان امور تربیتی، بسیار سهمگین و هولناک است. برخی دیگر از کارشناسان امور تربیتی ـ که تمایلات ماتریالیستی و مادی گری دارند و زیربنای افکار آنان را اصالت ماده و انکار ماورای آن تشکیل می دهد ـ در روش بحث خود غالباً به پرورش تن اهمیت می دهند، نه روح و روان و به جای تعدیل غرایز و رهبری آن، به ارضا و اشباع هر چه بیشتر آن می پردازند اصلاح آن ؛با سوادانی می پرورانند که زمین و فضا و دریا را جولانگاه خود قرار می دهند و با روشن کردن جرقه ای، جهان را به آتش می کشند، نه انسان های کاملی که به فضایل انسانی آراسته شوند و نوع پروری و تفاهم را پیشه خود سازند. در این نظام های اخلاقی ـ خواه از کشورهایی برخیزد که رسماً به مادی گری و ماده پرستی و انکار ماورای طبیعت معروف هستند و یا از کشورهایی که هنوز حفظ صلیب و خدایان سه گانه، مایه افتخار و مباهات آنهاست ـ خلأ روحی انسان تنها با دانش، حرص تسلط بر منابع طبیعی و انرژی های جهان، گسترش و توسعه قدرت و اشباع غرایز پر می شود و دیگر در فضای روح انسان، جایگاهی برای ملکات انسانی و فضایل اخلاقی ـ که شرق و شرقی به آن می نازد ـ باقی نمی ماند. مسابقه دولت های بزرگ جهان ـ که برای علوم تربیتی و انسانی، ده ها دانشکده و صدها متفکر استاد دارند ـ در ساختن سلاح های مخرب و ویرانگر، در گسترش پایگاه های نظامی، در استخدام مغزهای علمی برای تحصیل نیروی رزمی بیشتر، گواه زنده بر گفتار ماست ؛زیرا با وجود گسترش

----------------- صفحه ۲۲

علوم انسانی و تربیتی و با وجود پیدایش رشته ها و شاخه های فراوان برای علوم انسانی، غالباً کوشش های دانشمندان این علوم در رهبری اجتماع به سوی یک سعادت واقعی، عقیم و بی نتیجه مانده است علت بزرگ عقیم ماندن تلاش ها این است که نظام تربیتی بر اساس مادی گری و ماده پرستی و انقطاع از خدا و ماورای طبیعت است ؛روش هایی است بر اساس فیزیک و غفلت از متافیزیک و چون تربیت در چنین نظام هایی، یک بُعدی است، نمی تواند به نتیجه مطلوب برسد. بنابراین، برای رسیدن به هدف عالی، چاره ای جز این نیست که دگرگونی عظیم در سیستم های تربیتی و نظام های پرورشی پدید آید و متدهای تربیتی بر اساس «متافیزیک» و اعتقاد به خدای بزرگ استوار شود ؛خدایی که بشر را با مسؤولیت های بزرگ آفریده است و در سرای دیگر ـ که آغاز زندگی نو

است ـ به تمام این مسؤولیت ها دقیقاً رسیدگی خواهد شد و هر فردی متناسب کردار و رفتار خود، کیفر و پاداش خواهد داشت. زمانی که اعتقاد به خدا و مذهب و توجه به سرای دیگر، اساس نظام های تربیتی انسان ها را تشکیل ندهد، کلیه کوشش های بین المللی و منطقه ای برای اصلاح جوامع، عقیم و بی ثمر خواهد ماند. گواه زنده

اکنون در این جا تلاش یک ملت بزرگ صنعتی را که سنت های اصیل دینی را به دست فراموشی سپرده اند و دین و مذهب، جز لعابی شیرین، روی مادی گری تلخ آنان نیست، برای اجرای یک برنامه اصلاحی، یادآور می شویم

------------------ صفحه ۲۳

تا روشن شود که چرا آن تلاش بزرگ و همه جانبه، عقیم و بی نتیجه ماند و چرا با آن همه تبلیغات از طریق کلیه وسایل ارتباط جمعی نتوانستند به اصلاح گوشه ای از اجتماع خود موفق گردند و جامعه خود را از یک کردار زشت و نوشیدن یک مایع مسموم و ویرانگر باز دارند. این پرسش، یک پاسخ بیش ندارد و آن این که آنان در تلاش و کوشش خود، روی اصول مادی گری تکیه کرده و از نیروی مذهب و اعتقاد به مسؤولیت های درونی، کمک نگرفتند. توضیح این که دولت آمریکا پیش از جنگ جهانی دوم تصمیم گرفت با نوشابه های الکلی به شدت مبارزه کند و ملت آمریکا را از چنگال این سم کشنده برهاند. دولت آمریکا برای مبارزه با مشروب خواری به کلیه وسایل از قبیل مجلات و جراید و سخنرانی ها و فیلم ها متوسل شد و برای تبلیغ بر ضد استعمال مشروبات الکلی، بیش از شصت میلیون دلار صرف کرد و بالغ بر ده میلیون صفحه کتاب و مجله و نشریه برای این منظور منتشر ساخت و در ظرف چهارده سال مبارزه، مبلغی در حدود ۲۵۰میلیون لیره برای اجرای قانون تحریم نوشابه های الکی صرف کرد و سیصد نفر را در این جریان اعدام کرد و ۵۳۲۳۳۵ نفر را به زندان افکند و در حدود شانزده میلیون لیره بابت جریمه قاچاق مشروبات الکلی گرفت و معادل ۴۰۴ میلیون لیره املاک مصادره کرد، ولی کلیه این مبارزات جز عشق و شیفتگی به صرف الکل سودی به بار نیاورد، تا سرانجام در سال ۱۹۳۳م. ناگزیر آن قانون را نقض کرد و مشروبات الکلی را به کلی آزاد ساخت.(۱)

----

۱ . ماذا خسر الإسلام بانحطاط المسلمین، ص ۸۰.

------------------ صفحه ۲۴

چرا دولت بزرگی مانند آمریکا از اجرای یک قانون عاجز و ناتوان ماند، و هر نوع کوشش و شدت عمل با بن بست کامل رو به رو گردید؟ این کار، یک علت بیش ندارد و آن این که زیربنای مسائل تربیتی را در انسان های بزرگ، اعتقادات مذهبی و علایق معنوی تشکیل می دهد، و چون چنین زیربنایی در غرب، بسیار ضعیف و ناتوان است، از این جهت کوشش نیرومندترین دولت های جهان عقیم ماند. در برابر این تلاش بی ثمر، به گزارش گزارش گر تهران درباره روز بیست ویکم ماه رمضان گوش فرا دهید: تهران دیروز آرام و بی حادثه بود، پزشک قانونی بی کار مانده بود و در کلانتری ها از پرونده و متهم خبری نبود. دیروز آرام ترین روز سال بود و تقریباً هیچ حادثه ای رخ نداد و اداره پزشکی قانونی تهران، دیروز حتی یک جسد برای معاینه نداشت. پزشک کشیک گفت: تمام روز حتی یک جسد به اداره پزشکی قانونی نیاوردند، در ۲۴ساعت گذشته هیچ حادثه ای که منجر به مرگ کسی بشود، در شهر تهران اتفاق نیفتاد و به قول معروف: آب از آب تکان نخورد. در کلانتری ها و پاسگاه های ژاندارمری نیز این وضع حکمفرما بود. مأموران کلانتری ها می گفتند: اکثر مردها دیروز در خانه هایشان بودند و اگر اختلافی بین آنها و همسرانشان اتفاق می افتاد، به احترام شهادت مولای متقیان، علی بن ابی طالب(علیه السلام) از ادامه آن صرف نظر می کردند و به همین دلیل، پرونده ای درباره اختلافات زناشویی تشکیل نشد. این نوع آرامش و انضباط، مخصوص روز بیست و یکم ماه رمضان

------------------ صفحه ۲۵

نیست، در تمام ایام سوگواری، مخصوصاً در تمام ماه رمضان به نسبت خاصی حکمفرماست و ما را به قدرت و اهمیت مذهب در

حفظ نظام و اجرای قانون، رهبری نموده و می رساند که شرق و شرقی چه گنجیه پنهانی در اختیار دارند و گروهی که بدون آگاهی از اهمیت مذهب، در تضعیف قدرت مذهب می کوشند، چه لطمه های بزرگ و غیر قابل جبرانی بر این گنجینه خود وارد می سازند. کتابی که هم اکنون به خوانندگان گرامی تقدیم می گردد، حاوی یک رشته اصول اخلاقی و اجتماعی است که پدری دلسوز و مربی نمونه، فرزند خود را با آنها آشنا کرده است و نام این مربی نمونه «لقمان حکیم» است که با بینش کاملاً صحیح و واقع بینانه، چنین اصولی را در اختیار ما نهاده است و از نظر اهمیت به پایه ای رسیده است که خداوند بزرگ آنها را در کتاب آسمانی ما نقل کرده است. تشریح سخنان این حکیم الهی که در سوره لقمان وارد شده است، ما را بر آن داشت که مجموع سوره را تفسیر نموده و آن را به استادان تربیت و مربیان دلسوز که می خواهند از اصول تربیت دینی آگاه گردند، تقدیم می داریم. محتویات این کتاب قبلاً در مجله وزین درس هایی از مکتب اسلام طی سال های ششم و هفتم مجله منتشر گردیده و هم اکنون به صورت کامل تری در اختیار خوانندگان گرامی قرار می گیرد. جعفر سبحانی ۲ربیع الآخر ۱۳۹۷ قم ـ حوزه علمیّه

----------------- صفحه ۲۶ ----------------- صفحه ۲۷

۱– آشنایی با خصوصیات سوره لقمان

۱– آشنایی با خصوصیات سوره لقمان

آیات این سوره مکّی است

سوره لقمان، سی و یکمین سوره از سوره های صد و چهارده گانه قرآن است که شماره آیات آن از ۳۴ آیه تجاوز نمی کند. مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مجموع آیه های این سوره در مکه نازل گردیده است، لذا می گویند: سوره لقمان از سوره های مکی است، جز آیه های ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ که در مدینه نازل گردیده است و به دستور پیامبر در این سوره قرار گرفته اند. ولی هرگز دلیل قطعی نداریم که این سه آیه در مدینه نازل شده است، بلکه با توجه به مفاد آنها که مانند بیشتر آیات مکی، درباره مبدأ و معاد بحث می کنند، می توان گفت که این سه آیه نیز در مکه نازل گردیده است ;از این جهت می توان گفت: مجموع آیات این سوره مکی است. اهداف سوره

همگی می دانیم که هر سوره ای از سوره های قرآن، با این که از آیات

----------------- صفحه ۲۸

مختلفی که هر کدام برای خود مفاد خاصی دارند، تشکیل شده است ;مع الوصف ;مجموع آیات هر سوره، هدف یا اهدافی را تعقیب می کند که با در نظر گرفتن آیات یک سوره، هدف آن، روشن و آشکار می گردد. هدف اساسی از ۳۴ آیه سوره لقمان ، مبارزه با شرک و دوگانه پرستی و ایجاد توجه به خدا و سرای دیگر است و با بررسی مجموع آیه های این سوره، خواهیم دید که غرض نهایی از تشریح اسرار آفرینش و طرح مواعظ بزرگ دانشمند جامعه بنی اسرائیل«لقمان»، همان توجه به خدای یگانه و محو آثار شرک و بت پرستی است. دستورهای اخلاقی و اجتماعی لقمان، آن چنان مهم و سازنده است که آفریدگار جهان سخنان و اندیشه های عالی او را در این سوره به عنوان عالی ترین نسخه سعادت و برنامه زندگی برای ما فرو فرستاده است و چون پاره ای از آیات سوره مورد بحث را سخنان حکیمانه او تشکیل می دهد، از این جهت نام آن حکیم روی این سوره نهاده شده و می گویند: «سوره لقمان» یعنی سوره ای که در لابه لای آیات آن، سخنان و اندرزهای لقمان حکیم وارد شده است. اکنون وقت آن رسیده است که به تفسیر آیات بپردازیم.

----------------- صفحه ۲۹

۲- پژوهشی درباره حروف مقطعه قرآن

۲- پژوهشی درباره حروف مقطّعه قرآن

بسم اللّه الرحمن الرحیم

۱. (الم ؛)

«الف لام میم.» این سوره، بسان ۲۸سوره دیگر با حروفی آغاز شده است که در اصطلاح مفسران، آنها را «فواتح السور» و یا «حروف مقطعه» می نامند و مجموع حروفی که در آغاز ۲۹سوره وارد شده اند، چهارده تاست و آنها عبارتند از: الف، لام، میم، صاد، راء، کاف، هاء ، یاء، عین، طاء، سین، حاء، قاف و نون، و همه این حروف در جمله زیر جمع شده اند: «صراط علی حقّ نمسکه ؛راه علی حق است، ما به آن چنگ می زنیم.» مفسران در تفسیر این حروف به بحث و گفتگو پرداخته و اقوال و آرای زیادی در تفسیر این حروف بیان نموده اند و ما از میان آنها یک نظر را که با دلایل محکم واستوار همراه بوده و از ناحیه پیشوایان معصوم نیز تأیید شده است، تشریح می کنیم.

------------------ صفحه ۳۰

قرآن از این حروف تشکیل یافته است

این حروف به عنوان نمونه هایی از حروف تهجی در آغاز برخی از سوره ها آمده اند و هدف از آوردن آنها این است که قرآن مجید از این حروف، ترکیب یافته، و این سوره ها و آیات که همه بشر در مقابله با آن عاجز و ناتوان مانده اند، از این مواد و عناصرْ تشکیل یافته و در حقیقت «خمیرمایه» قرآن، همین حروف و مانند آنهاست. اگر فکر می کنید که قرآن ساخته و پرداخته فکر «محمد»(صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و او با فکر بشری خود، از این حروف، قرآن را ساخته است، شما نیز برخیزید از همین مواد که در اختیار همگی است، به کمک یکدیگر سوره ای مانند سوره های آن بسازید و حجت و دلیل او را ابطال نمایید و اگر با داشتن چنین امکانات در مقام مبارزه، با شکست رو به رو شدید، باید اذعان کنید که قرآن ساخته فکر بشر نیست، بلکه وحی الهی است که بر او نازل گردیده است. اصولاً تفاوت «اعجاز» و «صنعت» در این است که پیامبران پیوسته برای وصول به هدف و مطلوب، از وسایل بسیار ساده ای استفاده می کردند و امر بسیط و ساده ای را پایه برای وصول به هدف خارق العاده قرار می دادند، بر خلاف صنعتگران که از وسایل پیچیده علمی و دقیق که حقیقت آن برای نوع مردم معلوم نیست، برای نیل به هدف استفاده می کنند. وسیله موسی برای اعجاز، همان عصای خشک و بی روح و ساده او بود که آن را در همه موارد، حتی در بردن گوسفندان خود به کار می برد، و در مقام اعجاز همان وسیله را نیز به کار می برد که همگان با دیدگان دیده بودند که چوب خشکی است که به صورت حیوان درنده ای می آمد و در حالی که

------------------ صفحه ۳۱

جادوگران مصر از ابزار پیچیده و ریسمان های مملو از جیوه استفاده می کردند، که نوع مردم از حقیقت آن آگاه نبودند. پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با ساده ترین وسیله به سوی آسمان ها پرواز کرد، در حالی که «فضانوردان شرق و غرب به وسیله «آپولوها» به سوی فضا می روند و یا گام در ماه می نهند ؛وسیله ای که برای ساختن یک واحد آن از سیصد هزار مغز انسانی و صدها دستگاه «الکترونی» کمک می گیرند و هزاران مهندس و تکنسین و دانشمندان فیزیکدان و شیمیدان و... در ترکیب قطعات و ساختن اجزای آن تشریک مساعی کرده و سفینه را با دستگاه های متعددی به پرواز در می آورند. قرآن نیز که معجزه جاویدان پیامبر خاتم است، از این راه وارد شده و از ساده ترین ابزار «حروف الفبایی» به عالی ترین هدف (کتابی که بشر پس از گذشت چهارده قرن نتوانسته است مانند آن را بیاورد) دست یافته است و از ساده ترین ابزار که در اختیار همگانی قرار داشت، کتابی ساخته است که کلمات آن موزون و معانی بزرگی در بر دارد ؛جمله های آن مرتب و کلمات آن در بلندترین پایه از فصاحت قرار دارند،

و معانی بلنـد و ژرف را در قالب زیباترین الفاظ می ریزد که تاکنون نظیری بر آن دیده نشده است. هدف از آوردن این حروف در آغاز ۲۹سوره، اشاره به این است که ای مردم! اساس و ریشه این قرآن را همین حروف تشکیل می دهـد و ابزاری که در اختیار من است در دسترس شما نیز قرار دارد ;هرگاه تصور می کنید که این کتاب، مصنوع فکر من و ساخته اندیشه بشر است، برخیزید از این ابزار و اسباب سوره ای بسان یکی از سوره های قرآن بسازید. این نظر، گذشته از این که مؤید قرآنی دارد، چنان که خواهیم گفت:
------------------ صفحه ۳۲

مورد تأیید روایاتی است که از پیشوایان معصوم وارد شده است. شیخ صدوق از امام عسکری(علیه السلام) نقل می کند:«قریش و یهود به قرآن تهمت زدنـد و آن را جادو تصور کردنـد، در حالی که خـدا می گویـد:(الم ذلِکَ الْکِتاب) یعنی ای محمد! این کتابی که برایت فرستاده ام از همـان حروف «الف»، «لام» و «میم» ترکیب و تشکیل یافته است و این کتاب که به زبان شـما نازل شـده، از حروفی مرکب شده است که با آن سـخن می گویید، هرگاه در این نسبت راسـتگو هستید، برخیزید و به کمک یکدیگر بشـتابید و نظیر آن را بیاورید».(۱) پیشوای هشتم در حدیثی که درباره قرآن، نه حرف مقطعه سخن می گوید، جمله ای دارد که تا حدّی مؤید این است، آن جا که می فرماید:

----

۱ . تفسیر برهان، ج۱، ص ۳۴.

------------------ صفحه ۳۳

خداونـد بزرگ، قرآن را بـا حروفی نـازل کرد که تمام عرب با آن سـخن می گفتنـد. سـپس فرمود: هرگاه انس و جن دور هم گرد آینـد و نظیر این قرآن را بیاورنـد، نخواهنـد توانست، هر چنـد یکدیگر را پشتیبانی نمایند.(۱) مؤیـد این نظر، این است که در سـوره هـای بیست ونه گـانه که بـا این حروف آغـاز شـده انـد، جز در سـوره هـای مریم، عنکبـوت، روم و قلم، در همگی پس از ذکر این حروف سـخن از قرآن و کتاب به میان آمده است: مثلاً در سوره بقره می فرماید: (الم* ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ «;)این است کتابی که در آن شـک و تردیـدی نیست.» و در سوره آل عمران می فرمایـد: (الم* اَللّهُ لا إلهَ إلاّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ * نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ;...) «خداونـدی که جز او خـدایی نیست، اوست زنـده و بی نیاز. کتاب را بر تونازل کرده است.» و همچنین بسیاری از سوره های دیگر که این حروف در آغاز آنها وارد شده است.

----

۱ . «إنّ اللّهَ تبـارَکَ وَتعـالی أنْزلَ هـذا القُرآنَ بِهـذه الحُروفِ الّتی یَتَـداوَلُها جَمیعُ العَربِ ثُمَّ قالَ: (لَئِن اجْتَمَعتِ الإنْسُ وَالجِنُّ عَلی أنْ یأْتُوا بِمِثْلِ هذَ القُرآن لا یَأْتُونَ بِمِثِلهِ وَلَو کانَ بَعضُهُمْ لِبَعْض ظَهیراً)».(توحید صدوق، ص ۱۶۲).

------------------ صفحه ۳۴ ------------------ صفحه ۳۵

۳- نشانه های نیکوکاران

۳- نشانه های نیکوکاران

۲.(تِلْـکَ آیـاتُ الْکِتـابِ الْحَکیم «;)این است آیه های سراسـر حکمت.» ۳. (هُـدًی وَرَحْمَـهً لِلْمُحْسِـنینَ «;)برای نیکوکاران هدایت و رحمت است.» ۴. (الَّذِینَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَهُمْ بِالآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ «;)کسانی که نماز می گزارنـد و زکات می دهند و به جهان دیگر ایمان دارنـد.» ۵. (أُولئِـکَ عَلی هُـدًی مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «;)آنها از جانب خداونـد هـدایت یافته انـد، و آنـان رسـتگارانند.» بررسـی آیـات قرآن به روشـنی، این مطلب را ثابت می کنـد که آیین پیامبر اسـلام، آیین جهانی و دین او خاتم ادیان و شخص وی خاتم پیامبران است، و در این باره آیات متعددی در قرآن وارد شده است که فقط به نقل دو آیه اکتفا

------------------- صفحه ۳۶

می کنیم: ۱.(یا أَیُّها النّاسُ إِنّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ جَمیعاً(;)۱) «ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم.» این آیه به روشنی گواه بر این است که آیین اسلام، آیین جهانی است و به منطقه ای اختصاص ندارد. ۲. (ما کانَ مُحَمَّداً أَبا أَحَد مِنْ رِجالِکُمْ ولکِنْ رَسُولَ اللّهِ وَخاتَمَ النَّبِیِّینَ وَکانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْء عَلیماً(;)۲) «محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خداوند از هر چیز آگاه است.» خداوند برای تثبیت عمومی بودن رسالت وی، هنگامی که درباره کتاب او(قرآن) سخن می گوید، آن را راهنمای جهانیان معرفی می کند: (شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرآنُ هُدًی لِلنّاسِ وَبَیِّنات مِنَ الْهُدی وَالْفُرقانِ(;)۳) «ماه رمضان ، ماهی است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است ;قرآنی که برای هدایت عموم مردم نازل شده و در آن دلایلی است که موجب هدایت و جدا کننده حق از باطل است.» این آیات و مانند آنها می رساند که نبوت پیامبر اسلام، جهانی است، حتی فیض معنوی قرآن که همان هدایت و راهنمایی است، به گروه معینی

----

۱ . اعراف(۷) آیه ۱۵۸. ۲ . احزاب(۳۳ آیه ۴۰. ۳ . بقره(۲) آیه ۱۸۵.

------------------- صفحه ۳۷

اختصاص ندارد. ولی در سومین آیه مورد بحث، صریحاً می فرماید که تنها آن گروه از قرآن بهره مند می گردند که نیکوکار باشند ;چنان که می فرماید: (هُدًی وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنینَ «(;)برای نیکوکاران مایه هدایت و رحمت است.» اکنون این سؤال پیش می آید که هرگاه فیض معنوی قرآن در شعاع وسیع و همگانی است، پس چرا در آیه مورد بحث، بهره گیری از آن را به نیکوکاران اختصاص داده است. پاسخ این سؤال روشن است و آن این که: قرآن که نسخه سعادت است که برای هدایت همگان فرو فرستاده شده است و هدف از بعثت پیامبر خاتم نیز همین است و بس، امّا تنها آن گروه از آن بهره مند می گردند که خود را در مسیر هدایت قرار داده و آماده بهره گیری باشند و تا فردی آماده هدایت و بهره مندی نباشد، هرگز قرآن به حال او سودی نمی بخشد. مثلاً باران رحمت الهی بر دشت و دمن می ریزد و سراسر صحرا را فرا می گیرد، تنها آن گروه از کشاورزان بهره مند می شوند که زمین را برای کشت آماده کرده و دانه در آن پاشیده باشند. بنابراین، هم صحیح است بگوییم که قرآن برای هدایت همه مردم فرو فرستاده شده است، زیرا انگیزه از نزول قرآنْ هدایت همه جهانیان است ;و هم صحیح است که بگوییم: تنها آن گروه از آن بهره مند می شوند که نیکوکار باشند. خلاصه، هدف از نزول قرآن، هدایت همگان است، هر چند نتیجه اش

------------------- صفحه ۳۸

از آن گروهی است که آماده بهره برداری باشند. روی این بیان روشن می شود که چرا خدا قرآن را تنها شفا و رحمت برای افراد با ایمان می داند، می فرماید: (وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنینَ(;)۱) «آیاتی از قرآن می فرستم که مایه شفا و وسیله رحمت برای گروه با ایمان است.» قرآن در عین این که نجات دهنده انسان ها از بیماری های فردی و اجتماعی، و مایه رحمت برای همه جهانیان است، ولی تنها آن گروه از این خوان گسترده بهره مند می شوند که آماده بهره مندی باشند. گروه دیگری که در آنها آمادگی وجود ندارد، نه تنها بهره ای نمی برند، بلکه با شنیدن آیاتی از قرآن از حق روی گردان شده و گامی به عقب می نهند; چنان که می فرماید: (وَلَقَدْ صَرَّفْنا فِی هذَا الْقُرآنِ لِیَذَّکَّرُوا وَما یَزیدُهُمْ إِلاّ نُفُوراً(;)۲) «ما در این قرآن به طور تفصیل درباره موضوعاتی سخن گفتیم، ولی نسبت به مشرکان نیز جز دوری از حق نتیجه ای نمی بخشد». از این جهت، قرآن پس از آن که خود را شفا دهنده و مایه رحمت برای گروه با ایمان می داند، صریحاً اعلام می دارد که گروه ظالم و ستمگر از این قرآن جز زیان بهره ای نمی برند. زیرا قرآن با دلایل روشن، حجت را بر گروه های منحرف تمام کرده، و

----

۱ . اسراء(۱۷) آیه ۸۲. ۲ . همان، آیه ۴۱.

------------------ صفحه ۳۹

زبان آنان را در روز رستاخیز می بندد ؛دیگر نمی توانند بگویند: پروردگارا ما را معذور بدار و ما به وظایف و تکالیف خود جاهل و نادان بودیم، بلکه به آنان خطاب می شد: (قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسِیتَها وَکذلِکَ الْیَومَ تُنْسی(؛)۱) «خداوند به آنان می گوید: آیات و پیامبران ما به سوی تو آمدند، ولی تو آنها را به دست فراموشی سپردی و امروز نیز تو فراموش می شوی». خود قرآن بار دیگر این حقیقت را به روشن ترین وجه، ضمن آیه ای بیان می کند و می فرماید: (یُضِلُّ بِهِ کَثیراً وَیَهْدِی بِهِ کَثیراً وَما یُضِلُّ بِهِ إِلاّ الْفاسِقِینَ(؛)۲) «]با مثل های[قرآن گروهی گمراه و گروه زیادی هدایت می شوند و جز بدکاران کسی گمراه نمی گردد.» مولوی این حقیقت را در ضمن مثلی مجسم می کند و می گوید: مثل قرآن مانند طناب چاه است که گروهی به وسیله آن از چاه بیرون می آیند و برخی به وسیله آن در درون آن وارد می شوند، این تقصیر طناب نیست، بلکه تقصیر آن کسی است که از آن به طور معکوس استفاده می کند ؛چنان که می گوید: از خدا می خواه تا زین نکته ها *** در نلغزی و رسی در انتها ز آن که از قرآن بسی گمره شدند *** زین رسن قومی درونِ چَه شدند مر رسن را نیست جرمی ای عنود *** چون تو را سودای سر بالا نبود

----

۱ . طه(۲۰) آیه ۱۲۶. ۲ . بقره(۲) آیه ۲۶.

------------------ صفحه ۴۰

نکات آیات

۱. در آیه دوم از آیات مورد بحث می فرماید:(الکِتابُ الحَکیم).همگی می دانیم که حکیم یکی از اسما و صفات خداست. قرآن مجید به طور مکرر خدا را به این صفت توصیف نموده است. حکیم به کسی می گویند که هر کاری را تحت ضابطه ای و برای هدفی انجام دهد(۱) و از کارهای لغو و بیهوده بپرهیزد. ولی در این آیه، خود قرآن با این صفت توصیف شده است و هدف از آن، بالا بردن مقام قرآن است که آن چنان سخنان او حکیمانه و سراسر حکمت است که گویا خود حکیم است و سخن می گوید. ۲. در آیات مورد بحث، نیکوکاران با سه صفت زیر معرفی شده اند: الف) (یُقِیمُونَ الصَّلوةَ): نماز می گزارند و نماز مایه رابطه انسان با خداست. ب) (و یُؤْتُونَ الزَّکوةَ): زکات می دهند که عامل ارتباط انسان با اجتماع است. ت) (بِالآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ): به سرای دیگر مؤمن باشند و ایمان به روز بازپسین، زیربنای تربیت دینی و ضامن اجرای تمام قوانین آسمانی است. صفات گروه نیکوکار، منحصر به این سه صفت نیست، ولی از میان آنها این سه صفت را که از برجسته ترین صفات آنهاست، اختیار نموده و یادآور شده است و در هر کس این سه صفت باشد، دیگر صفات نیکوکاری در او

----

۱ . از قدیم الأیام، حکیم را چنین تعریف کرده اند:«مَنْ یَضَعُ الأشیاءُ مَواضِعَها.»

------------------ صفحه ۴۱

جمع می گردد. و در آیه پنجم چنین نتیجه گیری می کند: گروهی که واجد صفات یاد شده هستند، هدایت یافتگان واقعی و رستگاران حقیقی می باشند ؛چنان که می فرماید: (أُولئِکَ عَلی هُدًی مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(؛)۱) «آنان از جانب خداوند هدایت یافته اند و آنان رستگارانند.»

----

۱ . بقره(۲) آیه ۵.

------------------ صفحه ۴۲ صفحه ۴۳

۴-سرگرمی های ناسالم

۴-سرگرمی های ناسالم
۶.(وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَری لَهْوَ الحَدیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبیلِ اللّهِ بِغَیْرِ عِلْم وَیَتَّخِذَها هُزُواً أُولئکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ «;)برخی از مردم داستان های باطل را می خرنـد]انتخاب می کنند[تا مردم را ندانسته از راه خدا (قرآن) باز دارند، و آیات قرآن را استهزا کنند ;برای آنان است عـذاب خوار کنند.» تاریخ اسلام گواهی می دهد که مخالفان پیامبر گرامی از راه های گوناگونی وارد مبارزه شده و مخالفت و کارشکنی خود را آغاز نمودند و فهرست برخی از پیکارهای ناجوانمردانه آنان به قرار زیر است: ۱. حربه تهمت
آنان با تهمت های ناروا از قبیل شاعر، کاهن، مجنون و ساحر خواستند که از نفوذ سخن او بکاهند، ولی پیشرفت چشمگیر اسلام در میان طبقات گوناگون، ثابت نمود که وی بالاتر از آن است که این تهمت ها به او بچسبد.
------------------ صفحه ۴۴

۲. آزار پیروان
آزار و زجر و شـکنجه و کشـتن پیروان پیامبر، یکی دیگر از نقشه های شوم آنان بود که به این وسـیله می خواستند از گسترش نفوذ سخن او بکاهنـد، ولی مقاومت پیروان وی در برابر هر نوع شـکنجه و تهدیـد، سـران قریش را مـدهوش ساخت و همگی از ارادت و اخلاص علاقه مندان محمد (صـلی الله علیه وآله وسـلم) انگشت تعجب به دندان گرفتند، تا آن جا که ابوسفیان می گفت: من قیصر و کسـری را دیده ام، ولی هیچ کس را در میان پیروانش به عظمت محمد(صـلی الله علیه وآله وسـلم) نیافتم که در راه اعتلا و هدف او این قدر جانباز و فداکار باشند. ۳. دعوت از داستانسرای بزرگ عرب
آنان در جذبه روحی قرآن سـخت در شـگفت و تعجب بودند و تصور می کردند که علت سـر و دست شکسـتن مردم برای شـنیدن آیات آن، همان داسـتان ها و سـرگذشت اقوام پیشـین است ;از این جهت «نضر بن حارث»، داستانسرای بزرگ عرب حاضر شد که در مواقع خاصـی در کوچه و بـازار به نقـل داسـتان هـای قهرمانان«ایران» بپردازد و از این طریق افراد را از گرایش به رسول خـدا باز دارد. این نقشه به قدری احمقانه بود که خود قریش از شـنیدن داسـتان های او خسـته و از دور او پراکنده شدند. شیوه مبارزه آنان با پیـامبر، منحصـر به آنچه که گفته شـد نبود، بلکه برای خاموش ساختن چراغ توحیـد از طرق و راه های دیگری وارد شـده انـد که ما مشروح آنها را در کتاب فروغ ابدیت آورده ایم. آیه مورد بحث به جهت انتقاد از عمل نضر بن حارث نازل شده است.
------------------ صفحه ۴۵

«نضر» بازرگانی بود که گاه گاهی به ایران مسافرت می کرد و با داستانسرایان معروف ایران انس و الفتی داشت و در ضمن، داستان های مربوط به رستم و اسفندیار را یاد می گرفت و یک مشت کتاب های رمان و داستان خریداری می کرد. وی موقع بازگشت به مکه به خاطر سرگرم کردن و باز داشتن مردم از شنیدن قرآن، معرکه هایی برپا می کرد و شروع به نقّالی می نمود و می گفت: اگر محمد، سرگذشت عاد و ثمود می گوید، من نیز داستان و جریان قهرمانی های رستم و اسفندیار را می گویم. نکات آیه
۱. نضـر برای هدف های پلیدی این داسـتان ها را تهیه و کتاب های مربوط به این رشـته را خریداری می کرد ;چنان که می فرماید: (وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَری لَهْوَ الْحَدیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبیلِ اللّهِ «;)برخی از مردم هسـتند که داستان های باطل را می خرند تا مردم را از راه خدا گمراه سازند.» ۲.او نه تنهـا خود گمراه بود، بلکه گروهی را نیز ناخودآگـاه از حق بـاز می داشت، قلب و روح آنـان با سـخنان باطل مملو می شـد، دیگر مجال برای شـنیدن آیات الهی پیـدا نمی کردنـد ;چنان که می فرماید: (لِیُضِلَّ عَنْ سَبیلِ اللّهِ بِغَیْرِ عِلْم «;)تا مردم ناآگاه را از راه خدا]قرآن[گمراه سازد و باز دارد.»
------------------ صفحه ۴۶

۳. وی با گفتار خود: «اگر محمد از عاد و ثمود خبر می دهد، من نیز داستان رستم و اسفندیار می گویم»، قرآن را به باد سخریه و استهزا گرفته و کتاب سراسر حکمت را با کتاب های رمان و داستان یکسان حساب می کرد ;چنان که می فرماید: (وَیَتَّخِذَها هُزُواً « ;)آیات قرآن را به سخریه و استهزا گرفته است.» «لهو الحدیث» در عصر ما

قرآن مجید در این آیه، روی کلمه «لهو الحدیث» تکیه کرده و سخن می گوید. چه بهتر معنای این کلمه را به خوبی فرا گیریم. لهو در لغت عرب به معنای «بازداشتن و مشغول کردن» است. هر نوع سخن و کلامی و یا کار و کرداری که انسان را از حق و حقیقت باز دارد، به آن لهو می گویند. چیزی که هست، بازدارنده، گاهی مضمون کلام است و سخن، به آن لهو الحدیث می گویند و گاهی چیز دیگر است، مانند جمع ثروت و افراط در شهوت که به آنها «لهو» می گویند، که ما را از حق باز می دارد. قرآن مجید می فرماید: (اَلْهکُمُ التَّکاثُرُ(;)۱) «گردآوری ثروت شما را از گرایش به حقیقت باز داشت.» بنابراین هر نوع سرگرمی که مانع از توجه به حق و حقیقت گردد، در لغت قرآن به آن «لهو» می گویند. هرگاه یک چنین سرگرمی و باز دارنده، کلام و داستان باشد، لفظ «حدیث» به آخر آن ضمیمه می گردد، می گویند: «لهو

---

۱. تکاثر(۱۰۲) آیه ۱.

---------------- صفحه ۴۷

الحدیث» و در غیر این صورت بدون ضمیمه به کار می برند و می گویند: «لهو». رمان های عشقی و جنایی

رمان های عشقی و افسانه های جنایی که رموز بی عفتی و آدمکشی را تعلیم جوانان و دختران ما می دهد، مصداق واقعی «لهو الحدیث» است. اگر نضر بن حارث افسانه های ایرانی را برای جلوگیری از ایمان آوردن افراد می گفت، نویسندگان و ناشران رمان های عشقی و جنایی به منظور منحرف نمودن جوانان و تشدید نشر فحشا، دست به این کارها می زنند و اگر چنین قصدی نیز نداشته باشند، ناخودآگاه نسل جوان را آلوده می سازند. زیان های بی حد و حصری که از این ناحیه بر پیکر اجتماع وارد می گردد، به مراتب بالاتر از ضررهای افسانه های ایرانی نضر بن حارث بود، که زاییده خیال بود و از تحریکات جنسی و تعلیمات جنایی، دور و پیراسته بود. فیلم های گمراه کننده، پرده های شهوت انگیز، صحنه های بی عفتی که در سینما و تلویزیون نشان داده می شود، حکم «لهو الحدیث» دارد، بالأخص هنگامی که گوینده در پشت پرده، رموز و اسرار فیلم را تشریح کند. دانشمندان روان شناس معتقدند که فیلم های جنایی و جنسی در گسترش فحشا و افزایش حجم جنایات، کاملاً مؤثرند، و بسیاری از مجرم ها در برابر هیأت های داوری صریحاً اعتراف می کنند که کارهای زشت وناپسند آنها عکس العمل تماشای فیلم های سینماهاست که درس جنایت و خیانت در آنها تعلیم می دهد. اسلام هرگز با فیلم های علمی و اخلاقی و بهداشتی

---------------- صفحه ۴۸

مخالف نیست. امروز فیلم یکی از وسایل بزرگ آموزش و پرورش است و در جامعه های متمدن از آن به طرز صحیح استفاده می کنند و یک مادر می تواند طرز تغذیه و تربیت فرزندان خود را با دیدن یک یا دو فیلم بیاموزد، ولی متأسفانه چنین سینمایی وجود خارجی ندارد و اگر به ندرت بخواهند یک فیلم علمی و اخلاقی نشان بدهند، به قدری به آن پیرایه می بندند که حتماً با یک رشته کارهای خلاف و نامشروع توأم می گردد.(۱) گسترش لهو در زندگی ماشینی

درست است که قرآن مجید در آیه مورد بحث، یک قسم از لهو را که همان «لهو الحدیث» است تحریم نموده و مرتکبان را با عذاب خوار کننده تهدید کرده است، ولی باید توجه نمود که داستان های باطل و سرگرم کننده و باز دارنده از شنیدن سخنان خدا و پیمودن راه حق، از آن جهت حرام است که «لهو» و سرگرم کننده است، نه از این نظر حرام است که داستان می باشد، زیرا به گواه این که شنیدن داستان های آموزنده و سازنده نه تنها حرام نیست، بلکه یکی از وسایل و طرق تربیت می باشد. و به عبارت

دیگر، در موضوع بحث ما چیزی که مایه تحریم «لهو الحدیث» است، همان جنبه «لهو» بودن و باز دارندگی آن از شنیدن حقایق است، نه جنبه داستان و قصه گویی آن، بلکه داستان، محل و ظرفِ لهو

----

۱ . خواننده محترم توجه داشته باشد که این کتاب در زمان طاغوت تألیف شده است، اگر چه امروزه نیز مستکبران از طریق ماهواره و ویدئو قصد دارند جوانان را به فساد بکشند.]ویراستار[.

----------------- صفحه ۴۹

می باشد ;بنابراین هرگاه لهوی در غیر مورد داستان محقق گردید، حتماً حرام خواهد بود. از این جهت، دانشمندان اسلامی با آیه مورد بحث بر تحریم «غنا» استدلال نموده و می گویند: هر نوع آهنگ و آوازی که مناسب مجالس عیاشی و آوازخوانی باشد، به حکم این که لهوی است که انسان را از حق و حقیقت باز می دارد، حرام است. اگر فرض کنیم قرآن و یا حدیث و یا شعر بس آموزنده ای را با این آهنگ بخواند، باز حرام خواهد بود. درست است قرآن و یا شعر آموزنده ای که با آهنگ غنا خوانده می شود، از قبیل «لهو الحدیث» نیست، یعنی خود سخن و مضمون کلامْ لهو و بازدارنده نیست، زیرا یا قرآن است و یا شعر آموزنده، ولی کیفیت و نحوه سخن گفتنْ لهوی است که مایه بازداشتن انسان از حق و حقیقت می باشد. هرگاه تصنیف مبتذل عشقی که احساسات خفته جنسی را به شدت بیدار می سازد، با چنین آهنگ خوانده شود، در این صورت علاوه بر این که مضمون کلامْ لهو و سرگرم کننده و بازدارنده است، کیفیت کلام نیز که به صورت غناست، لهو خواهد بود. نواختن دستگاه های موسیقی هر چند توأم با تصنیف و آواز نباشد، اگر چه لهو الحدیث نیست، امّا روشن ترین مصداق برای لهو است، زیرا نواختن و استماع این آهنگ ها آن چنان مایه سرگرمی است که انسان را از شنیدن آیات الهی و توجه به مبدأ و معاد و دیگر وظایف انسانی باز می دارد.

----------------- صفحه ۵۰

موسیقی بلای عصر

یکی از بلاهای عصر ما گسترش موسیقی است که به صورت های مختلفی در هر خانه و لانه وارد شده است. چون بسیاری از خوانندگان عزیز، علاقه دارند که از مضرات آن آگاه گردند، به گوشه ای از مضرات آن اشاره می نماییم: گرچه رواج فوق العاده انواع موسیقی مانع از آن است که بسیاری از افراد در این باره درست فکر کنند و بیندیشند و مطابق طرز تفکر نادرستی که متداول شدن هر چیز را دلیل بر بی عیب بودن آن می گیرند، حاضر به مطالعه در اطراف آثار شوم و زیانبار موسیقی نیستند. ولی افراد واقع بین هیچ گاه به این مقدار قناعت نخواهند کرد و برای پی بردن به واقعیت ها، علی رغم شیوع و عدم شیوع آنها، همواره می کوشند و مطالعه می کنند. موسیقی از چند نظر قابل مطالعه است: ۱. از نظر زیان های جسمی و آثار شومی که روی دستگاه اعصاب انسان می گذارد. آقای دکتر ولف آدلر، پروفسور دانشگاه کلمبیا می گوید: بهترین و دلکش ترین نواهای موسیقی، شوم ترین آثار را روی سلسله اعصاب انسان می گذارد، مخصوصاً وقتی که هوا گرم باشد، آثار نامطلوب آن شدیدتر می گردد. دکتر الکسیس کارل، فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسه می نویسد:

----------------- صفحه ۵۱

ارضای وحشیانه شهوات ممکن است جلب نوعی اهمیت کند، ولی هیچ چیز غیر منطقی تر از یک زندگی که به تفریح بگذرد نیست. کاهش عمومی هوش و نیروی عقل از تأثیر الکل، بالأخره از بی نظمی در عادت ناشی می گردد و بدون تردید سینما و رادیو در این بحران فکری سهیمند. به طور کلی باید موسیقی را در ردیف مواد مخدر شناخت، زیرا آثار تخدیر آن به هیچوجه قابل انکار نیست، و تخدیر، انواع و اقسامی دارد، و بشر می تواند از طریق مختلف، اعصاب خود را تخدیر کند. گاهی تخدیر به وسیله خوردن است. نوشابه های الکلی تخدیر شدیدی در اعصاب به وجود می آورد و انسان را از مطالب دیگر بی خبر می سازد. و

گاهی تخدیر به وسیله استنشاق از بینی، در بدن ایجاد می شود، مانند گرد هروئین که از طریق بینی در بدن وارد می شود، اعصاب را برای مدتی تخدیر می کند ;و برای بسیاری از بیمارانی که احتیاج به تخدیر دارند، از طریق تزریق مواد مخدر در رگ انجام می گیرد. و گاهی همین تخدیر از مجرای گوش صورت می پذیرد، و استماع موسیقی و «کنسرت»، در اعصاب شنونده اثر تخدیری ایجاد می کند و گاهی آن چنان شدید می شود که انسان را مانند افراد بهت زده، از حالت طبیعی بیرون می آورد و توجه او را از یک سلسله امور مادی و معنوی سلب می کند. با توجه به این نکته، تصدیق خواهید نمود که موسیقی مخدری بیش نیست و تمام و یا بسیاری از عیوب و مضرات تخدیر را داراست. اصولاً لذت فوق العاده ای که افراد از آن می برند، به سبب همین اثر

------------------ صفحه ۵۲

تخدیری آن است. گاهی این اثر تخدیری به قدری قوی است که انسانْ عقل و هوش خود را آن چنان از دست می دهد که دست به حرکات غیر عادی می زند. مثلاً وقتی تخدیر موسیقی قوی گردید، قدرت قضاوت صحیح از انسان سلب می گردد، دیگر نمی تواند خوب و بد را در حد واقعی خود درک کند، چه بسا در مواقعی بسیاری از اعمال ناشایست که در حالت عادی از او سر نمی زند و آن را شایسته شأن و انسانیت خود نمی داند، وقتی تحت تأثیر عوامل مرموز کشش های صوتی قرار گرفت و عقل و اندیشه و قوه ممیزه او اسیر جذبه و آهنگ های تند موسیقی گردید، بی پروا از او سر زده و کوچک ترین اندیشه ای درباره عواقب و مضرات آن نمی کند. تصور نمی کنیم این قسمت از گفتار ما احتیاج به ذکر مثال و بیان نمونه داشته باشد،زیرا هر فرد بیداری توجه دارد که رقص های دسته جمعی و شب نشینی هایی که مردان بیگانه با زنان بیگانه به پایکوبی و دست افشانی مشغول می گردند، همواره توأم با آهنگ های تند موسیقی بوده و ارتعاش اصوات موسیقی، آن چنان سرپوشی بر روی عقل و ادراک افراد می گذارد که انجام دادن هرگونه عمل دور از مقام انسانی، برای آنها سهل و آسان می گردد. چه تخدیری بالاتر از این؟ وقتی انسان تحت نفوذ زیر و بم آهنگ موسیقی قرار گرفت، یک نوع رخوت و نسبتی بر اعصاب مستولی شده و از مفاهیم انسانی، جز شهوترانی، خوانندگی، عشق بازی و جمال پرستی چیزی در برابر دیدگان بی فروغ و عقل وی مجسم نمی گردد و آن چنان سرپوش روی ادراک و نیروی خرد گذارده می شود که مفاهیم مقدسی به نام رحم، مروت، عفت، حیا، امانت، مساوات، برادری، مجد و عظمت، کوشش و فعالیت

------------------ صفحه ۵۳

و استقامت در راه هدف، به دست فراموشی سپرده می شود؟ جای گفتگو نیست که از روز نخست، الکل و موسیقی بزرگ ترین وسیله هوسرانی برای مردان و زنان شهوتران بوده و در مواقع خاصی برای تخدیر اعصاب به آن پناه می بردند. درست است که اسلام هرگز انسان را از لذاید طبیعی باز نمی دارد، ولی از آن لذاید زودگذر که از طریق تخدیر اعصاب و تحریک غرایز شهوانی پیدا می شود و انسان را از حالت طبیعی بیرون می برد جلوگیری می نماید. ضررهای اخلاقی موسیقی

آیا جای گفتگوست که یکی از عوامل انحطاط اخلاقی، همین صفحات و تصنیفهاست و آیا نواهای فریبنده و تحریک آمیز موسیقی به شیوع فساد و اعمال دور از عفت دامن نمی زند، و آواز گرم زنان و دخترانْ توأم با آهنگ های شهوت انگیز موسیقی روح عشق بازی را در جوانان ایجاد نمی کند؟ وانگهی، آیا قلبی که مملو از نغمه های شهوت انگیز و تصنیف های عاشقانه گردید، در آن جایگاهی برای یاد خدا باقی می ماند؟ آیا دلی که در آوازهای عاشقانه و ارتعاش امواج موسیقی غرق گردید، می تواند به فکر بی نوایان و درماندگان باشد؟ اصولاً ـ باید دید که لوازم و مناسبات مجالس موسیقی چیست و زیر و بم های موسیقی و ارتعاشات مختلف آن چه تقاضایی دارد؟ جز این است که دانش و رقص و اختلاط زنان و مردان و دختران و پسران و شراب و الکل را به دنبال دارد؟

------------------ صفحه ۵۴

چیزی که آفریننده این عوامل سوء اخلاقی باشد، می تواند در یک شریعت آسمانی حلال گردد؟ نتیجه این که آهنگ های موسیقی، هم آثار زیان بخش تخدیر اعصاب را دارد، و هم از نظر اخلاقی یک سلسله شهوت را در انسان زنده می کند. این بود گوشه ای از فلسفه حرمت موسیقی.

---------------- صفحه ۵۵

۵-انحراف در دستگاه رهبری

۵-انحراف در دستگاه رهبری

۷. (وَإِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا وَلّی مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها کَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذاب اَلیم «;)هنگامی که آیات الهی برای او خوانده شود، با تکبر از آن روی می گردانند، گویی آن را نشنیده است، گویی در گوش های آنها سنگینی است ;آنها را به عذاب دردناک بشارت ده!» ۸. (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ جَنّاتُ النَّعیم «;)افرادی که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنها باغ هایی است سراسر نعمت.» ۹. (خالِدینَ فِیها وَعْدَ اللّهِ حَقّاً وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ «;)در آن باغ ها جاودانه هستند]این پاداش[وعده قطعی وا ستوار الهی است، اوست قادر و گرامی و حکیم.» از مسائل مهم اجتماعی، موضوع تقسیم کار است، زیرا افراد بشر با مواهب و استعدادهای گوناگونی آفریده شده اند و هر فردی برای کاری آمادگی

---------------- صفحه ۵۶

دارد، چه بهتر برای کاری گمارده شود که ذوق آن را در سر دارد. در جامعه های مترقی، استعداد افراد از همان دوران کودکی و نوجوانی، مشخص می گردد، و از بررسی پرونده های تحصیلی و آزمایش های مربوط به تشخیص روحیات و ذوقیات، نقطه تمایل عقربه استعداد افراد، مشخص می گردد، دیگر جوان به کاری که ذوق و شایستگی آن را ندارد گمارده نمی شود. در آفرینش انسان تقسیم کار به صورت روشنی انجام گرفته و هر کاری به دست عضوی و یا نیرویی که صلاحیت اداره و تنظیم آن را دارد، سپرده شده است. بدن ما نیازمندی های مختلفی دارد، و همه این نیازمندی ها به وسیله اعضای مختلف و نیروهای گوناگون بدن برطرف شده است. بدن ما به هضم غذا، تصفیه خون، رسانیدن غذا به تمام سلول های بدن، سرباز مدافع، گیرنده و فرستنده، و ده ها کار دیگر نیاز دارد، که همگی به نحو احسن انجام گرفته و در تمام بدن، سلول و عضو بیکاری پیدا نمی شود و اگر کار گوش به چشم و یا کار معده به قلب، محول گردد، زندگی انسان تباه می شود. نه تنها دستگاه های مادی و جهاز ظاهری بدن، روی اصل «تقسیم کار» انجام وظیفه می کند، بلکه برای روحیات و ادراکات او نیز نظام خاصی هست که هر قوه ای از قوای روحی برای کاری آفریده شده اند. اساس و پایه نظام روحی انسان، دو نیروی عظیمی است که زندگی معنوی انسان کاملاً به آن دو بستگی دارد: ۱. قوای نفسانی و غرایز انسانی که هر کدام برای خود هدف خاص و مشخصی دارد. اگر انسانی با این غرایز، مجهز نبود، زندگی برای انسان

---------------- صفحه ۵۷

امکان نداشت. اگر انسان روزی فاقد غضب و شهوت و یا میل به ثروت و مقام، علاقه به همسر و فرزند و... شد، زندگی در نظر او پوچ گشته و گامی برای حیات خود برنمی دارد. ۲. قوای عقلی و فکری که تعدیل کننده این غرایز و راهنمای انسان در بهره برداری از این قوای روحی است. غرایز انسان بسان موتور ماشین، به او قدرت و نیرو، و حرکت و جنبش می دهند، در حالی که قوای عقلی و فکری انسان، بسان ترمز ماشین از تحرک های بی جا جلوگیری نموده و حافظ سلامت جان و ضامن بقای اوست. عقل و خرد بسان چراغ های ماشین، مسیر را برای انسان روشن می کند، و راه و چاه را مشخص می سازد. در نظام روحی، عقلْ مقام بس ممتاز دارد، و باید از عواملی که مایه دگرگونی دستگاه عقلی، و فساد نظام فکری و ضعف شنوایی و بینایی خرد است،

جلوگیری نمود، زیرا حیات معنوی و مادی، بدون رهبری صحیح عقلْ ممکن نیست. اسلام برای حفظ مقام و موقعیت خرد، از عواملی که مایه فساد عقل و انحراف دستگاه رهبری انسان می گردد، به شدت جلوگیری کرده، شراب و انواع مخدر را تحریم کرده است و نه تنها از عوامل فاسد کننده دستگاه رهبری، جلوگیری نموده، بلکه در تربیت و پرورش عقل فطری کوشیده، تا انسانْ عقل فطری را با عقل مکتسب همراه سازد. علم و دانش، مطالعه و بررسی آثار دانشمندان، غور در قوانین آفرینش، مایه شکفتگی عقل و خرد می گردد، چنان که ممارست با گناه و همنشینی با

------------------ صفحه ۵۸

بدکاران، دیدن مناظر معصیت، مایه ضعف شنوایی و بینایی خرد گردیده و زشتی بسیاری از کارها را از میان می برد. بدترین انحراف برای یک انسان، انحراف فکری است، انحرافی که سبب می گردد که وی خوب و بد را درست از هم تشخیص ندهد، بلکه بالاتر، مثلاً باطل در نظر او به صورت حق جلوه کند. پیامبر گرامی روزی یاران خود را نصیحت می کرد، چنین گفت: روزگاری فرا می رسد که زنان و جوانان شما فاسد می شوند و امر به معروف و نهی از منکر متروک می گردد. یک نفر از یاران او برخاست، با کمال تعجب گفت: آیا چنین چیزی ممکن است؟ پیامبر فرمود: بدتر از این هم انجام می گیرد. روزگاری فرا می رسد که شما را به بدی ها امر کرده و از خوبی ها باز می دارد. به حضرتش عرض شد: آیا چنین کاری امکان پذیر هست؟ پیامبر فرمود: بدتر از این هم رخ می دهد و آن این که خوبی ها در نظر مردم بد جلوه کرده و بدی ها لباس خوب می پوشند.(۱) جمله اخیر پیامبر گرامی(صلی الله علیه وآله وسلم)، ناظر به این است که تشخیص مردم دگرگون خواهد شد، خوبی ها و بدی ها را از هم تمیز نخواهند داد، بلکه رذایل اخلاقی و هرزه درایی جای فضایل انسانی را خواهد گرفت.

----

۱ . «كَيْفَ بِكُمْ إذا فَسَدتْ نِساؤُكُمْ، وَفَسَقَ شَبابُكُمْ، ولَمْ تأمُرُوا بالمعروف، ولَمْ تَنْهَوا عَنِ الْمُنْكَر؟ فقيلَ لَهُ: ويكونُ ذلكَ يا رَسولَ اللّه؟ فقال: نَعَمْ، وشرٌّ مِنْ ذلِك. كَيفَ بِكُمْ إذا أمَرْتُمْ بِالمنْكَر وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمعْرُوف؟ فَقيلَ لَهُ: يا رسول اللّهِ، ويكون ذلك؟ قالَ: نعمْ، وشرٌّ مِنْ ذلِك. كيفَ بكُمْ إذا رأيتُمُ المعرُوفَ مُنكَراً والمُنْكَرَ معروفاً».(وسائل الشيعه، ج۴، ص ۳۹۴).

------------------ صفحه ۵۹

تأثیر فیلم در طرز تفکر انسان ها

شکی نیست که صنعت فیلم، یکی از صنایع عظیم عصر ماست و انسان از طریق دیدن مناظر علمی و نظامی و طبیعی به بسیاری از نکاتْ آگاه گردیده و اموری را می آموزد. آیین اسلام، یگانه آیینی است که بشر را به علم و صنعت، به تفکر و تدبر دعوت نموده و خواهان پیشرفت های معنوی انسان هاست. ولی هزار نکته باریک تر ز مو این جاست ;هر فیلمی نه ارزش نشان دادن دارد و نه هر فیلمی جالب و آموزنده است، زیرا فیلم های عشقی و جنایی درباره کودکان و جوانان که شخصیت آنان تکمیل نگشته و دستگاه تفکر و داوری آنان در حال رشد و نمو است، به اندازه ای سوء تأثیر دارد که این کتابْ گنجایش بیان یک صدم آن را ندارد. انسان از طریق چشم و گوش با آنچه که بیگانه است آشنا می شود. به همین جهت بنای تعلیمات امروز دنیا بر اساس آموزش سمعی و بصری گذاشته شده، بیش از آن که روش پرورش و آموزش بر این اصل جدید برقرار گردد. بابا طاهر عریان گفته است: ز دست دیده و دل هر دو فریاد *** که هر چه دیده بیند دل کند یاد بسازم خنجری نیشش ز پولاد *** زنم بر دیده تا دل گردد آزاد امّا متأسفانه از یک اصول صحیح، نتیجه معکوس گرفته می شود ;آنچه را که امروز نسل جوان از راه دیدن و شنیدن یاد می گیرند، گمراه کننده است. اکثر فیلم هایی که در سینماها نمایش می دهند، از ماجراهای عشقی و

------------------ صفحه ۶۰

کانگستر بازی مایه گرفته و دختران و پسران را به وادی ضلالت سوق می دهد. برای این که به تأثیر سینما و این نوع فیلم ها و اثر

آن در فکر انسـان پی ببریم، کافی است روحیات کودکانی که چنـد بار به تماشای فیلم های به اصـطلاح «بزن، بزن» رفته انـد، مورد مطالعه قرار دهیم. غالب این کودکان در وقت بیکاری به تقلیـد از آرتیست های سـینما در کوچه و خیابان و خانه و دبسـتان، به جان هم می افتند و با مشت، سر و صورت یکدیگر را خونین می کنند و در هنگام زد و خورد، اسم آرتیست های سینما را روی خود می گذارنـد، بعضـی اوقـات کـار به جاهـای بالاتری می کشـد. سال گذشـته چنـد کودک از خانه های خود فرار کرده و به جنگل های شمال رفته بودنـد، تا تارزان «وطنی» باشـند. مـدیر یکی از مـدارس تعریف می کرد که یکی از شاگردان مدرسه او که فیلم «یتیم» را دیـده بود، به تقلیـد از آن، چنـد نفر از همشاگردی های خود را فریب داده و یک باند دزدی در دبسـتان تشـکیل داده بود که «طبق نقشه»، اثـاثیه شـاگردان را می دزدیدنـد. این کودکـان تقصـیری ندارنـد، زیرا فیلمْ یـک عامل تبلیغاتی و تربیتی بسـیار مؤثری است. دسـتگاه آفرینش، مقام فرمانـدهی را به دست عقل سپرده است، او بایـد بسـنجد و تصـمیم بگیرد و به دیگر قوای روحی، فرمان اجرا صادر کند. شهوت و تمایلات جنسی که برای حفظ نسل و بقای نوع انسانی آفریده شده است، باید به فرمان عقل کار کند و اگر به دست شـهوت بیفتـد، نظـام زنـدگی به هم خواهـد خورد و فضایل و ارزش های اخلاقی از میان خواهـد رفت. یکی از مواهب الهی، غضب و خشم است . آفرینش در نهاد انسان این نیرو را نهاده که در مقام دفاع از جان و مال و شرف و ناموس، قوای درونی بدن

-------------------- صفحه ۶۱

را بر ضد دشـمن بسـیج کند ؛از این جهتْ از این نیرو باید به مقدار ضرورت و یا تجویز و راهنمایی عقل استفاده نمود، و اگر زمانی زنـدگی فرد یا جمعیتی به دست غضب و خشم افتـد، نتیجه ای جز ویرانگی نخواهد داد. زندگی سالم و سودمند، آن زندگی است که بر نظام خلقت استوار باشد و عقل و خرد بر تمام روحیات و احساسات ما حکومت کند، و در غیر این صورت، دستگاه ادراکی و بینایی فکری، ضعیف و ناتوان شده و حقایق در نظر انسان اوهام و پندار جلوه می کند و از شنیدن سخنان حکیمانه و نصایح بزرگان چهره برمی تابـد. هیـچ بلاـیی برای انسـان بالاـتر از بلای ناتوانی بینایی درونی و دگرگون گشـتن حس تشـخیص نیست. دیگر برای چنین فردی شانس هـدایت و بازگشت به راه حق باقی نمی مانـد. قرآن مجیـد در آیه مورد بحث به این حقیقت اشاره می کنـد، می فرماید:

-------------------- صفحه ۶۲

(وَإِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا وَلّى مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْها كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْراً «؛)هنگامی که آیات خـدا برای او تلاوت شود، با تکبر از آن روی می گرداند، گویی نشـنیده است، گویی در گوش های او سـنگینی است.» جوان غرق در شـهوات و تمایلات جنسـی، غرق در تجملات، بینایی عقلی او آن چنان ناتوان می شود که هر چیزی که در نقطه مقابل اهـداف پست او قرار گیرد، بی ارزش و غیر قابل استماع خواهـد دانست و چیزی که به تحریـک عواطف جنسـی و تمایلات مـادی او کمـک نمایـد، رنگ قـداست و لباس حقیقت خواهـد پوشـید. قرآن مجیـد به این حقیقت در آیه زیر اشاره می کند و می فرماید: (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ أَعْمالاً * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الحَياةِ الدُّنْيا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً).(۱) آیا از زیانکارترین افراد به شـما خبر دهم؟ کسانی هستند که کوشش هـای آنان در زنـدگی دنیوی بی فایـده است و آنان تصور می کننـد که کار خوبی انجام می دهنـد]و کارهای بـد آنان در نظرشان خوب جلوه می کند[.» روزنامه کیهان در شماره ۷۳۲۰می نویسد: «پسـر بچه چهارده ساله ای که در فرانسه کودکی را بعد از ربودن به قتـل رسانـده است، اعتراف کرد که این جنـایت را بعـد از تماشـای یـک فیلم جنـایی تلویزیونی انجـام داده است. وی به مأموران گفت: چند شب پیش از قتل، من برنامه فیلم «در روان و وجدان شما» را از تلویزیون پاریس تماشا می کردم ؛در این فیلم قاتل، یک جان ۲۱ساله بود که به جهت مجازات، آدم می کشت. من هم هوس کردم ببینم اعـدام شـدن چه مزه ای می دهـد. روی این فکر به سراغ «امانوئـل» کوچولـو رفتم و او را به عنـوان بـازی کردن، بـا خـودم به خـارج شـهر بردم. «امانوئـل» خیلی خوشـحال بود و من از خوشـحالی او رنـج می بردم و حتی تـا آخرین لحظه هم به خیـالش من با او بازی می کنم و می خندیـد و خوشـحالی می کرد. قرار

است این قاتـل خردسـال، سه مـاه تحت درمـان روانی قرار بگیرد. ـ بـاز هم بگوییـد دیـدن فیلم هـای جنایی مضـر نیست و خاصـیت ندارد!» در واقع تأثیر سینما در اکثر تماشا کنندگان تقریباً به اندازه همان کودک

----

۱ . کهف(۱۸)آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.

-------------------- صفحه ۶۳

است. یـک جوان کـارگر یـا یک مرد کاسبکار وقتی می بینـد قهرمان فیلم با یک مشت، رقیب خود را از پا می انـدازد، یا با دسـت خالی جلو رگبار مسـلسل سـینه سپر می کند، چنان مجذوب این منظره می شود که قدرت تعقل خود را از دست می دهد و باور می کند که این کارها شدنی است، زیرا فیلم سینما از سه جانبْ روح او را تسخیر کرده: یکی از راه گوش، دوم از راه چشم، سوم از راه احساسات، زیرا آن چیزی را که به او نشان می دهند حقیقت می پندارد و ایده آل خود قرار می دهد. این تنها برای جوانان، ایده آل نیست، بلکه به صورت هـای گونـاگون برای کلیه تماشاگران از هر طبقه تحقق پیـدا می کنـد ;برای دختران و پسـران جوان، زیبایی هـای خیره کننـده و عشق های آتشـین موهوم، برای زنان و مردان جوان، عشق بازی های شـهوت انگیز، برای مدپرسـتان، لباس های فـاخر و مـدهای جـالب و برای کسانی که غریزه تبهکاری دارنـد، عامل تحریک است.(۱) بـدترین انحراف ها انحراف فکری است. خسارت های اقتصادی، چندان کمرشکن و غیر قابل جبران نیست، ولی ضررهایی که از ناحیه انحراف فکری و فرهنگی متوجه ملتی می گردد، قابـل جبـران نیست، زیرا در این موقع، خوبی هـا و ارزش هـای اخلاقـی، تحت عنوان ارتجـاع و بـازگشت به سـنت هـای دیرینه، محکوم شـده و به دست فراموشـی سـپرده می شود، بر عکس هرزه درایی و ژاژخـایی و آزادی جنسـی و لاقیـدی اخلاقی و نوخواهی، جای آنها را می گیرد.

----

۱ . نسل سرگردان، ص ۴۱ـ ۴۳.

-------------------- صفحه ۶۴ -------------------- صفحه ۶۵

۶-یک اعجاز علمی قرآن

۶-یک اعجاز علمی قرآن

۱۰.(خَلَق السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَد تَرَوْنَها وَأَلْقی فِی الأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمیدَ بِکُمْ وَبَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّهٔ وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوج کَریم «;)آسـمان ها را بدون سـتونی که ببینید آفرید، و در زمین کوه هایی ایجاد کرد تا]بر اثر حرکات ناموزون آن[شـما را مضـطرب نکند، و در آن از تمام انواع جنبندگان منتشر ساخت، و از آسمانْ آبی نازل کردیم و از هر نوع گیاه زیبایی رویانیدیم.» در این آیه، عـالی ترین و جالب ترین درس های توحیـدی بیان شـده است. آنچه قرآن پیرامون آفرینش آسـمان ها و حکمت و رمز پیـدایش کوه هـا بیـان کرده است، بـا آخرین تحقیقـات علمی دانشـمندان موافق است. پیامبر درس نخوانـده و مکتب ندیـده، در آن محیط چگونه بر این حقایق پیچیده علمی دست یافته، حقایقی را که بشر امروز به کمک فکر هزاران دانشمند و ابزار و وسایل علمی به آنها رسیده است، بیان کرده است. ما در

-------------------- صفحه ۶۶

برابر این سؤال پاسـخی نـداریم، جز این که بگـوییم: راهنمـای او در این مـوارد، «وحی» الهی و آسـمانی بـوده است. آیـا این گـونه معجزات علمی دلیـل بـارز و روشن بر نبوت وارتباط او با جهان دیگر نیست؟ آسـمان نیلگون یا نقطه ای که همیشه مورد توجه بشـر بوده است. آسـمان که به صورت قبه نیلگون و طاق برافراشـته، خودنمایی می کنـد، پیوسـته با اجرام شـفاف و درخشـنده خود مورد

توجه انسـان بـوده است، و در هر دوره ای بـه گـونه ای رمـوز و مشـکلات آفرینش او تفسـیر می شـده است. روزگـاری هیئت «ذیمقراطیس»، دورانی هیئت «فیثاغورث» و زمـانی هیئت «مصـری هـا» در جوامع علمی تـدریس می شـد، ولی عمر همه اینهـا کوتاه بـود،و یـا رواج کامـل نـداشت. یگـانه فرضـیه ای که از طول عمر و رواج کامـل برخوردار گردیـد، فرضـیّه «بطلمیوس» است. هیئت بطلمیوس

این فرضـیه به وسـیله دانشـمند مزبـور در یـک قرن و نیم قبـل از میلاـد به وجـود آمـد و حـدود ۱۵۰۰سـال بر افکـار و جوامع علمی حکـومت کرد و هـواداران آن به انـدازه ای فرضـیه هـای او را محکم و استوار می پنداشـتند که آیـات و احـادیث و روایـاتی که بر خلاـف نظریه بطلمیوس بود، تأویـل و توجیه می کردنـد. از نظر او زمین، کره ای،سـاکن و ثابت و مرکز کرات دیگر می باشـد. دور زمینْ کره آب، دور آن را کره هوا و کره هوا را کره آتش فرا گرفته است. سـپس سـتارگان «سیار» هر کدام در فلکی به ترتیب ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری و زحل وجود دارند. فلک زحل را نیز فلک هشتم بزرگی احاطه

----------------- صفحه ۶۷

کرده که همه سـتاره هـای ثوابت که ماننـد میخ بر پیکر آن کوبیـده شـده و پس از فلک ثوابت، فلک نهم نامیـده می شود که همه افلاـک در شـکم وی قرار دارد و این افلاـکْ بسان یک پیاز، طبقات آن، محیط بر یکـدیگر است و پوست آن، محیط بر همه است. هر یک از سیارات، سـیر مخصوصـی دارد که تابع سیر فلک خود بوده و بر خلاف جهت سیر فلک اطلس حرکت می کند. این بود خلاصه نظریه بطلمیوس که حدود ۱۵۰۰سال در جوامع علمی با قدرت هر چه تمام تر حکومت کرد، سـپس به وسیله چهار دانشمند بزرگ، اساس آن متزلزل گردید: ۱. کپرنیک لهسـتانی: وی مرکزیت زمین را جدا تکذیب کرد و کره آتشـین و فروزان خورشید را مرکز سیارات معرفی نمود و از این راه، طومار افلاک نه گانه درهم پیچیده شد. ۲. کپلر منجم و ریاضی دان آلمانی: وی موفق شد اثبـات کنـد که هر سیاره ای در گردش خـود به دور خورشـید، یـک مسیر بیضـی شـکل را طی می کنـد و هر سـیاره ای هر چه به خورشـید نزدیـک تر باشـد، حرکـت آن سـریع تر است. ۳. گـالیله ایتالیـایی: او بـا اختراع دوربین کوچـک، از نظرهای دو دانشـمند پشتیبانی کرد و نظریاتی درباره سیارات ابراز نمود. وی به وسیله دوربین، ستارگان نامرئی بسیاری کشف کرد که تا آن زمان شناخته نشده بودند، و کهکشان آسـمان را با ستارگان انبوه تفسیر نمود. ۴. نیوتن: وی بـا اثبات قانون «جاذبه عمومی و قانون گریز از مرکز» گردش ستارگان را تحت یک قانون کلی گنجانید و معتقد بود که قانون جاذبه

----------------- صفحه ۶۸

عمـومی به ضـمیمه قوه گریز از مرکز، بر تمـام اجرام آسـمانی حکمفرمـاست و در هر یـک از اجرام بالاـ این دو قوه به طور متعـادل وجود دارد. منظور از جاذبه عمومی، این است که تمام اجسامْ یکـدیگر را جـذب می کننـد و هیچ موجودی از جاندار و غیره از این قانون مسـتثنا نیست، و نیروی جاذبه با فاصـله دو جسم، نسـبت معکوس دارد ؛یعنی هر چه فاصله اجسامْ کمتر باشد، جاذبه آنها بیشتر می شود، و اگر فاصـله آنهـا بیشتر باشـد، جـاذبه آنهـا کمتر می گردد. اگر تنها در اجسامْ نیروی جاذبه بود، در این صورتْ اجسام و اجرام آسـمانی بایـد به هم بخورنـد و انتظـام از بین برود، ولی در پرتو قـانون گریز از مرکز، تعـادلی به وجود می آورد. قوه گریز از مرکز در تمـام اجسـامی که حرکت دورانی دارنـد موجود است، هنگـامی که آتش گردان را می چرخـانیم، احسـاس می نماییم که دست ما را می کشد، این همان نیروی گریز از مرکز است. در سایه این دو قانون، میلیون ها منظومه شمسی و کهکشان و سحابی در فضـا به طور معلق تحقق پـذیرفته و بـدون سـتون، از سـقوط و اصـطکاک آنهـا جلوگیری به عمل آورده است. این بود اجمال هیئت نوین عصر حاضر ؛چیزی که هست شماره سیارات با کشف سه ستاره دیگر به نام های اورانوس، نپتون و پلوتون، به نه شماره رسیده است و آینـده نیز روشن نیست. قرآن مجیـد متجاوز از ده قرن قبل از نیوتن، به این حقیقت علمی در دو جای قرآن تصـریح کرده و می فرماید:

----------------- صفحه ۶۹

(اَللّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَـد تَرَوْنَهـا(؛)۱) «خداونـدی که آسـمان هـا را بـدون سـتون مرئی برافراشـته است.» توضـیح این که مفسـرانْ جمله(بِغَیْرِ عَمَـد تَرَوْنَها) را چنین تفسـیر می کنند: ۱. جمله «ترونها» صـفت «عمـد» که جمع «عمود» است باشـد و ضـمیر در «ترونهـا» به «عمـد» برگردد، نه به «سـماوات ؛»در این صورتْ معنای جمله چنین خواهـد بود: خداونـدی که آسـمان ها را برافراشـت بدون سـتونی که دیده شود و در حقیقت، آیه سـتون مرئی را نفی می کند، نه اصل ستون را. این نظر را بسیاری از مفسران مانند ابن عباس و غیره اختیار کرده انـد،(۲) و احادیثی که از پیشوایان ما رسیده، کاملاً آن را تأییـد می کنـد. حسـین بن خالد از امام هشـتم، علی بن موسـی الرضا(علیهما السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: «أَلَیْسَ اللّهُ یقولُ: بِغَیْرِ عَمَد تَرَوْنَها؟ فَقُلْتُ: بَلی قال: ثَمَّ عَمَد لکنْ لا تَرَونَها(؛۳) آیا خداوند نمی فرماید که بدون ستونی که دیده شود؟ گفتم: آری چنین است. فرمود: در آسمان ها ستون هایی وجود دارد، ولی دیده نمی شوند.» مؤید این نظر، روایتی است که از امام امیرمؤمنان(علیه السلام) نقل شده که فرموده است:

----

۱ . رعد (۱۳) آیه ۲ ؛لقمان (۳۱)آیه ۱۰. ۲ . تبیان، ج۶، ص ۲۱۳. ۳ . برهان، ج۲، ص ۲۷۸.

----------------- صفحه ۷۰

«هـذِه النُّجُومُ الّتی فِی السَّمـاءِ مَـدائِنُ مِثْـلُ المـدائِنِ الّتی فِی الأرْضِ، مَرْبُوطـةٌ کُلُّ مَدِینـة إلی عَمُود مِنْ نُور(؛۱) این سـتارگان که در آسـمانند، شهرهایی هستند مانند شهرهای روی زمین و هر شهری با شهر دیگر ، با ستونی از نور مربوط می باشد.» روی این نظر باید دیـد منظور از سـتون های نامرئی که سـتارگان را از سـقوط و اصـطکاک حفظ می نمایـد چیست. آیا جز آن نیروی مرموز ناپیدایی است که نیوتن و دانشمندان دیگر، نام آن را «جاذبه عمومی» نهاده اند، و عبارتی رساتر و همگانی تر از «ستون نامرئی» می توان پیدا کرد؟ قرآن در رساندن این حقیقت علمی، تعبیری را انتخاب نموده که در تمام ادوار، برای بشر قابل درک و فهم باشد، حتی در آن دورانی که بشـر به واقعیت این سـتون نامرئی پی نبرده بود، از این عبارت می فهمید که این کاخ بی سـتون، ستون هایی نامرئی دارد که بسان سـتون های عمارت، این کاخ برافراشـته را حفظ می نماید. قرآن مجید در آیات دیگر نیز به وضع آسـمان ها و زمین اشاره کرده آن جا که می فرماید: (إنَّ اللّهَ یُمْسِکُ السَّمواتِ وَالأَرْض أنْ تَزُولا(؛)۲) «خداوند، آسمان ها و زمین را از این که از محل خود بیرون بروند نگاه می دارد.»

----

۱ . سـفینهٔ البحار، ج۲، ص ۵۷۴ ؛و قریب به همین در مجمـع البحرین، مـاده کوکب وارد شـده است و به جـای جمله عمود من نور، عمودین من نور، و ممکن است منظور از عمودین (دو سـتون) همـان دو قـانون نیروی جـاذبه و گریز از مرکز باشـد.«مجمع البحرین، ص ۱۳۲». ۲ . فاطر(۳۵) آیه ۴۱.

----------------- صفحه ۷۱

و این که خداوند نگاهدارنده آسـمان ها و زمین است، مانع از آن نیست که یک رشته عوامل طبیعی، به فرمان خدا در حفاظت آنها مؤثر باشـد. امام امیرمؤمنان(علیه السـلام) در برخی از خطبه ها به این حقیقت علمی درباره زمین تصـریح کرده می فرماید: «وَأَرْساها عَلی غَیْرِ قَرار، وَأَقامَهـا بِغَیْرِ قَوائِم، وَرَفَعَهـا بِغَیْرِ دَعائِمَ(؛۱) زمین را بـدون تکیه گاه، اسـتوار ساخت و آن را بـدون پایه، به پا داشت و بدون ستون برافراشت.»

----

۱ . نهج البلاغه، خ۱۸۶.

----------------- صفحه ۷۲ ----------------- صفحه ۷۳

۷–اسرار آفرینش کوه ها

۷–اسرار آفرینش کوه ها

۱ـ ۱۰. (...وَأَلْقی فِی الأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمیدَ بِکُمْ وَبَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّهٔ وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوج کَریم «...؛)و در زمین کوه هایی بسان لنگرها پدید آورد تا شما را از اضطراب حفظ کند و در آن از همه جنبدگان منتشر ساخت، و از آسمانْ آبی نازل کردیم و از هر نوع گیاه زیبایی رویانیدیم.» ۱۱. (هذا خَلْقُ اللّهِ فَأَرُونی ماذا خَلَقَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظّالِمُونَ فِی ضَلال مُبین «؛)این است آفرینش خداوند، به من نشان دهید معبودهای دیگر چه آفریده اند؟ ولی ستمگران در گمراهی آشکارند.» در برابر کسی باید به سر حد بندگی، خضوع و اظهار تذلل نمود که یکی از شرایط را دارا باشد: ۱. معبود از نظر علم و قدرت و دیگر کمالات وجودی به حدی برسد که وجدان های بیدار برای ستایش او برانگیخته شود، و در مقابل جمال نامحدود

------------------- صفحه ۷۴

و کمال نامتناهی او، بی اختیار سر تعظیم فرود آورد ;و خضوع و کوچکی در مقابل جمال و زیبایی و کمال موجودی، آن هم به صورت نامحدود، امری قهری و غیر اختیاری است. ۲. گذشته بر کمال و جمالی که دارد، لطف و کرم وجود او شامل انسان ها گردد و نعمت های او در اختیار بشر قرار گیرد. اظهار کوچکی در برابر ولیّ نعمت و احساس خضوع در برابر افراد کریم، فطری و قهری است. هرگاه ملاک عبادت و خضوع تا سر حد بندگی، به یکی از این دو موضوع است جز خدا، کسی شایسته عبودیت و بندگی افراد نیست، زیرا خداوند جهان، موجود نامحدودی است که برای کمال و جمال و صفات او حد و مرزی نیست. او موجودی است که وجود او از خود او می جوشد و صفات و همه کمالات وی مربوط به خود اوست و از جایی اخذ و کسب نکرده است. اگر موجوداتی در جهان، کمال و جمالی دارند، همگی به حکم قانون «علیت و معلولیت» از او گرفته و خود فاقد وجود و هر نوع کمالی می باشند. اگر بنا باشد در برابر «ولی النعمی» سجده کنیم و او را تا سر حد بندگی بپرستیم، جز خدا ولی نعمتی وجود ندارد که در برابر او خضوع و بندگی کنیم، زیرا سرچشمه تمام نعمت های ریز و درشت اوست و هر کسی هر چه دارد از خوان کرم او گرفته و به دیگری تعارف می کند. خداوند در نخستین آیه مورد بحث، چهار موضوع را یادآور می شود که هر یک حاکی از قدرت بی پایان و کمال نامحدود اوست و در عین حالْ یادآور

------------------- صفحه ۷۵

نعمت های بی کران او می باشد ;از این جهت در آیه بعدی نتیجه می گیرد که جز او کسی شایسته عبادت و پرستش نیست. اینک موضوعات چهارگانه: ۱. کوه ها را آفرید تا ما را از حرکات ناموزون زمین حفظ کند، چنان که می فرماید: (...وَأَلْقی فِی الأَرْضِ رَواسِیَ أَنْ تَمیدَ بِکُمْ «؛)در زمین کوه هایی بسان لنگر پدید آورد، تا شما را از اضطراب حفظ کند.» ۲. در زمین موجودات جانداری آفریده و در نقاط مختلف آن پخش کرد، چنان که می فرماید: (وَبَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّهٔ «؛)در روی زمین از جنبندگان منتشر ساخت.» ۳. از آسمان آب نازل کردیم، چنان که می فرماید: (وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً «؛)از آسمان آب نازل کردیم.» ۴. در روی زمین از هر گیاه زیبایی رویانید، چنان که می فرماید: (فَأَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوج کَریم «؛)در آنجا از هر گیاه زیبایی رویانیدیم.» اینک درباره هر یک از موضوعات چهارگانه، به طور فشرده سخن می گوییم.

------------------- صفحه ۷۶

۱. اسرار آفرینش کوه ها

اسرار مرموز کوه ها بیش از آن است که در این مقام بگنجد. تنها در آیه مورد بحث به راز مهمی اشاره می نماید و می فرماید: کوه ها بسان لنگرهای کشتی، شما را از حرکات ناموزون زمین حفظ می کند و مضمون همین آیه در سوره دیگر نیز وارد شده

است.(۱) و در آیه دیگر، کوه ها را میخ های زمین معرفی کرده و می فرماید:(وَالْجِبالَ أوتاداً).(۲) امیرمؤمنان در نخستین خطبه نهج البلاغه می فرماید: «وَتَّدَ بالصُّخُورِ مَیَدانَ أَرْضِهِ ؛زمین را با کوه از لرزش بازداشت.» و در برخی از سخنان امیرمؤمنان، کوه ها به لنگر کشتی نیز تشبیه شده، چنان که می فرماید: «وَعَدَّلَ حَرکاتِها بالرّاسِیاتِ مِن جَلامیدِها(۳)؛ حرکات زمین را وسیله لنگرهایی از سنگْ تعدیل نمود.» در آیه مورد بحث ، از کوه ها به لفظ «رواسی» تعبیر آورده که جمع «راسیه» به معنای لنگر است. در زبان عرب گفته می شود: راست السفینهُ: أی وقفت علی الانجر. یعنی روی لنگر ایستاد و «انجر» همان معرب «لنگر» است.

---

۱ . نحل(۱۶) آیه ۱۵. ۲ . نبأ(۷۸) آیه ۷. ۳ . نهج البلاغه، خ۹۱.

بنابراین باید دید مقصود از لنگر بودن کوه ها چیست، و چگونه کوه ها برای زمین، حکم لنگر را دارند. در این جا نظرهای مختلفی بیان شده است که ما دو نظر را یادآوری می کنیم و معترفیم که کشف این راز، نیاز به دقت بیشتری دارد، و شاید در آینده، بشر نحوه لنگر بودن کوه ها را بهتر از این دریابد. ۱. ممکن است که این حرکات ناموزون که کوه ها مانع از بروز آن است، معلول جاذبه نیرومند ماه باشد که می تواند در پوسته زمین جزر و مدی مانند جزر و مد دریاها به وجود آورده و همواره در حرکت و اضطراب باشد. ولی عامل مانع از بروز این نوع حرکات ناموزون، همان کوه هاست، زیرا کوه ها در حقیقت در حکم یک زره محکم فولادین را دارند که دور تا دور زمین را احاطه کرده و با توجه به ارتباط و پیوندی که از زیر به هم دارند، یک شبکه نیرومند سرتاسری را تشکیل می دهند. اگر این زره محکم و این شبکه نیرومند، کره زمین را نپوشانده بود و پوسته روی زمین از یک قشر نرم و لطیفی همچون خاک و شن تشکیل یافته بود، مسلّماً به آسانی تحت تأثیر جاذبه نیرومند ماه واقع می شد و حرکات ناموزونی مانند جزر و مد دریاها در آن به وجود می آورد. با این که قشر محکمی پوسته زمین را پوشانیده، باز حرکات خفیف جزر و مد در آن پیدا می شود و هربار حدود سی سانتی متر پوسته زمین به تدریج بالا و پایین می رود.(۱) ۲. ممکن است عامل این حرکات ناموزن، همان مواد مذابی باشد که هسته مرکزی زمین را تشکیل می دهد و دل زمینْ مملو از گازهای متراکمی است

---

۱ . قرآن و آخرین پیامبر، ص ۱۸۵.

که با شدت هر چه تمام تر بر آن فشار می آورد. زلزله های خطرناکی که ضررهای جبران ناپذیری به وجود می آورد، به عقیده گروهی از دانشمندان، نتیجه عمل حرارت و گازهای درونی است که با شدت خارج می شوند. در این صحنه متلاطم، یگانه عاملی که از متلاشی شدن و تفرق قطعات زمین مانع می گردد، همان کوه هاست، زیرا ریشه های کوه های سنگین که در اعماق زمین فرو رفته و قطعات زمین را در برگرفته و آنها را به هم اتصال می دهد، و بسان میخ ها که قطعات تخته را به هم متصل می سازد و از انفکاک و جدایی جلوگیری می کند، قطعات زمین را از تفرق و پاشیدگی باز می دارد. شاید آیه (وَالْجِبالَ أَوتاداً(؛)۱) «کوه ها را میخ های زمین قرار دادیم». اشاره به همین حقیقت باشد که بیان گردید. امیرمؤمنان در ستایش و بیان عظمت کاخ آفرینش چنین می فرماید: «وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَیَدانِ أَرْضِهِ(۲؛) زمین را با کوه هایی که حکم میخ را دارند، از لرزش باز داشت.» و یا در جای دیگر می فرماید: «وَعَدَّلَ حَرَکاتِها بِالرّاسیاتِ من جَلامیدِها(۳؛) حرکات زمین را به وسیله کوه های استوار که از صخره های بزرگ تشکیل یافته اند، تعدیل نمود.» شاید فرموده علی(علیه السلام) ناظر به این حقیقت باشد، تو گویی که کوه ها بسان لنگر کشتی است که حرکات آن را تعدیل می نماید.

---

۱ . نبأ(۷۸) آیه۷. ۲ . نهج البلاغه، خ۱. ۳ . همان، خ ۹۱.

------------------ صفحه ۷۹

۲. پخش جاندار در روی زمین

یکی دیگر از مظاهر قدرت خداوند، وجود حیات و زندگی در روی زمین و دل دریاهاست. «دابّه» در لغت عرب به جنبنده می گویند، که در نتیجه با حی و زنده مساوی و برابر است. پیدایش حیات در روی زمین، در گرو شرایط بی شماری است که فقدان یکی از آنها مایه امتناع تحقق «زیست» در این کره خاکی است. شماره اوضاع و احوالی که حیات را در زمین پدید آورده، از حد فکر بشر بیرون است، و تصور این که همه این شرایط بر حسب تصادف پیدا شده و جمع و جور گشته اند، دور از خرد و از نظر احتمالْ ممتنع و در سر حد صفر است. از باب نمونه، به توضیح یک شرط می پردازیم: استقرار حیات در روی زمین، بر اثر حرارت متناسبی است که از خورشید به زمین می رسد. اگر فاصله زمین تا خورشید دو برابر کنونی بود که از خورشید به زمین می رسید، حرارت کنونی تنزل می کرد و سرعت حرکت بر مدار آن نصف می شد و طول مدت زمستانی دو برابر می گردید و همه موجودات یخ می زدند.(۱) تنظیم این شرایط به این شکل متناسب، گواه بر دخالت تدبیر کلی در نظام آفرینش می باشد.

----

۱ . درباره آگاهی اجمالی از شرایط تحقق حیات در روی زمین ر.ک: سرچشمه هستی، ص ۱۰۳ـ ۱۱۱.

------------------ صفحه ۸۰

۳. اوست که از آسمان آب نازل می کند

«سماء» در جمله (وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماء) به معنای مطلق بلندی است. اتفاقاً یکی از معانی «سماء»، همان بلندی است. ابن عباس می گوید: «سماء» عبارت است از چیزی که «علاک وأظَلَّک»، یعنی چیزی که بالاتر از تو قرار گیرد و بر سر تو سایه بیندازد. چون ابرهایی که از دریا برمی خیزند، در نقطه مرتفع تر از ما قرار می گیرند و پس از یک رشته فعل و انفعالْ به صورت قطرات باران به دشت و دمن می ریزند، خداوند در این مورد لفظ «سماء» را به کار برده و فرموده: (وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً). البته «سماء» در قرآن معانی دیگری نیز دارد ;مثلاً در همین آیه مورد بحث (آیه دهم سوره) به معنای «اجرام و ستارگان» به کار رفته است، چنان که فرمود: (خَلَقَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَد تَرَوْنَها «;)آسمان ها(اجرام و ستارگان) را بدون ستونی که ببینید آفرید.» البته «سماء» در قرآن معانی دیگری نیز دارد که یکی از کلیدهای حل آیات مربوط به آفرینش آسمان ها این است که بدانیم «سماء» در قرآن در یک معنا به کار نرفته است. آیات مربوط به خلقت و آفرینش آسمان ها، از مباحث شایان دقت قرآن است و پرده برداری از رازی که در این آیات وارد شده است، در گرو این است که مجموع آیات در یک جا گردآوری گردد، سپس با تأمّل و تدبیر در مفردات وجمله های آیه ها، هدف قرآن روشن گردد.

------------------ صفحه ۸۱

۴. گیاهان روی زمین

گیاهان روی زمین که به صورت مخمل های سرسبز، سطح زمین را پوشانیده است، خود آیتی بزرگ بر مبدأ آفرینش و دخالت تدبیر در سازمان خلقت می باشد. ساختمان گیاهان و سلول های مختلف آنها که به شکل های «کروی»، «بیضی»، «شش ضلعی»، «دوکی» و «استوانه ای» می باشند، گواه بر عظمت خلقت آنها، و دلیل بر مداخله نیروی عظیمی در آفرینش آنها می باشد. نه تنها ساختمان سلول های آنها اعجاب هر دانشمند محقق را می انگیزد، بلکه آنچه مربوط به پیدایش گیاه و تکامل آنهاست، از قبیل نمو، تولید مثل، تقسیمات سلول، ساختمان ساقه و برگ و گل و...، همه و همه گواه بر علم و شعور آفریدگار آنهاست. از این جهت می فرماید: (فَأَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوج کَریم). آیا با مطالعه احوال ستارگان و اجسام بزرگ معلق در فضا، که از سقوط و اصطکاکْ

مصون و محفوظ می باشند، انسان به عظمت خلقت آنها و به عظمت خالق و آفریننده جهان پی نمی پرد. آیا شایسته است با وجود چنین مرکز قدرت در برابر مخلوق های ناتوان او به عنوان پرستش، سر تعظیم فرود آورده و موجودات بی اثر و بی خاصیت را شریک او بدانیم. عبادت و پرستش، شایسته آن ذات با کمال است که خالق جهان و جهانیان می باشد، نه موجوداتی که توانایی آفریدن چیزی را ندارند. از این جهت، در یازدهمین آیه مورد بحث می فرماید:

---------------- صفحه ۸۲

(هـذا خَلْقُ اللّهِ فَأَرُونی ماذا خَلَقَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ «;)این است آفرینش خداوند،]ولی[به من نشان دهید معبودهای دیگر چه آفریده اند.». و در آیه دیگر در نکوهش معبودهای باطل که قادر به انجام دادن کاری نیستند، چنین می فرماید: (إِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیئاً لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ(;)(۱) «آنان را که جز خدا می خوانید]و می پرستید[نمی توانند مگسی را بیافرینند، هر چند دست به دست هم بدهند و اگر مگس چیزی از آن بگیرد، توانایی برگرفتن آن ندارند. چقدر دعوت کننده و دعوت شده ناتوانند!»

----

۱ . حج(۲۲) آیه ۷۳. صفحه ۸۳

۸– لقمان و سپاسگزاری

۸– لقمان و سپاسگزاری

۱۲. (وَلَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَهَ أَنِ اشْکُرِ للّهِ وَمَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ حَمیدٌ «;)ما به لقمان حکمت عطا کردیم و دستور دادیم که شکر خدا را به جا آورد. هر کس خدا را سپاس کند، نتیجه آن به خود او برمی گردد. هر کس کفران نعمت کند]خدا را ضرر نمی زند.[خداوند بی نیاز و شایسته ثناست.» می گویند: در دوران حکومت حضرت داود(علیه السلام) در خانواده ای که نسب آن به حضرت ابراهیم(علیه السلام) منتهی می گشت، کودکی سیه فامْ چشم به دنیا گشود. سپس بر اثر داشتن ملکات فاضله، هوش سرشار، عقل و تدبیر فوق العاده، تجربه و پختگی، بیان شیرین و منطق محکم، به نام لقمان حکیم معروف گردید. خصوصیات زندگی او درست ضبط نگردیده، ولی سخنان حکیمانه وی زینت بخش صفحات کتاب های اخلاق و تفسیر و تاریخ است. آنچه مسلّم است، روزگاری غلام بوده و آقایی داشته، ولی این نکته چندان روشن نیست که چگونه کودکی که در خاندان نبوت به دنیا آمده بود،

---------------- صفحه ۸۴

بالأخره غلام زر خرید شده است. از این جهت، برخی از مفسران معتقدند که وی غلام حبشی یا مصری بوده و در میان بنی اسرائیل بزرگ شده و دارای کمالات اخلاقی و فضایل روحی زیادی بوده است. لقمانْ حکیم بود، نه پیامبر

برخی از روایات حاکی است که لقمان با آن همه کمالات، به مقام پیامبری نرسیده بود. از پیامبر اسلام نقل شده که آن حضرت فرمود: لقمان، پیامبر نبود، بنده ای بود فکور و خوش عقیده، او خدا را دوست می داشت، خدا نیز او را دوست داشت و بر او منت نهاد و حکمت به او آموخت.(۱) حماد بن عیسی از حضرت صادق(علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت چنین فرمود: «لقمان در سایه حسب و نسب، ثروت و مال، نیرومندی و زیبایی به آن مقام بلند نرسید، لکن او مردی بود که در اطاعت خدا استقامت داشت، گرد محرمات نمی گشت، آرام و با وقار و تیزبین بود، در هر موضوعی عمیقانه فکر می کرد، از هر حادثه ای درس می گرفت، کمتر خنده و فراح می کرد، از اقبال دنیا خوشحال نمی شد، و از پشت کردن آن اندوهناک نمی گشت، فرزندان زیادی داشت و در مرگ آنها زمام بردباری را از دست نداد. یکی از صفات جمیله او این بود که هرگاه دو نفر با یکدیگر اختلاف پیدا

می کردند، تا صلح و

---

۱ . لَمْ یَکُنْ نَبیّاً ولکنْ کان عبْداً کثیرَ التفکُّرِ، حَسَنَ الیَقینِ، أحبَّ اللّه فأحبَّهُ وَمَنَّ عَلَیهِ بالحکمَهْ».(مجمع البیان، ج۴، ص ۱۵).

---------------- صفحه ۸۵

صفایی میان آنها برقرار نمی ساخت، از پای نمی نشست. مجالست دانشمندان و بزرگان را مغتنم می شمرد. برای دادرسان و داوران و زمامداران، تأسف می خورد که چگونه فریب مقام و منصب چند روزه دنیا را می خورند.»(۱) و در حدیث دیگر می خوانیم: «روزی یکی از بزرگان بنی اسرائیل از محلی عبور می کرد، دید گروهی مانند تشنگانی که اطراف آب گوارا گرد می آیند، دور لقمان جمع شده اند و به سخنان حکیمانه او گش می دهند و حل مشکلات خود را از او می خواهند. آن رهگذر از طریق تعجب رو به لقمان کرد و گفت: تو آن نیستی که مدت ها با ما گله داری می کردی؟ گفت: آری. گفت: در سایه چه چیز به این مقام بلند رسیدی؟ فرمود: سه خصلت مرا به این مقام رسانیده است: «صِدْقُ الْحَدیثِ، وَ أداءُ الأمانهٔ ، وَتَرکُ ما لا یَعنی(۲؛) راستگویی، پس دادن امانت، اعراض از کارهای بیهوده.» از نظر یک مرد الهی، این مطلب جای گفتگو نیست که بندگی و پیروی از اصول انسانی و اخلاقی، و دوری از گناهان و پرهیز از معاصی و خلافکاری، روح و روان انسانی را جلا و روشنی می بخشد، و ذهن او را برای درک حقایق و واقعیاتْ آماده می سازد. به طور مسلّم یک مرد مادی که با این اصولْ سر وکاری ندارد و در این راه، تجربه و آزمایشی نیز ندارد، این مطلب را صد در صد انکار خواهد کرد. او قدرت فکری و جهش ذهنی را در گرو نبوغ ذاتی و هوش طبیعی و پس از آن

---

۱ . همان، ص ۳۱۷. ۲ . همان، ص ۳۱۵.

---------------- صفحه ۸۶

در دایره تعلیم و تعلم می داند و بس، ولی شخص خداشناس که به جهان دیگر و عوالم غیبی، ایمان راسخ دارد و معتقد است که این جهان با تمام محتویات خود زیر نظر عالم دیگری می گردد، و تمام نعمت ها و کمال ها از جانب خداوند است، به آسانی می تواند این مطلب را تصدیق کند که بندگی و پیروی اوامر خدا و مخالفت با شهوات و دوری از گناهان، می تواند روح را برای درک حقایق و فهم مسائل پیچیده کمک کرده و راهنمایی کند. قرآن مجید، کتاب بزرگ آسمانی ما نیز به این حقیقت اشاره کرده و می گوید: (الَّذِینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا(۱؛) «وکسانی که برای ما]با هوس ها و سایر مشکلات[بجنگند، ما آنها را به راه های خود هدایت می کنیم.» پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: «مَنْ أخْلَصَ للّهِ عَزَّوجلَّ أربَعینَ صَباحاً جَرَتْ یَنابِیعُ الْحِکْمَهِٔ مِنْ فَمِهِ وَلِسَانِهِ.» مرحوم مجلسی حدیث را این طور نقل کرده است: «ما أخْلَصَ عَبْدٌ للّهِ عَزّ وجلّ أربَعینَ صَباحاً إلاّ جَرَتْ یَنابیعُ الْحِکْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِهِ(۲؛) هر کس چهل روز، خود را برای خدا پاک و خالص گرداند، چشمه های علم و دانش از قلب او به سوی زبان او جاری خواهد شد.»

---

۱ . عنکبوت(۲۹) آیه ۶۹. ۲ . بحارالانوار، چاپ ایران، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

---------------- صفحه ۸۷

بنابراین هرگاه از روایات یاد شده استفاده شود که لقمان مراتب علمی و اخلاقی را از طریق بندگی حقیقی و ترک گناهان و فرمانبرداری به دست آورده، نباید تعجب کرد. به علاوه، وی از مجاری طبیعی نیز برای بالا بردن مراتب علمی خود بهره برداری می کرد، چنان که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)فرمود: «وی مرد فکوری بود و در هر موضوعی بیش از همه چیز فکر می کرده

است.» فکر، چراغی است روشن که تاریکی ها را از بین می برد. علاوه بر این، امام صادق(علیه السلام)در حدیث گذشته فرمود که پیوسته با دانشمندان نشست و برخاست داشت. نمونه ای از طرز تفکر لقمان

معروف است روزی آقای لقمان به او دستور داد که وی گوسفندی را سر ببرد و لذیذترین عضو آن را بپزد و بیاورد. وی زبان و دل آن را پخت و آورد. دو مرتبه دستور داد که گوسفند دیگری را سر ببرد و پلیدترین عضو آن را بپزد. وی فردای آن روز زبان و دل آن حیوان را پخت و سر سفره گذارد. آقای وی از روی تعجب، سرّ این مطلب را پرسید. وی گفت: «إنّهما أطْیَبُ شَیْء إذا طابا، وأخْبَثُ شَیء إذا خَبُثَا ;» دل و زبانْ پاکیزه ترین عضوند،هرگاه با یکدیگر مطابق و برابر باشند ;یعنی آنچه در دل باشد به زبان جاری گردد، و آنچه به زبان جاری می گردد حاکی از دل باشد، و این دو پلیدترین عضوند، هرگاه مخالف یکدیگر باشند و آنچه زبان می گوید، دل با آن مخالف باشد.

------------------ صفحه ۸۸

مقصود از حکمت چیست؟

حکمت در لغت یک معنای جامع و وسیعی دارد که بر هر سخن و نظریه محکم و پا برجایی که ضامن سعادت انسان است گفته می شود ;بنابراین هر نظریه سودمندی که ضامن صلاح فرد و اجتماع باشد، از مصادیق حکمت است. هر عقیده ای در باب معارف و خداشناسی و صفات او و سایر مسائل عقیده ای که مطابق و عین حق و صواب باشد، حکمت است. همچنین تفسیر روایاتْ از «حکمت» به احکام فرعی فقهی یا شناسایی امام و یا نصایح و پندهایی که ضامن مصلحت اجتماع است از این باب است. هر نظریه صحیح، هر رأی حق و پا برجا در علوم نظری و مسائل عملی، حکمت است و تمام اینها از مصادیق این لفظ به شمار می روند. حالا لقمان حکیم از این خرمن بی پایان حکمت، چقدر نصیب داشته است، خدا می داند. ولی از نصایح و سخنان عالی و حکیمانه ای که در این سوره از او نقل شده و از دستورات سودمندی که از این مرد حکیم درباره مسائل اخلاقی و اجتماعی در کتاب های حدیث دیده می شود و از این که مدت ها مرجع سؤالات در «بنی اسرائیل» بوده و سخنان بکر و بی سابقه ای در قسمت های مختلف، از آن جمله طب و بهداشت، از او شنیده شده است، همه گواه محکم است بر این که این مرد در علوم نظری و اجتماعی و اخلاقی، از بزرگان دانشمندان عصر خود بوده و شایسته بود که به «لقمان حکیم» مشهور و معروف گردد.

------------------ صفحه ۸۹

سپاسگزاری و جهان امروز

مقصود از جمله(أنِ اشْکُرْ لِلّهِ)تفسیر و توضیح «حکمت» نیست، بلکه منظور نتیجه گیری است، یعنی از آن جا که به لقمان، حکمت عطا کردیم، از این جهت در برابر این نعمت بزرگ به او دستور دادیم که شکر خدا را به جا آورد. شکر در لغت عرب به معنای اظهار نعمت و نشر و پخش آن در برابر کفر که فراموش کردن و پنهان نمودن آن است. به طور مسلّم اظهار نعمت درجاتی دارد. دانشمندان می گویند که سپاسگزاری سه درجه دارد: ۱. شناسایی نعمت دهنده است. امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «و أدْنَی الشُّکْرِ رُؤْیَةُ النِّعْمَةِ مِنَ اللّهِ(۱;) کمترین مراتب سپاسگزاری، این است که انسان بداند نعمتی که در اختیار دارد از جانب خداوند است.» و این همان سپاسگزاری قلبی است که نخستین درجه «شکر» شمرده می شود.(۲) ۲. سپاسگزاری و شکر و تقدیر به وسیله زبان است که این قسمت در تشویق نعمت دهنده تأثیر به سزایی دارد ;البته این اثر در صورتی است که نعمت دهنده بشر باشد نه خدا، زیرا تشویق خدا که معنای آن تأثر از گفتار بندگان باشد و مدح و ثنای بنده در او اثر بگذارد، و او را تشویق کند که انعام

----

۱ . همان، ص ۷۱۰. ۲ . در روایت دیگری می فرماید: «مَنْ أنْعَمَ اللّهُ عَلیهِ نِعْمَـةً فَعَرَفَها بِقَلْبِهِ وَعَلِمَ أنّ المُنْعِمَ علیه، اللّهُ تعالی فقَدْ أدّی شُکْرَها.»(سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۷۱۱ ;تحف العقول، ص ۳۶۹.)

------------------ صفحه ۹۰

خود را دو چندان نماید، درباره خدا تصور ندارد، بلکه نتیجه سپاسگزاری نسبت به خدا این است که بنده لیاقت و شایستگی خود را اثبات می کند و این همان نکته ای است که در این آیه به آن تصریح شده: (وَمَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ حَمیدٌ «؛)نتیجه سپاسگزاری به خود سپاسگزار برمی گردد، و خداوند از سپاسگزاری افراد بی نیاز است.» خلاصه، سپاسگزاری در برابر خداوند، جز اثبات لیاقت و شایستگی بنده، چیز دیگری نیست، ولی شکر در برابر نیکی و خدمات یک شخص، علاوه بر این]اثبات شایستگی[اثر دیگری نیز دارد، و آن این است که طرف را تشویق و دلگرم می نماید و او بر اثر ابراز احساسات و تقدیر، احسان و انعام خود را دو چندان می نماید. سپاسگزاری یک دانش آموز در برابر فداکاری های آموزگاران عشق و علاقه او را به امور آموزشی و پرورشی تشدید می کند. باغبانی که در سرزمینی تخم افشانده و تحمل سرما و گرما کرده است، هرگاه نتیجه اعمال خود را دید، تصمیم و علاقه او برای آباد کردن آن منطقه زیادتر می شود، زیرا زمین به وسیله سرسبز شدن و میوه دادن، با لسان تکوینی، لیاقت و شایستگی خود را اثبات نموده و به وسیله تقدیر تکوینی، شوق و شور باغبان را برای خدمتگزاری بیشتر عمیق تر می سازد. ۳. مرحله دیگر شکرگزاری آن است که انسان نعمت را در جای خود مصرف کند. دانشمندان گفته اند:

------------------ صفحه ۹۱

«الشُّکْرُ صَرْفُ الْعَبْدِ ما أَنْعَمَهُ اللّهُ عَلیهِ فیما خَلَقَ لَهُ ؛»یعنی یکی از درجات سپاسگزاری ، این است که هر نعمتی را در جایی به کار ببرد که برای آن آفریده شده است.(۱) دو نکته اجتماعی

در پایان از تذکر دو نکته ناگزیریم: ۱. جهان امروز به اهمیت مسأله شکر و سپاسگزاری که در زبان امروز به آن «تقدیر» می گویند، پی برده است ؛از این جهت، تشویق مخترعان و مکتشفان و دانشمندان بزرگ و خدمتگزاران اجتماع در سرلوحه دولت های جهان قرار گرفته است. زیرا از طریق تقدیر می توان موجبات دلگرمی آنان را فراهم آورد، تا آنان نیز در راه خدمت به علم و اجتماعْ ثابت استوار باشند. از این جا می توان پی به عظمت جمله ای برد که در کتاب های حدیث نقل شده است: «مَنْ لَمْ یَشْکُرِ النَّاسَ لَمْ یَشْکُرِ اللّهَ ؛هر کس از مردم تقدیر نکند، هرگز موفق به سپاسگزاری خدا نیز نمی گردد.» زیرا بی اعتنایی به خدمات دیگران، یک نوع نمک نشناسی است و اگر این روحیه در انسان تقویت شود، کم کم نسبت به نعمت های الهی نیز بی

----

۱ . گاهی این مراتب سه گانه به گونه ای برای ایمان که یک نوع سپاسگزاری است از پیامبر نقل شده است که وی فرمود: «الإیمانُ عقدٌ بِالقَلْبِ، ونُطْقٌ باللِّسانِ، وَعَمَلٌ بِالأرکانِ».(سفینهٔ البحار، ج۱، ص ۷۱۰).

------------------ صفحه ۹۲

اعتنا بوده و از شکر او نیز سرباز خواهد زد ؛از این جهت در احادیث اسلامی می خوانیم: «أَشْکُرُکُمْلِلّهِ أَشْکَرُکُمْ لِلنّاسِ(؛»۱) آن گروه، بهتر به سپاسگزاری خدا موفق هستند که از خدمات مردم تقدیر نمایند. بنابراین، تقدیر از خدمات دیگران، شاخه ای از روحیه حق شناسی است که انسان را به خداشناسی و سپاسگزاری از الطاف و نعمت های او دعوت می کند. مال و ثروت، شباب و جوانی ، صحت و تندرستی، علم و دانش، قدرت و توانایی، همگی از نعمت های ارزنده الهی است که بشر در مقابل آنها مسؤولیت عظیم دارد، و شکر این نعمت، این است که تمام این مواهب را در جای خود صرف کند ؛وکفران آنها این است که از این مواهب، سوء استفاده نموده و آنها را در موارد زیانبار به کار برد. بزرگ ترین کفران نعمت برای یک دانشمند، این است که علم و دانش خود را در ساختن سلاح های مخرب و ویرانگر به کار ببرد. بالاترین بدبختی برای یک شیمیدان، این است که معلومات و اندوخته های علمی خود را در راه ساختن بمب های میکروبی به کار اندازد. این گروه از دانشمندان کسانی هست که نسبت به نعمت های خدا کفر ورزیده و از به کار بردن آنها در مورد خویش سرباز زده اند. امروز صنعت در خدمت فساد قرار گرفته است، بد نیست

خبر زیر را که

----

۱ . سفینهٔ البحار، ج۱، ص ۷۰۹.

----------------- صفحه ۹۳

خبرگزاری های جهان مخابره کرده اند بشنوید...: «اخیراً دزدان انگلیسی با استفاده از جدیدترین ابزار علمی برش، یک خزانه محکم را در لندن سوراخ کرده اند و آنچه بود به سرقت برده اند. در حدود ۲۲۰ میلیون ریال بوده که تعلق به «مؤسسه کارگشایی لندن» داشت. اکنون مقامات این مؤسسه به سرعت مشغول صورت برداری از اموال سرقت شده است و ممکن است تعیین رقم اموالْ چند روز طول بکشد. دزدها با استفاده از مته های ترمیک توانستند با سرعت و بدون سر و صدا دری را به قطر شصت سانتی متر از فولاد سوراخ کنند وبشکافند و از آن عبور کنند. مته های ترمیک که مورد استفاده سارقین قرار گرفت، آن چنان قوی است که می تواند بتون را سوراخ کند. جالب توجه این که این مته ها چنان حرارتی ایجاد می کنند هیچ فلزی در برابر آن مقاومت ندارد و می تواند ۲۵۰۰درجه سانتیگراد حرارت به وجود آورد».(۱) همان طور که ملاحظه می فرمایید، یک چنین مته های قوی و نیرومند که از نعمت هایی است که در اختیار بشر قرار گرفته، اکنون در خدمت فساد انجام وظیفه می کند. مته های «ترمیک» همان طور که ممکن است برای سوراخ کردن سنگها و رسیدن به منابع پر ارزش و مفید نفتی و امثال آن مورد استفاده قرار گیرد، کاملاً ممکن است برای سوراخ کردن درِ بسیار قطور شصت سانتی متری فولادی (مؤسسه کارگشایی لندن) مورد استفاده واقع شود.

----

۱ . کیهان، ۲۳/۸/۴۶.

----------------- صفحه ۹۴

ممکن است دانشمند یا دانشمندانی که این مته های عجیب را اختراع کرده اند، به این امر راضی نباشند، ولی رضایت آنها در تأثیر این مته ها شرط نیست. آن روز که برادران «رایت» که نخستین هواپیما را اختراع یا تکمیل کردند، شاید تصور می کردند در آینده اختراع آنها مفیدترین یا بی ضررترین وسیله نقلیه سریع خواهد شد. آنها هرگز باور نمی کردند که با همین هواپیماهای تکامل یافته، کمی پس از نیم قرنْ هزاران تن بمب های آتش زا و مخرب، در یک کشور دور افتاده و بی دفاع به نام «ویتنام» ریخته خواهد شد. با این که پاستور که برای نخستین بار در اروپا پرده از روی اسرار جانداران ذره بینی و میکروب ها برداشت، تصور نمی کرد از این کشف مفید او که جان میلیون ها انسان را از مرگ نجات می دهد، برای ساختن و تکمیل بمب های میکروبی نیز استفاده شود و میلیون ها نفر را به وسیله آن با فجیع ترین صورتی به مرگ تسلیم نمایند. همین «اتم» که شکافتن و آزاد کردن انرژی هسته ای آن یکی از بزرگترین پیروزی های علمی و صنعتی بشر محسوب می گردد، چه کسی پیش بینی می کرد که این پیروزی بزرگ، همزادی دارد به نام «فاجعه جنگ های اتمی» که «ماکت» کوچک آن در «هیروشیما» و «ناکازاکی»(دو شهر بزرگ ژاپن که در جنگ جهانی دوم با دو بمب کوچک اتمی، به گورستان وحشتناکی تبدیل گردید) به نمایش گذارده خواهد شد. بنابراین اگر پیشرفت های عظیم صنعتی، درهایی از خوشبختی و رفاه به سوی جهان بشری گشوده، درهایی از بدبختی و هلاکت را نیز به روی آنها باز کرده است، تا انسان ها از کدامین در وارد شوند. اگر انسان امروز از این پله های ترقی صنعتی، به سرعت زیاد بالا رفته،

----------------- صفحه ۹۵

باید توجه داشت که به هنگام لغزش و سقوط هم از آن بلندی چنان استخوان های او درهم می شکند که قدرت حرکت نخواهد داشت. البته این حسابْ مخصوص یک قسمت و دو قسمت از فرآورده های صنعتی و ابزارهای علمی که پرتو اکتشاف جدید به دست آمده، نیست، بلکه تمام این وسایل و ابزار را بدون استثنا شامل می شود. بنابراین، عظمت و قدرت صنایعْ مهم نیست، مهم

نحوه بهره برداری از آن است و آن هم بستگی به نوع تربیت انسان، همان انسان زمانی که زمام این وسایل بزرگ را در اختیار دارد، خواهد داشت و حساس ترین نقطه زندگی انسان ها همین جاست. مکتب های دینی و اخلاقی، دست روی همین نقطه حساس می گذارند ؛آنها می کوشند انسان ها را چنان تربیت کنند که این پدیده های عجایب انگیز صنعتی و مادی را در راه خوشبختی و سعادت و رفاه خود و دیگران صرف کنند، نه این که با آنها سریع تر از پای خویش، خود را به گور بکشانند، ولی این یکی از بزرگ ترین خدماتی است که این مکتب ها می توانند به نوع انسان کنند. کتاب بزرگ آسمانی ما «قرآن» می گوید: «ما به بعضی از اقوام و ملل گذشته امکانات و قدرت ها دادیم که به شما ندادیم، و هم به آنها چشم و گوش و عقل دادیم]تا مطالب را درست درک کنند[ولی هیچ یک از آنها به حالشان سودی نداد، زیرا آیات خدا را انکار کردند و سرانجام به مجازات های دردناکی که قبلاً آن را باد مسخره می گرفتند گرفتار شدند.»(۱)

---

۱ . احقاف(۴۶) آیه ۲۵. قسمت اخیر، از مجلّه مکتب اسلام، شماره ۲، از سال نهم نقل شده است.

----------------- صفحه ۹۶ ----------------- صفحه ۹۷

۹–لقمان و تربیت اولاد

۹–لقمان و تربیت اولاد

۱۳. (وَإِذْ قَالَ لُقْمانُ لابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ]؛)بیاد آر[زمانی را که لقمان به فرزند خود اندرز داد، و گفت: فرزندم! برای خدا شریک قرار مده، زیرا شرکْ ستم بزرگی است.» مسائل مربوط به تعلیم و تربیت کودک، یکی از امور مهم اجتماع کنونی بشر است که فکر دانشمندان را به خود متوجه ساخته، و از این راه فصل تازه ای در علوم تربیتی و پرورشی، بازگشوده شده و افکار تازه و سودمندی در این باره به مراکز و محافل تربیتی عرضه شده است، و سازمان هایی برای رفع نیازمندی های علمی و تربیت کودک به وجود آمده و این قسمت به صورت رشته تخصصی درآمده است. دانشمندان به خوبی دریافته اند که زیربنای زندگی در دوران کودکی پی ریزی می شود، و سعادت و شقاوت ادوار مختلف زندگی، یعنی دوران های جوانی و پیری، در گرو طرز تربیت دوران کودکی است.

----------------- صفحه ۹۸

با این که شخصیت انسان به عوامل گوناگونی بستگی دارد که هرکدام از آنها در سرنوشت انسان تأثیر بسزایی داشته و کاملاً مؤثر می باشد، مع الوصف تربیت های دوران کودکی در نظر دانشمندان، حائز اهمیت خاصی است و آن را «زیربنای زندگی» می نامند. قلب و روان کودک بسان صفحه کاغذ سفیدی است که در دست نقاش چیره دست قرار گیرد، هر نقشی که روی آن ترسیم شود، تا آخر عمر صفحه، باقی می ماند. فرض کنید قطعه سنگ مرمری در دست استادکار هنرمندی قرار گیرد، از آن جا که او یک سنگ تراش توانا، یک صنعتگر ماهر، یا یک مجسمه ساز چابک دست است، ده ها فکر و خیال درباره آن کرده و نقشه هایی می ریزد، ولی اگر دست به پیکر آن «مرمر» زد و آن را به صورت مجسمه یکی از نوابغ جهان یا یکی از اشیای ظریف درآورد، همه گونه امکانات و استعدادهایی که قبلاً در این قطعه مرمر وجود داشت، از میان می رود و تا سنگ باقی است، صورت نابغه نیز همراه آن باقی خواهد بود. روح و روان حساس کودک در آغاز زندگی، از جهات بسیاری مانند همین ماده خامی است که برای همه گونه فعالیت ها و صورت ها، برای همه رقم تربیت ها و پرورش ها آمادگی دارد ؛و اگر اولیای کودک، حسن ابتکار به خرج دهند و فطرت پاک و احساسات ارزنده او را با شیوه های پسندیده رهبری نمایند، سرنوشت او را از این طریق روشن می کنند، و اگر در این راه، سهل انگاری نمایند و با روش های غلط و پرورش های ناستوده فطرت او را آلوده سازند، حتماً مقدمات بدبختی کودک را

فراهم ساخته اند، به طوری که عوامل

------------------ صفحه ۹۹

دیگر شخصیت های غلط، زود یا دیر در زنـدگی او نمایان خواهـد شـد. علی(علیه السـلام) می فرمایـد: «إنّما قَلْبُ الحَدَثِ کَالأرْضِ الخالِیَةُ ما أُلْقِیَ فیها مِنْ شَیْء قَبِلَتْهُ(۱;) همانا دل جوان نورس، همچون زمین کشت نشـده و بکر است، هر بـذری در آن بپاشـند می پـذیرد.» بنابراین، جا دارد بگوییم که مغز کودک ماننـد فیلم عکاسـی است، از آنچه می بینـد و مشاهده می کند، عکس برمی دارد.

مسؤولیت های سنگین

برخی از پـدران تصور می کننـد که مسؤولیت آنـان فقط منحصـر به تأمین نیازمنـدی های جسـمانی کودک است و دیگر وظیفه ای نـدارد، در صورتی که پرورش های اخلاقی و ایمانی، بزرگ ترین مسؤولیتی است که بر دوش آنها گذارده شده است و انجام دادن این مسؤولیت، ارزنده تر از تأمین حوایج مادی آنهاست. دومین شخصـیت جهان اسلام، امیرمؤمنان(علیه السلام) می فرماید: «ما نَحَلَ وَالِدٌ وَلَداً نُحْلاً أفْضَلَ مِنْ أدَب حَسَن(۲;) بهترین هدیه ای که پدر می تواند به فرزند خود بدهد، همان تربیت پسندیده است.»

----

۱ . نهج البلاغه، ک۳۱. ۲ . مستدرک الوسائل، ج۲، ص ۶۲۵.

------------------ صفحه ۱۰۰

مسؤولیت پـدران در این بـاره به قـدری سـنگین و قابـل توجه است که امـام سـجاد(علیه السـلام) در انجـام دادن این وظیفه خطیر از خداوند استمداد می کند، و در ضمن راز و نیاز خود چنین عرض می کند: «وَأعِنّی عَلی تَرْبِیَتِهِمْ وَتَأدِیبِهِمْ وَبِرِّهِمْ(۱;)]بارالها[مرا در تربیت و تأدیب فرزنـدان و نیکی به آنها یاری بفرما.» اگر پـدرانْ حق اطاعت در گردن فرزندان دارند، فرزندان نیز حق بزرگتری در عهـده پدران دارند و آن حق تربیت است، یعنی آموختن راه و رسم زندگی از طریق صـحیح و پرورش دادن سـجایای انسانی اسـت که در فطرت او تعبیه شـده است. اگر دانشـمندان، امروز به اهمیت تربیت کودکـان و راهنمایی رجال آینـده کشور پی برده انـد و با تشـکیل جلسـات و نوشـتن کتـاب هـا و جزوه هـا و نشـان دادن فیلم های اخلاقی و علمی، گام های بلنـدی در این راه برداشـته انـد، رهبران عالی قـدر اسـلام و پیشوایان مـذهبی ما، از چهارده قرن پیش با دادن دسـتورات لازم و ارشاد و راهنمایی های سودمنـد، و با پرورش کودکان و فرزندان نمونه، قدم مؤثری در این راه برداشـته اند. اگر دانشـمندان و روان شـناسان، اسـتادان آموزش و پرورش، برنـامه هـای تربیـتی خود را از دورانی شـروع می کننـد که کودک چشم و گوش خود را بـاز کرده و در آسـتانه چیز فهمی قرار می گیرد، ولی اسـلام برنامه وسیع خود را برای تحقق یافتن سـعادت کودک، پیش از انعقاد نطفه او آغاز می نماید. اسلام درباره پیوند زناشویی دستورات لازم و کافی دارد و در این باره به

----

۱ . صحیفه سجادیه.

------------------ صفحه ۱۰۱

تمام جوانب توجه نموده و در انتخاب همسـر به ریشه خانوادگی و شرافت موروثی، اهمیت فوق العاده داده است. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمـود: از «خضـراء الـدمن»(گیاهـانی که در نقـاط آلوده می روینـد) بپرهیزیـد! عرض کردنـد: منظور چیست؟ فرمود: زن زیبایی که در خانـدان بـد و پلیـد به وجود آمـده باشد.(۱) اسـلام برای حـالت آمیزش، آداب و وظـایفی معین فرموده که مراقبت هر کدام، در سـعادت و خوشبختی کودکْ تأثیر بسزایی دارد وبالأخص از آمیزش در حالت مستی به شدت جلوگیری کرده است، زیرا کودکانی که در این حال نطفه آنها بسـته می شود، از عوارض عصبی درمان ناپذیر بی نصـیب نیسـتند. اسلام، تنها به این قسـمت اکتفـا نکرده، در ایام بارداری و پس از وضع حملْ با موشـکافی شـگفت آوری، تمام شؤون پرورش کودک را مـد نظر قرار

داده است ، تـا آن جـا که به پـدران دسـتور داده که برای فرزنـدانْ نـام نیکی انتخـاب نماینـد، زیرا نـام، خصوصـاً نامی که حاکی از بندگی کودک نسبت به خدای یکتا باشد، نشانه شخصیت و از نظر روانی اثر نیکی در روح کودک دارد. اسلام دستور می دهد که کودک را پس از تولد با آب پاک و تمیزی شسـتشو دهند، و در گوش های او اذان و اقامه بگویند، تا گوش های او از روز نخستین با جمله هایی که حاکی از یگانگی خـدا و رسالت نبی اکرم و دعوت به کارهای نیک است، آشـنا گردد. اگر مردمِ آن روز، اسـرار این تعالیم عالی را درنیافتند، امروز پیشـرفت دانش، پرده از روی این مطلب برداشته است. دستورهای اسلام درباره تربیت کودک به قدری زیاد است که نقل یک

---

۱ . المرأةُ الحَسْناءُ فِی المَنْبَتِ السُّوء.(کنزالعمال ، ج۱۶، ص ۳۰۰، ح۴۴۵۸۷).

-------------------- صفحه ۱۰۲

صـدم آنهـا برای مـا مقـدور نیست، ولی خوشـبختانه امروز این مسائل زنـده و ارزنـده، مورد توجه دانشـمندان است و نویسـندگان و گویندگان ما با طرز جالبی، نظر اسلام را درباره نحوه تربیت کودک بیان می کنند. ایجاد شخصیت در کودک

مربیـان کودک بایـد متوجه باشـند که کودکْ یـک انسـان به تمـام معنا واقعی است، چیزی از انسانیت کم نـدارد، چیزی که هسـت انسانیت او در حال رشد و تکامل، در حال پیشـرفت و پرورش است و مربی باید از ذخایر و سرمایه معنوی و فطری او به تدریج بهره برداری کند. یکی از اساسـی ترین اصول تربیت، همان «احیای شخصـیت کودک» است ;یعنی باید به طفل فهماند که تو یک انسان واقعی هستی، و سـپس به صورت یک انسان کامل با او سـخن گفت و مطالب علمی و اجتماعی، روش های صحیح و اخلاقی را در افق فکر او توضـیح داد ;به سـخنان او به طور دقیق گوش داد و مانند یک انسان کامل به گفت و شـنود پرداخت، دست از تشریح و توضـیح و افهـام برنـداشت، تـا آن جـا که کودکْ حقیقت را بفهمـد و بـاور کنـد. ما در این جا نمونه ای از گفتار پیشوایان خود که حاکی از طرز تربیت اسلامی است نقل می کنیم، تا گواهی برای گفتار خود آورده باشیم: امام مجتبی(علیه السلام) روزی فرزندان و برادرزادگان خود را دعوت کرد و رو به آنها کرد و گفت: «إِنّکُمْ صِغارُ قَوم وَیُوشَکُ أنْ تکُونُوا کِبارَ قَوم آخرینَ،

-------------------- صفحه ۱۰۳

فَتَعَلَّمُـوا العِلْمَ، فَمَنْ لَمْ یَسْـتَطِعْ مِنْکُمْ أنْ یَحْفَظَهُ فَلْیَکْتُبْ، ولْیَضَـعْهُ فِی بَیْتِهِ ;شـما کودکـان امروز و بزرگـان اجتمـاع آینـده هستیـد، بر شمـاست که تحصیل علم کنیـد و هر کس از شـما که نمی توانـد مطالب را حفظ کنـد، درس خود را بنویسـد و در موقع لزم به آن مراجعه کنـد.» اکنون دقت کنیم، امام مجتبی(علیه السـلام) چگونه می خواهـد فرزنـدان خود را تربیت کند. او می خواهد فرزندانش دانش بیاموزند، ولی هرگز در این راه به شدت و خشونت متوسل نمی گردد و با سـیطره و فشار، آنها را وادار به درس خواندن نمی کنـد، چرا؟ زیرا اثر آن موقت و مایه پیدایش عقده هایی است که بعدها جبران ناپذیر است. او در ایجاد شخصـیت، با باز کردن فکر کودک، امیـدوار ساختن او به آینـده خود، و با تشریح منافع دانش انـدوزی، وارد گفتگو شده و عملاً برای آیندگانْ روش صـحیح تربیت را می آموزد. لقمان و تربیت اولاد

انـدرزهایی که لقمـان به فرزنـد خود داده و قرآن مجیـد آنهـا را به عنوان برنـامه تربیتی در این سوره آورده است، همگی بر اسـاس ایجـاد شخصـیت در فرزنـد اسـتوار است ;همان اساسـی که امام مجتبی(علیه السـلام) از آن پیروی کرده، همان روشـی که امروز در کشورهای متمدن تعقیب می شود. اکنون باید دید اساسی ترین مسأله در نظر لقمان چیست. نخستین پایه تربیت یک کودک در نظر او چه بوده و او برنامه خود را از کجا شروع می کند و

-------------------- صفحه ۱۰۴

چگونه اساس را پی ریزی می نمایـد. او برنامه تربیتی خود را با فطری ترین مسائل که همان مسأله توحید و یکتاپرستی و بت شـکنی

است آغاز می نماید. هیچ مسأله ای ساده تر و روشن تر از مسأله «توحید» نیست که هر فردی به اتکای سرشت خود می تواند آن را بفهمد و درک آن، نیازی به دلایل پیچیده عقلی ندارد. ما برای آن که حقیقت شرک و علل پیدایش آن و حدودی که از طرف اسلام برای آن بیان شده است، به خوبی روشن گردد، در این باره به طور گسترده بحث می کنیم.

---------------- صفحه ۱۰۵

۱۰–لقمان و مبارزه با شرک

۱۰–لقمان و مبارزه با شرک

۱۳.(یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللّهِ إِنَّ الشِّرکَ لَظُلْمٌ عَظیمٌ «؛)فرزندم! برای خداوند شریک قرار مده، زیرا شرکْ ستمی بزرگ است.» از نظر دانشمندان، نه تنها خداپرستی یک امر فطری و نهادی است، بلکه یکتاپرستی نیز بسان اصل خداپرستی از فطریات انسان می باشد. در مواقع مصیبت و گرفتاری، همه مردم به خدا پناه برده و حس خداشناسی آنان بیدار می گردد و چنین گرایشی گواه بر فطری بودن اصل خداپرستی است، همچنین این انسان در همان لحظه به یک خدا، بلکه تمام افراد به خدای یگانه پناه برده و از او که واحد و یگانه است استمداد می جویند. بنابراین، یکتاپرستی(توحید) روشن ترین مسأله ای است که هر انسانی به مقتضای ندای فطرتْ ناچار است به آن معتقد شود و در برابر آن، پاسخ مثبت بگوید. یکتاپرستی، اساس و ریشه تمام ادیان آسمانی است و دعوت تمام پیامبرانْ روی این اساس بوده، و غرض اصلی از بعثت پیامبران، تحکیم این

---------------- صفحه ۱۰۶

عقیده در میان ملت هاست و هر طریقه ای که از آن بوی شرک بیاید، به طور قطع و مسلّمْ یک روش ساختگی و با هدف پیامبران الهی مباین است. واقعیت یکتاپرستی را دو عقیده تشکیل می دهد: ۱. اعتقاد به این که این جهان سازنده و صانعی دارد. ۲. سازنده و پدید آرنده جهان یکی است ؛بنابراین، مرد موحد باید به هر دو مطلب معتقد باشد. مطلب اوّل به قدری روشن و واضح است که پیامبران الهی روی آن فشار نیاورده و فشار دعوت آنها روی قسمت دوم بوده است ؛یعنی اعتقاد به این که صانعْ یکی است، دو تا یا بیشتر نیست. اعتقاد به صانع، کهن ترین اندیشه انسانی است

شما در تاریخ پر غوغای بشریت، دورانی را پیدا نمی کنید که بشر نسبت به اصل وجود صانع مردد بوده باشد. این عقیده، پیوسته در قلوب آنها راسخ و پای برجا بوده است، گو این که در تشخیص خدای واقعی دچار اشتباه می شده، و خدایان مجازی و ساخته خود را به جای خدای واقعی می پنداشت، ولی با این همه اختلافات، اصل اعتقاد به خدا و صانع ـ اعم از یک یا بیشتر ـ با تشخیص درست و یا باطل، پیوسته محفوظ بوده است. راهنمای بشر اوّلی برای چنین اصل مسلّم، فطرت او بوده، فطرتی که در هیجانات واضطرابات، بیشتر قدرت نمایی می کند. او هنگامی که فاصله مرگ و زندگی را کمتر می دید، و در لب پرتگاه قرار می گرفت و تمام اسباب طبیعی از کار می افتاد، پرده ها و حجاب های مادیگری از برابر دیدگان او عقب

---------------- صفحه ۱۰۷

می رفت، فطرت با یک کشمکش پرقدرتی او را به عالم بالا، عالمی که از شرایط زمان و مکان بیرون است، و تمام جهان در کف قدرت اوست، متوجه می ساخت. از آن جا که اعتقاد به خدا از فطرت انسان سرچشمه می گیرد و با سرشت آدمی آمیخته است، امروز هم بشر مغرور مادی در گرفتاری ها و شداید و مصائب به آن نقطه پناه می برد. بشر، در طول تاریخ در تحکیم این عقیده نه تنها به فطرت اتکا داشته، بلکه از اصل مسلّم «علیت و معلولیت» به فراخور حال خود بهره مند و برخوردار بوده است. او می دید و با دیده خود درک می کرد که هر حادثه ای در جهان هستی، از نقطه ای سرچشمه می گیرد که به اصطلاح علمی به آن علت می گویند و هرگز اتفاق نیفتاده که چیزی خود به خود سر از عدم بردارد و بی علت پدید آید. این مسأله (هر حادثه ای علتی می

خواهـد) تقریباً ماننـد سـایر مسائـل فطری، بـا سـرشت انسانی آمیخته گردیـده است. کودک در نخستین روزهای زنـدگی، هر موقع صدایی را بشنود، بی اختیار متوجه سمتی می شود که صدا از آن طرف آمد، و اگر توانایی سخن گفتن داشته باشد، فوراً از مادر و نزدیکـان خود از علت حـادثه سراغ می گیرد. در طول تاریـخ، روی این دو اساس محکم، یعنی «فطرت و قانون علیت»، کاخ رفیع و محکم خـداپرستی اسـتوار شـده است و تا ابد این کاخ، اسـتوار و خلل ناپذیر خواهد ماند. همان طور که در اثبات وجود خدا دو راه در اختیار داشتیم، گاهی از طریق فطرت پی به وجود می بردیم و هر انسانی خود را در شرایط خاصی

--------------- صفحه ۱۰۸

خـداخواه و خـداجوی می دیـد و گاهی از طریق مشاهـده دلایل وجود او، به تصـدیق او برمی خواستیم ؛همچنین است وحـدانیت و یکتـایی او، گـاهی بـا دلایـل عقلی و فلسـفی پی به یگـانگی او می بریم، و گـاهی راهنمـای ما در پیمودن این راه، فطرت و سرشـت انسانی است و خود فطرت بهترین راهنما در این موضوع می باشـد. سـرشت هر انسانی بر وحدانیت و یگانگی او گواه می دهد، زیرا در مواقعی که تمام اسباب مادی و علل طبیعی از کار می افتد و بشر خود را بر لب پرتگاه و نابودی می بیند، بی اختیار زنگ غفلت و غبـار فراموشـی از روی دل و روان انسان زدوده می شود، و روح ما به نقطه مرموزی که او را عالم و آگاه بر وضع خویش، و قادر و توانا بر رفع گرفتاری های خود می دانـد، متوجه می گردد. در این لحظات حساس، هر فردی جز به یک نقطه و جز به یک قدرت وسیع متوسـل نمی گردد، و همه انسان ها دل به نقطه واحـدی بسته و پیوسته از او استمداد می جویـد که مشـکلات او را برطرف سازد. دلایل فلسـفی و کلامی توحیـد، بیش از آن که در این صـفحات منعکس گردد، و ما به طور گسترده درباره یگانگی خدا در کتاب با صفات خدا آشنا شویم، بحث کرده ایم. علل پیدایش بت پرستی

شرک، به معنای معبود غیر واقعی را به جای معبود واقعی پنداشتن، جهتی جز آمیختگی فطرت با جهل و نادانی ندارد ؛یعنی از یک طرف انسان تحت فشار فطرت و دلایل روشن خداشناسی قرار می گیرد، خواه ناخواه معتقد

--------------- صفحه ۱۰۹

می گردد که برای جهانْ صانعی هست و نظام شـگفت انگیز عالم هستی بی پدیـد آرنـده امکان ندارد، از طرف دیگر بر اثر جهل و نـادانی و نبودن معلومات صـحیح، و دور بودن از محیط تبلیغی پیامبران الهی، چون خـدای واقعی را از خـدا نمایانْ درست تشـخیص نمی دهـد، بی اختیـار مجازهـا را حقیقت پنداشـته، بت هـای بی جـان و بی روح و یا اجرام شـفاف و درخشان آسـمانی را خـدا می پندارد. اگر مشعـل های فروزان علم و دانش و برنامه های صحیح انبیا این فطرت را راهنمایی کنند، ریشه بت پرستی از صفحه گیتی برداشته می شود. شرک یعنی چه؟

هرگاه کسـی غیر خدا را خدا پندارد، و یا موجودی را در انجام دادن کاری مسـتقل و غیر محتاج به خدا بداند، و یا مخلوقی را برای تحصـیل قرب و نزدیکی به خدا بپرستد، به چنین فرد، مشرک و به خود این کار شرک می گویند ؛بنابراین، شرک دارای مراحل سه گانه است: ۱. غیر خدا را خدا بداند. ۲. موجودی را در انجام دادن کاری مستقل اندیشد. ۳. موجودی را برای تحصیل قرب به خدا بپرسـتد. همه مسائـل شـرک که فعلاً مورد بحث ماست، در این مراحل سه گانه خلاصه می گردد. گروه وهابیه در تشـخیص شـرک دچار اشتباه عجیبی شده اند و تصور کرده اند که شفاعت خواهی از اولیای خدا و این که بگوید: ای پیامبر گرامی، در روز رستاخیز در حق من شفاعت بنما، یا بوسیدن ضریح و تعمیر قبور،

--------------- صفحه ۱۱۰

شرک است. گویـا حقیقت شـرک در اختیـار آقایـان است که هر طوری بخواهنـد آن را تفسیر نماینـد، در صورتی که شـرک برای خداونـد حـد و انـدازه ای دارد. مشـرک در اسـلام و تمام ادیان، کسـی است که مخلوقی را خـدا بخواند، و یا مخلوقی را در تأثیر و انجام دادن امور، مسـتقل بداند، و یا مخلوقی را برای تقرب به خدا بپرسـتد. بنابراین، بوسیدن ضریح به عنوان احترام از کسی که آن

جا دفن شـده و یا خواندن زیارت و گفتن جمله هایی که حاکی از مقام بلند او باشد، و یا تعمیر نقطه ای که بدن پاک مردان جانباز الهی در آن جا به خاک سپرده شده است، و یا حاجت خواهی از خدا در کنار قبر آنان، و یا خواستن شـفیع بودن آنان در نزد خدا، کوچک ترین ارتباطی به شـرک نـدارد ;یعنی از نظر شـرک نمی توان اینها را از مصادیق شـرک دانست، زیرا مشـرک به طوری که اجمالاً گفته شـد، کسـی است که به یکی از سه مطلب فوق ملتزم گردد، و کسـی از مسـلمانان نه یکی از پیشوایان دینی را خـدا می داند، و نه کسـی آنها را به عنوان معبود و مقربْ پرسـتش می کند، و نه برای آنها اسـتقلالی در امور و انجام دادن کاری قائل است، بلکه همه مسلمانان به احتیاج و نیازمندی آنان در تمام شؤون زندگی، اعتراف و اقرار صریح دارند. شگفت آور استدلالی است که برخی از وهـابی ها در این مورد دارنـد ;آنان می گوینـد: در شدایـد و مصائب و حوایـج نبایـد جز خـدا را خوانـد، زیرا قرآن مجید دستور می دهد: (وَأَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً(;)١)

---

١ . جن(٧٢) آیه ١٨.

---------------- صفحه ١١١

«مراکز سـجده]و یا معابـد[مال خـداست، هرگز نبایـد همراه خـدا دیگری را خوانـد.» آنان می گویند: به حکم جمله (فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ)، نباید گفت: «اشفع لنا یا محمد» پیامبر در حق ما شفاعت کند. همچنین نباید گفت: ای رسول گرامی! از خدا بخواه تا خدا ما را شفا بخشـد، یا دین ما را ادا کنـد، زیرا همه اینها مصداق «دعوت مع اللّه» است، یعنی همراه خدا دیگری را نیز می خوانیم. پاسخ این اسـتدلالْ کاملاًـ روشن است: اوّلاًـ مقصود از این که غیر خـدا را نخوانیم، یعنی غیر او را عبادت و پرسـتش نکنیم، و هـدف آیه این است که جز خـدا کسـی دیگر را پرستش ننمـاییم. گواه مطلبْ آیه بعـدی است که می فرمایـد: (قُلْ إِنّما أَدْعُوا رَبّی وَلا أُشْرِکُ بِهِ أَحداً(;)١) «بگو من تنها خـدایم را می خوانم]و او را می پرسـتم[و کسـی را شـریک او قرار نمی دهم.» جمله (وَلا أُشْرِکُ بِهِ أَحداً) گواه بر این است که مقصود از «دعوت» در هر دو آیه، همان خوانـدن به عنوان پرسـتش است، نه هر دعوت و توسل. اگر کسـی در چاهی افتاد و از کسانی که از اطراف چاه عبور می کنند درخواست کرد که او را نجات دهند، نمی گویند: این شخص که در درون چـاه است بـا چنین دعوت، آنهـا را پرستش کرد. خلاصه پرسـتش داریم، دعوت و درخواستی، آنچه که حرام است، همان موضوع پرستش و عبادت غیر خداست، نه هر دعوت، و مقصود از آیه

---

١ . همان، آیه ٢٠.

---------------- صفحه ١١٢

(فَلا تَـدْعُوا)، «فَلا تَعْبُدُوا أَحَداً» است. ثانیاً، دقت در لفظ «مَعَ اللّه»، حقیقت را روشن تر می سازد، زیرا آنچه حرام است این است که از شخصـی به عنوان شریک خدا چیزی بخواهیم، برای آن شخص همان مقامی را قائل بشویم که برای خدا قائل هستیم و بگوییم: او نیز بسان خدا و ردیف خداست. در صورتی که هیچ مسلمانی در تمام دعوت های خویش، چنین عقیده را درباره اولیای خدا ندارد، بلکه مـدعو واقعی و درخواست شـده حقیقی در همه جـا خـداست، چیزی که هست گاهی به وسـیله شخصـیماننـد پیامبر، از خـدا، شفای مریض و ادای دین را می طلبیم و گاهی بـدون رابطه و وسـیله، حاجت خود را از خدا می خواهیم. بنابراین، ما جز خدا کسـی را نمی خوانیم و جز او کسـی را در رفع حوایـج و نیازمنـدی هـا و شدایـد و مصائب، مؤثر نمی دانیم، چیزی که هست گاهی بـدون واسـطه از او خواستار چیزی می شویم، و گاهی به واسطه یکی از اولیای او از او مطلبی را درخواست می نماییم. هرگاه مستقلاً از او مطلبی را درخواست کردیم، به این آیه عمل نموده ایم: (اُدْعُونی أَسْـتَجِبْ لَکُمْ(;)١) «مرا بخوانید] و از من بخواهید[تا دعای شـما را مستجاب سازم.» و اگر به وسیله یکی از اولیای خدا از او چیزی را خواستیم، به دستور دیگر خدا عمل کرده ایم که می فرماید:

----

۱ . مؤمن(۴۰) آیه ۶۰.

------------------ صفحه ۱۱۳

(یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ(؛)۱) «ای افراد با ایمان! از مخالفت با خدا بپرهیزید و به سوی او وسیله ای تحصیل کنید.» همان طور که نماز و روزه و دیگر اعمال نیک، وسیله جلب رضایت خداوند است، همچنین توجه به اولیا و درخواست دعا از آنان، از وسایلی است که باید سراغ آنها رفت و به طور مسلّم دعای اولیای حق درباره افراد گنهکار و نیازمند، بی اثر نیست. اگر کسی تصور کند که توجه به عزیزان درگاه الهی، و درخواست دعا از آنان، و دعا کردن و نکردن آنها یکسان است، زهی دور از حق، سخن گفته و مقام اولیا را نشناخته است. اگر دعا کردن و نکردن آنان درباره افراد نیازمند و گنهکار یکسان است، پس چرا فرزندان یعقوب از پدر خواستند که درباره آنان طلب آمرزش کنند و چنین گفتند: (قَالُوا یا أَبانا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ(؛)۲) «پدرجان! درباره ما از خداوند طلب آمرزش کن، ما خطاکار بودیم.» حضرت یعقوب نیز به آنان وعده داد که درباره آنها طلب آمرزش کند، چنان که فرمود: (قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(؛)۳)

----

۱ . مائده(۵)آیه ۳۵. قریب به همین مضمون، اسراء(۱۷) آیه ۵۷. ۲ . یوسف(۱۲) آیه ۹۷. ۳ . همان، آیه ۹۸.

------------------ صفحه ۱۱۴

«]یعقوب[گفت: به همین زودی در حق شما طلب مغفرت می کنم، خدایم غفور و رحیم است.» اگر واقعاً توجه به اولیای حق و درخواست دعا از آنان، یک نوع شرک محسوب می گردد، پس چرا خداوند به جامعه اسلامی دستور می دهد که افراد خطاکار حضور پیامبر برسند، و از او بخواهند که درباره آنان طلب آمرزش نمایند؟ آن جا که می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِیماً(؛)۱) «اگر آنان وقتی که بر خویش ستم کردند پیش تو]ای پیامبر[می آمدند و خود آنها از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز درباره آنان طلب آمرزش می نمود، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند.» قرآن مجید، گروه منافق را از این نظر نکوهش می کند که هر موقع به آنان گفته می شود که حضور پیامبر برسند تا پیامبر در حق آنها از خداوند طلب آمرزش کند، با بی اعتنایی کامل سرباز می زنند و تکبر میورزند، چنان که می فرماید: (وَإِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللّهِ لَوَّوا رُءُوسَهُمْ وَرَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَکْبِرُونَ(؛)۲) «و اگر به آنان گفته شود: بیایید تا پیامبر درباره شما طلب آمرزش کند، سرهای خویش را برمی گردانند و چهره درهم می کشند و سد راه حق می شوند و کبر میورزند.»

----

۱ . نساء(۴) آیه ۶۴. ۲ . منافقون(۶۳) آیه ۵.

------------------ صفحه ۱۱۵

هرگاه دعای پیامبر در درگاه الهی مؤثر نبود، پس چرا خداوند به پیامبر دستور می دهد که درباره افرادی که زکات مال خود را می پردازند دعا کند، چنان که می فرماید: (وَصَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ(؛)۱) «درباره آنان دعا کن، زیرا دعای تو مایه آرامش آنهاست.» خنده آور سخنی که پایه گذار مسلک وهابی در منطقه نجد، «محمد بن عبدالوهاب» در این مورد دارد ؛او می گوید: درست است که خداوند به پیامبر اسلام مقام شفاعت را داده و به دعای او اثر عجیبی بخشیده است، ولی ما را نهی کرده است که از او چنین چیزی را نخواهیم. این سخن از جهاتی مردود است: اوّلاً، از این شخص باید پرسید: خداوند در کجا ما را از این کار نهی کرده است، در صورتی که در حال حیات پیامبر به ما دستور داده است که حضور او برسیم و از او چنین کاری را بخواهیم ؛مع الوصف، چگونه می گوید: خداوند ما را از درخواست دعا از او نهی کرده است؟ ثانیاً، معنا ندارد که خداوند بر پیامبر چنین مقامی

را ببخشد و ما را از درخواست دعا از او نهی کند. این سخن، مثل این است که خداوند در روز رستاخیز، پیامبر را ساقی حوض کوثر کند، ولی دیگران را از طلب آب از او منع کند! یا زمامدار کشوری به یک نفر از شخصیت های بارز کشور، آن چنان اهمیت دهد که رسماً اعلان کند که او هر چه از من بخواهد من سخن او را می پذیرم، ولی از طرف دیگر مردم را از نزدیک شدن و تماس با او و درخواست

---

۱ . توبه(۹)آیه ۱۰۳.

---------------- صفحه ۱۱۶

از او باز دارد ;این دو نوع کار، یک نوع تناقض و تضاد شمرده می شود. شرک در اجتماع ما به صورت دیگر

قرآن مجید بیش از هر مسأله ای روی شرک تکیه می کند و از آن نکوهش می کند. شرک به آن صورت که در زمان نزول قرآن رایج بود، در پرتو تعالیم اسلام از سرزمین های ما رخت بربسته و جامعه اسلامی از بت پرستی پیراسته ساخت.(۱) امّا گاهی در جامعه های اسلامی، شرک به صورت دیگر جلوه کرده و جای آن شرک کهن را می گیرد. در این جا هر چند از بت چوبی و فلزی یا اجرام آسمانی خبری نیست، ولی بت در این جا به صورت مقام و منصب، پول و ثروت، مد و تجمل پرستی و دیگر هواها و هوس ها در می آید، که همگی از شاخه های خودپرستی و نفس پرستی است. قرآن مجید درباره این افراد می فرماید: (أَرَءَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ)(۲). از مردم کسانی هستند که بت آنها هوا و هوس آنهاست، زیرا مقام، پول، جاه و شهرت را آن چنان می خواهند که آنها را به سرحد معبود می پرستند. آنان به اندازه ای به مقام و هوا و هوس علاقه دارند که تصور می کنند پول و قدرت ظاهری همه کاره است و اگر این وسایل مادی از دست آنها گرفته

---

۱ . هر چند بیماری شرک و بت پرستی در کشورهای هند و ژاپن و قسمتی از خاور دور و آسیای جنوبی به قوت خود باقی است و چه بدبختی هایی از این راه دامنگیر آنها شده است. ۲ . فرقان(۲۵) آیه ۴۳.

---------------- صفحه ۱۱۷

شود، دوران بیچارگی آنها آغاز می گردد ;از این جهت، مقام، قدرت، ثروت و پول را بسان یک معبود می پرستند و حیات و زندگی را در گرو آنها می دانند. یک چنین افراد، تمام فضایل اخلاقی را فدای بت هایی به نام های قدرت، شهرت، جاه و مال و... می نمایند و همه اصول انسانی را فدای آنها می سازند.جنگ های بین المللی اوّل و دوم، علتی جز هواپرستی یک مشت توسعه طلب نداشت، که بر اثر جاه طلبی آنها میلیون ها نفوس از بین رفت. سقوط چنین افراد نفس پرست از مقام انسانی قطعی است، سقوطی که از انسانیت اثری باقی نمی ماند. شاید آیه زیر اشاره به مطلب فوق باشد: (وَمَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکان سَحِیق).(۱) «کسی که جز خدا را می پرستد]خواه بت باشد یا نفس و مقام[مانند این است که از آسمان سقوط کند و در فضا بدن او طعمه پرندگان شکاری گردد، و یا طوفانی او را به قعر دره ای عمیق پرتاب کند.» آیا با این وضع ، جا ندارد که لقمان شرک را ستم بزرگ بشمارد؟ ستمی بر خدا، ستمی بر خویش که مبدأ بسیاری از مفاسد است، چنان که فرموده: (إِنَّ الشِّرکَ لَظُلْمٌ عَظیمٌ). ریا در مقابل اخلاص

شرک و دوگانه پرستی، در مقابل توحید و یگانه پرستی است و درباره آن به گونه ای بحث نمودیم. اکنون وقت آن رسیده است که درباره همتای شرک که

---

۱ . حج(۲۲) آیه۳۱.

------------------ صفحه ۱۱۸

همان ریا در مقابل اخلاص باشد نیز سخن بگوییم. بسیاری از افراد مسلمان، هرچند از چنگال ظاهری شرک رهایی یافته و موجودی را جز خـدا نمی پرسـتند، ولی در برابر آن، گاهی دچار شـرک مخفی و پنهان شـده و در کارهای خود، «اخلاص» و خـدا را در نظر نمی گیرند. چه بسا یک فرد نیکوکار، دبسـتان و درمانگاه می سازد و یا از مسـتمندان و فقیران دستگیری می کند، امّا محرک او در این کار جلب رضایت خـدا و یا پاداش اخروی نیست، بلکه انگیزه او یک رشـته امور مادی زودگذر است که او را به این کار وادار می سـازد. قرآن مجیـد در آیـات فراوانی، از ریـای در عمل و انجام دادن کار نیک، روی انگیزه های مادی، نکوهش کرد و همه را در آخرت بی ثمر دانسـته است.(۱) در این جـا برتری مکتب اخلاقی و اجتمـاعی اسـلام کاملاًـ روشن می گردد. روشن تر بگویم: قضاوت و داوری درباره عمل یک فرد از نظر اسلام، نیاز به بررسی دو پرونده دارد: ۱. پرونده عمل ؛یعنی کار ذاتاً کار خوبی باشد. ۲.پرونـده نیت و انگیزه ؛یعنی بایـد دیـد که انگیزه فرد در انجام دادن این عمل چه بوده است. فرض کنیـد مرد ثروتمندی به ساختن بیمارسـتانی پرداخت، بیمارسـتانی که مجهز به چنـد صـد تختخواب و تمام دسـتگاه های مورد نیاز باشد. در موقع افتتاح، خبرنگار و عکـاس می ریزد و از نقـاط حسـاس آن عکسبرداری کرده و همه را بـا آب و تـاب، همراه بـا ذکر فضایـل مؤسـس، چاپ می کنـد. تلویزیون و

----

۱ . بقره(۲) آیه ۲۶۱ـ ۲۶۵.

------------------ صفحه ۱۱۹

مطبوعـات و سـایر وسایل ارتباط جمعی، شـروع به تعریف و تمجیـد از او می نماینـد ؛دیگر نمی پرسـند نیت او از این عمل چه بود، برای چه دست به ساختن چنین بیمارسـتانی زده است، بلکه به ظاهر سازی اکتفا می نماینـد. ولی اسـلام می گوید: پرونده نیت او را بیاوریـد تا درست بررسـی شود، سـپس درباره عمل او قضاوت صـحیح به عمل آید. آیا او این بیمارسـتان را برای جلب رضای خدا ساخته است؟ آیا عواطف بشـری محرک و انگیزه او بوده و جز معنویتْ محرک دیگری نداشـته است، و یا این که او این بیمارسـتان را تأسیس کرده تـا در میـان مردم به خوبی و نیکی معروف گردد تـا در موقع انتخابـات رأی بیشتری بیـاورد؟ هرگاه پرونـده نیت او نشان داد که او این مؤسـسه را به منظور انتفاع مادی و کسب مقام و شـهرت نساخته است، در این صورت، عمل او ارزش دارد، و الاّ این ظاهر سازی فریبنده، در درگاه خدا و از نظر مکتب اسـلام، ارزش بی ارزش است، زیرا «إنّما الأعمالُ بِالنِّیّاتِ»، ارزش عمل بسـته به نیت است. قرآن می گویـد: عمل ریاکاران مانند آن بذری است که بر سـنگ خارا که مقداری خاک روی آن باشد افشانده شده باشد، سپس رگباری به آن برسد و خاک و بذر را بشوید و تنها سنگ به جا بماند ؛اینک متن آیه: (کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَلا یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْیومِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوان عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیء مِمّا کَسَبُوا).(۱)

----

۱ . بقره(۲)آیه ۲۶۴.

------------------ صفحه ۱۲۰ صفحه ۱۲۱

۱۱–احترام پدر و مادر

۱۱–احترام پدر و مادر

۱۴. (وَوَصَّیْنَا الإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلی وَهْن وَفِصالُهُ فِی عامَیْنِ أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصیرُ «؛)به انسان سـفارش کردیم که به پـدر و مادر]احترام بگـذارد و نیکی کنـد[مادر با ناتوانی های روز افزون، دوران حمل او را طی می کند، و پس از دو

سال او را از شیر باز می گیرد.]نیز توصیه کردیم[که مرا و پدر و مادر خویش را شکرگزار باشد و بازگشت شما به سوی من است.» نخستین فرمان خداوند به لقمان حکیم، پس از آموختن حکمت به وی، این بود که در برابر یک چنین نعمت بزرگ که از خدا به وی رسیده است، شاکر و سپاسگزار باشد، زیرا شکر و سپاسگزاری نشانه معرفت و مقیاس درک و فهم و شایستگی انسان است. همان طور که باید در برابر نعمت های الهی به وظیفه اخلاقی خود عمل کنیم و با قلب و زبان و یا به کار بردن نعمت های منعم در موارد مناسب، شکر او را به جا آوریم، همین طور باید خدمات کلیه افراد انسان را تقدیر نموده و به

---------------- صفحه ۱۲۲

نحو مناسب از آنها تشکر کنیم، خواه پدر و مادر باشند، خواه دیگران. پس از خداوند، بزرگ ترین خدمتی را که بشری درباره بشری انجام می دهد، خدمات ارزنده پدر و فداکاری های مادر است ؛هستی انسان در مراحل بعدی در گرو خدمات ارزنده آنان است و پدر و مادر در دوران بارداری و کودکی، زحمات توانفرسایی را متحمل می شوند و در حق کودک خود مبذول می دارند، و اگر از طرف این دو باغبان وجود، چنین خدماتی انجام نمی گرفت، نهال وجود تمام انسان ها می خشکید. به همین مناسبت، قرآن مجید پس از مسأله شکرگزاری خدا، موضوع نیکی بر پدر و مادر را مطرح می کند، تا انسان به بزرگترین وظیفه اخلاقی و وجدانی خویش مطلع و آگاه گردد. اگر خدا را از آن نظر سپاسگزاریم که آفریدگار و مربی و پرورش دهنده ماست، پدر و مادر نیز مربیان دوران کودکی و مراحل نخستین زندگی ما می باشند. روی این اساس، پیامبران و معلمان و مربیان اجتماع در هر صنف، درخور ستایش و احترامند و تمام طبقات خدمتگزار با اختلافی که از نظر حقوقی و تربیت دارند، همگی از نظر اسلام، عزیز و گرامی اند. گنج های نهفته در شرق

تعالیم عالی اسلام در تکریم و تعظیم پدران و مادران، از هر نظر بی سابقه است. عواطف و محبت های عمیق و ریشه داری که امروز در جامعه های مشرق زمین، میان فرزندان و اولیا وجود دارد، از هر جهت ستایش پذیر و از دیده جامعه شناسان حائز اهمیت و برانگیزنده اعجاب ملت مغرب

---------------- صفحه ۱۲۳

زمین می باشد. امروز در اروپا و آمریکا کانون های گرم خانوادگی، رو به انحلال گذارده، زندگی ها به صورت زندگی ماشینی در آمده است. هنوز فرزندان به حد کامل از بلوغ نرسیده، مطابق تقاضای محیط، حساب خود را از پدر و مادر جدا کرده و دور از محیط والدین زندگی می نمایند و این کار که به عمل غیر انسانی بیشتر شبیه است، زیرا این لفافه که نباید فرزندان سربار والدین باشند و از آغاز بلوغْ خود را برای سختی های زندگی آماده سازند، انجام می گیرد، در صورتی که روح مطلب غیر این است، زیرا تربیت رشدی و فکری فرزندان و آشنا ساختن آنها به رموز زندگی، هرگز نیازی به طرد آنان از کانون گرم زندگی دسته جمعی ندارد، تا رشته عواطف از هم گسسته شود و محیط گرم خانوادگی از بین برود. امروز روی همین عوامل، دایره خویشاوندی در محیط غرب، از فرزندان تجاوز نمی کند و سایر بستگان از عموها و خاله ها و ...در ردیف بیگانگان قرار گرفته اند و این خود یک ضربت مهلک بر اجتماعی است که باید اساس آن را عواطف تشکیل دهد. اسلام و موقعیت پدران و مادران

راستی کتاب آسمانی در تحکیم اصل حیاتی «عاطفه» که نشاط و لذت زندگی بستگی به آن دارد، حداکثر کوشش را به عمل آورده است و با تعابیر گوناگون و روش های ستوده، اساس آن را محکم نموده است. ولی متأسفانه امروز در اجتماع ما، برخی از مادران هوسباز، پدران عیاش، عملاً اساس عواطف را متزلزل ساخته و با فرستادن فرزندان به

---------------- صفحه ۱۲۴

شیرخوارگاه، خود را از قید پرورش اولاد راحت کرده اند و در نتیجه، محیط گرم و پر نشاط خانوادگی را به یک محیط سرد دور از مهر و محبت مبدّل نموده اند. دانشمندان می گویند: شیرخوارگاه اگر چه می تواند تربیت جسمانی فرزندان را به عهده بگیرد،

ولی ریشه عواطف را که از دامن های پرمهر و آغوش های گرم پدران و مادران سرچشمه می گیرد، می سوزاند و میوه چنین محیط (شیرخوارگاه) غالباً بچه های خشن، بی رحم و جانی می باشد، و از این رهگذر، بر دشواری های اجتماع مبالغی افزوده می شود. اهمیت مقام والدین در قرآن، از تعبیرات گوناگون و طرز بیان شیرین آن به خوبی استفاده می شود: ۱. برای این که فرزندان به اهمیت مقام پدران و مادران متوجه شوند، در سوره های مختلف، نیکی به پدر و مادر پس از پرستش خدا بیان شده است و جمله زیر و مشابه آن در قرآن زیاد است: (وَقَضی رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ وَبِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً(؛)۱) «فقط خداوند حکم کرده است که او را بپرستید و به والدین نیکی نمایید.» این مضمون در سوره های بقره(۲) آیه ۸۳ ؛ نساء(۴) آیه ۳۶ ؛انعام (۶)آیه ۱۵۱ ؛اسرا(۱۷)آیه ۲۳ ؛لقمان(۳۱) آیه ۲۴ با عبارات مختلف تکرار شده است. ۲. صریحاً دستور می دهد که مسلمانان از هرگونه بذل و بخشش به والدین، خودداری ننمایند و در تمام دوران زندگی از والدین مواظبت کامل به

---

۱ . اسراء(۱۷) آیه ۲۳.

عمل آورند ؛اینک متن آیه ها را در این جا می نگاریم: (إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَالأَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ(؛)۱) «اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان به طور پسندیده وصیت کند.» (قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْر فَلِلْوالِدَیْنِ(؛)۲) «بگو آنچه می توانید درباره پدران و مادران انفاق نمایید.» (إِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفّ(؛)۳) «اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به پیری رسیدند، به آنها]حتی[اف مگو.» ۳. قرآن شیوه رهبران آسمانی و آموزگاران الهی را نقل می کند، که آنان نسبت به پدر و مادر شدیداً احترام می کردند و پس از درگذشت در حق آنها استغفار می نمودند و با ملاحظه آیات زیر، این مطلب روشن می شود: (وَبَرّاً بِوالِدَیْهِ)(۴ «]؛)حضرت یحیی[نسبت به والدین نیکوکار بود.» (رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَلِوالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ).(۵) حضرت خلیل الرحمن از خداوند درخواست می نماید که خداوند، او و والدین و مؤمنان را روز حساب بیامرزد.

---

۱ . بقره(۲) آیه ۱۸۰. ۲ . همان، آیه ۲۱۵. ۳ . اسراء(۱۷) آیه۲۳. ۴ . مریم(۱۹) آیه۱۴. ۵ . ابراهیم(۱۴)آیه ۴۱.

جامع ترین آیه ای که وظایف فرزندان را نسبت به پدران و مادران معین می نماید، آیه ۲۳ و ۲۴ سوره اسراء است که خلاصه آن را در این جا می آوریم: اوّل: نیکی به والدین ؛دوم: در دوران پیری از آنها پرستاری نماید ؛سوم: سخنی که موجب انزجار روحی آنهاست نگوید و با کمال احترام با آنها سخن بگوید ؛چهارم: در برابر آنها خاضع و فروتن باشد ؛پنجم: از خداوند برای آنها طلب رحمت و مغفرت بنماید. از رهبر عالی قدر اسلام و سایر پیشوایان ما روایات زیادی وارد شده است که وظایف فرزندان را در برابر پدران و مادران تعیین نموده است، و ما برای اختصار از نقل آنها خودداری می نماییم. اکنون برگردیم آیه مورد بحث را تفسیر کنیم: قرآن مجید روی اهمیتی که خدمات ارزنده پدر و مادر دارد، پدر و مادر را سفارش می کند و می فرماید: (وَوَصَّیْنَاالإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ«؛)ما به انسان در مورد پدر و مادر سفارش کردیم.» سپس علت احترام به مادر را مدلل می کند که در راه پرورش کودک در دوران جنینی ناتوانی های فراوانی را متحمل شده، چنان که می فرماید: (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلی وَهْن «؛)با ناتوانی های روزافزونْ او را حمل کرده و کار او را به پایان رسانیده است.»

مقصود از این جمله ، همان دوران بارداری است که دوران متوسط آن حدود ۲۸۰روز است و حداکثر توقف طبیعی آن ۱۰روز، و بالاتر از آن یک امر غیر طبیعی محسوب می شود، و این ناتوانی بر اثر رشد و نمو جنین است که عارض مادر می شود. تازه با طی

شدن دوران حمل، کار مادر به پایان نمی رسد، بلکه باید دو سال او را شیر دهد، چنان که می فرماید: (وَفِصالُهُ فی عامَیْنِ). مفسران می گویند: مقصود از این جمله، این است که پس از دو سال او را از شیر بازگیرد. مؤید این تفسیر آیه ۲۳۳ سوره بقره است که صریحاً دستور می دهد که مادران دو سال به فرزندان خود شیر دهند، چنان که فرموده: (وَالوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ «;)مادران دو سال کامل به فرزندان شیر بدهند.» ولی احتمال دیگر دارد که منظور این باشد که در ضمن دو سال او را شیر بازگیرد، و دیگر لازم نیست که دو سال تمام شیر دهد، زیرا در سوره احقاف(۴۶) آیه ۱۵، دوران حمل و شیردادن را سی ماه قرار داده است ;چنان که می فرماید: (وَحَمْلُهُ وَفِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً «;)دوران بارداری و از شیر گرفتن او سی ماه تمام است.» هرگاه بگوییم: این آیه فقط راجع به فرزندانی است که حداقل حمل آنها شش ماه است که بر سر شش ماه متولد می گردند، در این صورت، این نوع کودکان با طی کردن دوران ۲۴ماه شیرخوارگی، سی ماه تکمیل می گردد. ولی اگر بگوییم که این حد، یعنی سی ماه، منحصر به فرزندانی نیست

--------------- صفحه ۱۲۸

که در حداقل حملْ به دنیا می آیند، بلکه یک قانون عمومی است، برای عموم فرزندان، خواه شش ماهه، یا نه ماهه، در این صورت هرگاه بچه در رحمْ کم بماند به جبران این که کمتر در رحم مانده است، بایست دو سال تمام شیر بخورد و اگر بچه سر نه ماه چشم به دنیا گشود، برای این که دوران بارداری و شیرخوارگی نبایست بیش از سی ماه باشد، باید بچه را، سر ۲۱ماه از شیر باز گرفت، تا مدت دو دوران او بیش از سی ماه نباشد. بنابراین می توان احتمال دوم را در جمله (وَفِصالُهُ فی عامَیْنِ) تقویت کرد که منظور این است که در ضمن دو سال باید فرزند را از شیر باز گرفت، خصوصاً که غلبه با بچه هایی است که در حد متوسط طبیعی که همان نه ماه است، چشم به جهان می گشایند ;از این جهت نمی توان آیه (وَحَمْلُهُ وَفِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً) را حمل بر افراد غیر غالب نمود.

--------------- صفحه ۱۲۹

۱۲–اطاعت و فرمان برداری محدود

۱۲–اطاعت و فرمان برداری محدود

۱۵. (وَإِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَصاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ «;)اگر]پدر و مادر[به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قرار ده، در حالی که به آن علم نداری]و می دانی درست نیست[از آنها پیروی مکن!]مع الوصف[در دنیا با آنها به نیکی رفتار کن و از راه کسانی که به سوی من رو آورده اند، پیروی نما! سرانجام و بازگشت شما به سوی من است و شما را از آنچه انجام می دادید آگاه می کنم.»(۱) اطاعت محدود

خدمات ارزنده پدر و مادر سبب شد که ما نسبت به آنان احترام کنیم و تا جان در بدن داریم در رفع نیازمندی آنها بکوشیم و از این طریق، مراتب حق

----

۱ . ارتباط این آیه با آیه های زیر روشن است، زیرا یکی از نصایح حکیمانه لقمان در آیه سیزدهم به فرزند خود، نهی از شرک بود و این آیه نیز در همان موضوع بحث می کند.

--------------- صفحه ۱۳۰

شناسی خود را ابراز نماییم، ولی از طرف دیگر، مراتب حق شناسی و احترام به آنان، نباید سبب شود که دستگاه تعقل و تفکر خود را تعطیل کنیم و در مسائل فکری و عقیدتی از آنها پیروی کنیم، بلکه در این مسائل باید با پی گیری خاصی دنبال حق برویم و حق

را با دلیل و منطق پیـدا کنیم، از این جهت می فرمایـد: (وَإِنْ جاهَـداکَ عَلی أنْ تُشْـرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما «؛)هرگاه پـدر و مادر اصـرار ورزند که برای من شـریکی قرار بدهی، در حالی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن.» به عبارت دیگر، با این که در آیه چهاردهم دسـتور داده شده که فرزند از پدر و مادر فرمان ببرد، در این آیه، حدود فرمانبرداری او را محدود ساخته و حق حـاکمیت آنـان را در «شـرک» بلکه مطلق گناهان سـلب می نمایـد. نکته این مطلب روشن است، زیرا علت لزوم فرمانبرداری از سخنـان پـدر و مـادر، این است که پـدر و مـادر، خواهـان سـعادت فرزندنـد، گرمی و سـردی روزگـار را زیادتر از او چشـیده انـد و تجربیات خوبی در این راه انـدوخته انـد ;از این جهت بایـد در مسائلی که نمی دانند از تجربیات آنها اسـتفاده کنند، ولی اگر پدر و مادر بر اثر نادانی و گمراهی یا هوسـرانی بخواهنـد فرزند را به لب پرتگاه بکشـند، او را به انواع گناه آلوده سازند، مقام انسانی او را به قدری تنزل دهند که در برابر اجسام بی روح خاضع گردد، در این صورت، جهتی برای فرمانبرداری نیست. علی(علیه السلام) می فرماید:

------------------ صفحه ۱۳۱

«إنّ لِلْوَالِـدِ عَلی الوَلَـدِ حَقّـاً... فَحَقُّ الوالِـدِ أنْ یُطیعَهُ فِی کُـلِّ شَـیْء إلاّ فی مَعْصِـیَۀِ اللّهِ ;حق پـدر آن است که فرزنـد در هر چیزی جز معصیت خداوند، از او پیروی کند.» به خصوص موضوع شرک که تمام رهبران آسمانی برای مبارزه با این بیماری مبعوث شده اند، خون میلیون هـا خداشـناس یکتـاپرست در راه آبیاری درخت خـداپرستی ریخته شـده، هرگز شایسـته نیست که برای جهل و بیماری روحی پدر و مادر در این مورد، کورکورانه از منطق آنان پیروی شود. پناهگاه در مسائل اصولی، منطق و خرد است

اصولاً پناهگاه بشر در مسائل اصولی و اساسی، عقل و خرد است. پیروی از هر مقامی ولو هر اندازه بزرگ باشد، اگر توأم با منطق و استدلال نگردد، از نظر اسلام بی ارزش است و در اسلام، مسأله ای بالاتر از توحید و مبارزه با شرک نیست و برای توبیخ کسانی که بی فکر در این مسائل به دنبال این و آن هستند، این آیه نازل شده است: (وَلا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ کُلُّ أُوْلَئِـکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤوُلًا(؛)۱) «بر چیزی کـه آگـاهی نداریـد دل مبندیـد، به راسـتی گـوش و چشم و قلب، روز قیـامت مسؤولنـد.» دانشمند بزرگ شیعه، مرحوم علاّمه حلّی صریحاً از عموم علمای اسلام

----

۱ . اسراء(۱۷) آیه ۳۶.

------------------ صفحه ۱۳۲

نقل می نماید که تقلید و پیروی از قول دیگران در مسائل اصولی که راه درک و فهم آن برای همه باز است، حرام است و هر فردی بایـد این رشـته از مسائـل را از طریق دلیـل و گواه خرد به دست آورد، اینـک عین عبـارت ایشان را در این جا نقل می کنیم: «أجْمَعَ العُلَماءُ عَلی وُجُوبِ مَعْرِفَۀِ اللّهِ، وصِفاتِهِ الثُّبُوتِیَّۀِ، ومَا یَصِحُّ عَلَیْهِ وَما یَمْتَنِعُ عَنْهُ، وَالنُّبُوَّۀِ وَالإمامَۀِ وَالْمَعادِ بِالدَّلیلِ لا بالتَّقْلِیدِ « ;»دانشمندان اسـلام به اتفـاق آرا می گوینـد که هر فرد مسـلمانی بایـد عقیـده خود را نسبت به مسائـل خداشناسـی و صـفات او و موضوع نبوت وامامت و معاد، روی دلیل و برهان استوار سازد ;هرگز جایز نیست در این مسائل تقلید نماید». لزوم تحقیق در مسائل اصولی اسلام، قدرت روحی و فکری و وسعت شعاع دید اسلام را می رساند که می خواهد جامعه انسانی در این مسائل خود فکر کند و پیرو منطق و اسـتدلال باشـد، در نتیجه سـطح افکـار بالاـ برود و یک مشت سودجو به عنوان متخصـص در مسائل عقایـد، افکار و روح مردم را قبضه ننماینـد. اسـلام بـا کمال شـهامت به مردم در این مسائل، حق دخالت و فکر داده است. دسـتگاه روحانی مسـیح به پیروان خود اجازه نمی دهد که در مسائل اساسی آیین مسیح، مانند «تثلیث» و پسر خدا بودن حضرت مسیح و امثال آن، ابراز نظر کنند و مریدان را تحت عنوان «اسـرار مگو» و «رمز مسـیحیت» از تفکر آزاد بـاز می دارد. راستی این منطق، کجـا و منطق قرآن کجا، زیرا این کتاب آسمانی

----------------- صفحه ۱۳۳

کسانی را که بی جهت از روش گمراه کننـده پـدران پیروی می نماینـد، چنین مـذمت می فرماید: (بَلْ قَالُوا إِنّا وَجَدْنا آباءَنَا عَلی أُمَّهٔ وَإِنّا عَلی آثارِهِمْ مُهْتَـدُونَ* وَكَـذَلِكَ مَا أَرْسَـلْنا مِنْ قَبْلِكَ فِی قَرْيَهٔ مِنْ نَذِير إِلاّ قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنّا وَجَدْنا آباءَنَا عَلی أُمَّهٔ وَإِنّا عَلی آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ * قالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدی مِمّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آباءَكُمْ قَالُوا إِنّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ).(۱) « مشرکان، آیین خرافی خود را روی تقلیـد از پـدران توجیه می کننـد و می گوینـد: مـا پـدران خود را بر آیین بت پرستی یـافتیم و از پی آنها خواهیم رفت. تو ای رسول خدا، از جوابی که به تو می گویند دلگیر مباش! ما به نقاط مختلفی پیامبرانی اعزام کرده ایم و به آنها همان جوابی را داده اند که به تو نیز داده انـد و چنین گفتنـد: ما پـدران خود را بر آیین بت پرستی یافتیم و از آیین آنها پیروی خواهیم نمود». در جواب آنها بگو: اگر دینی بهتر از آنچه از پدران شـما به شما رسیده بیاورم، باز از آیین پدران پیروی می نمایید؟ آنان از روی لجاجت می گویند، ما آیین شما را انکار می کنیم. واجب بودن احترام پدر و مادر کافر

تا این جا روشن شـد که هرگاه پـدر و مادر از نظر عقیده منحرف بودند، هرگز نباید از عقاید آنان پیروی کرد، ولی این، سـبب نمی شود که نسبت به آنها

----

۱ . زخرف(۴۳) آیه ۲۲ـ ۲۴.

----------------- صفحه ۱۳۴

بی مهر باشیم. هر فرد مسلمانی بایـد حتی به پدر و مادر مشرک و غیر مسـلمان احترام کند و این خود یکی از دسـتورات جاویدان اسـلام است که در این آیه عنوان شـده است، چنان که می فرمایـد:(وَصَاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً) زیرا این طرز برخورد با پدر و مادر غیر مسـلمان، علاوه بر این که روح حق شناسی و احترام به صاحبان حقوق را زنده می کند، چه بسا باعث هدایت و راهنمایی پدران و مـادران گمراه می گردد و بـدبینیِ آنهـا را نسبت به دین اسـلام از بین می برد. زکریا فرزنـد ابراهیم نقل می کنـد: من یک جوان مسیحی بودم و در محضـر امام صادق(علیه السـلام) به دین اسـلام مشـرف شدم. از حضـرتش درباره پدر و مادر غیر مسلمانم سؤال کردم که آنها از نعمت اسـلام بی نصیب و بی بهره هستند. فرمود: تا آن جا که می توانی به آنها احترام کن. وی می گوید: من پس از مراجعت، سـفارش آن حضرت را درباره مادرم مراعات می کردم. کردار من به اندازه ای در نظر او اعجاب انگیز بود که سرانجام از علت این تکریم روز افزون سؤال نمـود و گفت: در گذشـته تـا این حـد نسـبت به من مهر نمیورزیـدی، اکنون چه شـده است که مراتب علاقه تو به من زیـادتر شـده است. به او گفتم: آیین تـازه ای که به آن گرویـده ام، به من چنین دسـتور داده است. او اشتیاق فراوانی به شـناسایی آیین اسـلام پیدا کرد. من تا آن جا که اطلاعاتم اجازه می داد، درباره اسلام با او سخن گفتم، طولی نکشید که به آیین اسلام تشرف یافت.(۱) جهاد یکی از وظایف بزرگ اسلام است. جوانی به طور داوطلب، آماده

----

۱ . بحارالأنوار، ج۱۶، ص ۱۸.

----------------- صفحه ۱۳۵

رفتن به جهـاد بود، ولی پـدر و مـادر او از رفتن وی خیلی متـأثر شدنـد. جوان حضور پیـامبر اسـلام رسـید و او را آگـاه کرد. رسول گرامی(صـلی الله علیه وآله وسـلم) فرمود: «فَوَ الَّذِی نَفْسـی بِیَدِهِ لأنْسُهُما بِكَ یَوْماً وَلَیْلَهً خَیْرٌ مِنْ جِهادِ سَنَهٔ ;به خدایی که روح من در دست اوست، یـک شـبانه روز در حضور پـدر ومادر باشـی و با تو مأنوس شونـد، بهتر از آن است که یک سال در راه خـدا شمشـیر بزنی.»(۱) پیـامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله وسـلم) در آخرین لحظه های عمر، گروهی را سـفارش فرمود، از آن جمله، کارگران و پدران و مادران. پیروی از طریقه مردان نیک

قرآن پس از لزوم احترام به پـدر و مـادر مشـرک، بار دیگر یادآور می شود که علاقه به آنها سـبب نشود که از راه توحیـد، منحرف شویم و دستور می دهد که از طریقه مردان الهی که هدفی جز رضای خدا ندارند پیروی کنیم، چنان که می فرماید: (وَاتَّبِعْ سَبیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ(؛)۲) «از راه کسانی که به سوی من رو آورده انـد پیروی کن.» و پیروی از این چنین گروه، غیر از تقلید کورکورانه است، بلکـه پیروی از اعمـال مردانی اسـت که صـحت و نیکـویی کردار آنهـا روشن شـده است. قرآن این دسـتور را در آیـات دیگری نیز یادآوری کرده:

----

۱ . همان، ص ۲۱. ۲ . لقمان (۳۱)آیه ۱۵.

------------------- صفحه ۱۳۶

۱. (الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ(؛)۱) «کسانی هستند که پس از شنیدن سخنان از گفتارهای پسندیده پیروی می نمایند.» ۲. (أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدّی إِلاّ أَنْ یُهْدی(؛)۲) «آیا کسـی که به سوی حق هـدایت می کند، سـزاوارتر برای پیروی است یا کسی که خودش راه را پیدا نکرده و نیازمند به راهنماست.» بازگشت همه به سوی اوست

معاد و اعتقاد به روز رسـتاخیز، ضامن اجرای دسـتورهای خداوندی است ؛روی این اساس، مشـرک و موحد، آثار اعمال خود را در روز رسـتاخیز بـا چشم خود مشاهـده خواهنـد کرد، همچنین فردی که نسبت به پـدر و مادر مهر ورزیـده و یا صورت از آنها برتافته است، نتیجه اعمال خویش را در آن روز مشاهده خواهد کرد، چنان که می فرماید: (ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(؛)۳) «بـازگشت شـما به سوی من است. من شـما را از اعمـال و کردارهای خویش آگاه می سازم.» از نظر بسیاری از دانشـمندان اسـلام، پاداش و کیفرهای انسان، اثر وضعی عمل و صورت تصعید یافته اعمال انسانی است، یعنی هر عمل بد و

----

۱ . زمر(۳۹) آیه ۱۸. ۲ . یونس(۱۰) آیه ۳۵. ۳ . لقمان(۳۱) آیه ۱۵.

------------------- صفحه ۱۳۷

خـوبی در این جهـان، به صورتی خود را نشـان می دهـد، در حـالی که همـان عمـل در جهـان دیگر، خود را به صورت دیگر نشـان خواهد داد ؛گویا عمل انسان در آن روز به بهشت و دوزخ منقلب شده و جهانی از پاداش و کیفر برای او می سازد.(۱)

----

۱ . در تفسیر آیه شـانزدهم از همین سوره درباره آگاهی خداونـد از تمام خصوصـیات اعمال ما و در تفسیر آیه سـی و سوم درباره معاد به گونه ای بحث خواهیم کرد.

------------------- صفحه ۱۳۸ ------------------- صفحه ۱۳۹

۱۳-همه چیز حساب دارد

۱۳-همه چیز حساب دارد

۱۶. (یـا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّهٔ مِنْ خَرْدَل فَتَکُنْ فِی صَخْرَهٔ أَوْ فِی السَّمواتِ أَوْ فِی الأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّه إِنَّ اللّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ «؛)اگر چیزی به انـدازه سـنگینی یک دانه خردل]از اعمال بشـر[در دل سـنگی یا در گوشه ای از آسـمان ها و زمین باشـد، خداونـد آن را حاضـر می سازد]و حساب آن را دارد[خداونـد دقیق و آگاه است.» جهانی که ما در آن زنـدگی می کنیم، اندازه و وسعت زمین و آسـمان هـای آن برای ما پوشـیده است و تاکنون کسـی به طور تحقیق، وسـعت آن ر ابه دست نیاورده است. آنچه مسـلم است، این است که هر اندازه علم، گام های بلندتری در گشودن رازهای جهان ما بر می دارد، انسان به وسـعت و پهناوری و عظمت جهان بالا

بیشتر پی می برد. روزگاری دانش بشر درباره جهان، محدود به یک مرکز (زمین) و نه فلک بود و معتقد بود که پس از نه فلک، هیچ چیز وجود ندارد. تحقیقات

----------------- صفحه ۱۴۰

دانشمندانی، مانند «کپرنیک » و «گالیله» این فرضیه را درهم پیچید و با چشم های مسلح، جهانی را دیدند که طول و عرض و به اصطلاح صحیح تر، وسعت و پهنای آن را نمی توان با متر و فرسخ تعیین و تحدید نمود ;از این رو ناچار شدند با مقیاس دیگری این فواصل را تعیین کنند، آن مقیاس نوین برای تعیین فواصل ستارگان «سیر نور» است. نور در هر ثانیه، سیصد هزار کیلومتر که با پنجاه هزار فرسنگ معادل است، راه می پیماید و اگر مقدار مزبور را ضرب در شصت ثانیه که یک دقیقه تمام است بکنیم، سرعت سیر نور در هر دقیقه به سه میلیون فرسنگ می رسد ;بنابراین نور می تواند در یک ثانیه، هفت مرتبه دور زمین که چهل هزار کیلومتر است دور بزند. اکنون که مسلم است نور خورشید تقریباً در ظرف هشت دقیقه به زمین می رسد، باید گفت: نور در این مدت کوتاه، ۲۴میلیون فرسنگ، راه می پیماید و فاصله این سیاره(زمین) با مرکز خود (خورشید) تقریباً ۲۴میلیون فرسنگ است. عقل و هوش در برابر این وسعت و عظمت، مبهوت وحیران است، در صورتی که این محاسبه مربوط به یک ستاره از یک منظومه شمسی است، در حالی که منظومه شمسی ما در برابر صدها هزار منظومه و سحابی بسیار ناچیز و بی ارزش است. آنچه مسلم است، این است که در این سال های اخیر، قدم های بزرگی در راه درک عظمت و وسعت عوالم نجومی برداشته شده، به طوری که از میزان تصور انسان خارج است. «فلاماریون» فاصله دورترین سحابی ها(عوالم نجومی خارج از کهکشان ما) را پنج میلیون سال نوری فرض کرده است، ولی

----------------- صفحه ۱۴۱

امروز از هزار میلیون سال نوری هم بیشتر شمرده می شود و عدد آنها تا جایی که معلوم شده به میلیون ها می رسد. هیچ بعید نیست معلومات کنونی بشر در برابر معلومات آیندگان، بسان اطلاعات پیروان «بطلمیوس» نسبت به اطلاعات کنونی بشر باشد و بشر آینده به این اندازه گیری ها لبخند بزند و با دیده حقارت بنگرد. قرآن این حقایق را در یک آیه کوتاه بیان فرموده است: (لَخَلْقُ السَّمواتِ وَالأَـرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ وَلَكِنْ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ(;)۱) «آفرینش زمین و آسمان ها بر خلاف تصور بیشتر مردم، بالاتر و بزرگ تر از آفرینش بشر است». لقمان به فرزند خود چه می گوید؟

مکتب اخلاقی و تربیتی لقمان دارای فصول و برنامه های گوناگونی است که یکی پس از دیگری در ضمن چند آیه خواهد آمد: نخستین برنامه تربیتی وی خداشناسی و مبارزه با تمام اقسام شرک بود ;دومین برنامه او با معرفی و شناساندن خدا و احاطه وی بر سراسر جهان هستی آغاز می گردد و می گوید که او بر تمام موجودات جهان، محیط است و هیچ چیز، هر قدر جزئی و کوچک باشد، از نظر او مخفی و پنهان نیست. لقمان با یادآوری و یا تعلیم این قسمت از صفات خدا هدف تربیتی دارد و آن، این است اکنون که ما در برابر یک چنین خدای آگاه از تمام امور قرار

----

۱ . مؤمن(۴۰) آیه ۵۷.

----------------- صفحه ۱۴۲

گرفته ایم، باید بدانیم خدا به حساب تمام کارهای ما اعم از کوچک و بزرگ خواهد رسید. اکنون ما در هر دو مرحله (آگاهی خدا بر تمام امور و رسیدگی خدا به تمام کارهای بشر) به طور اجمال سخن می گوییم. قرآن خداوند را چگونه معرفی می نماید؟

قرآن احاطه علمی خدا را به تمام موجودات با جمله های گوناگونی بیان نموده و مقام مقدس الهی را از جهل به هر امری ولو کوچک باشد، منزه و مبرا دانسته است ;اینک آیاتی چند در این باره: ۱. (لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمواتِ وَلا فِي الأَرْضِ وَلا

أَصْغَرُ مِنْ ذلِکَ وَلا أَکْبَرُ إِلاّ فِی کِتاب مُبِین(؛۱) «هموزن ذره ای در زمین هـا و آسـمان ها و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر بر خداوند پوشیده نیست». ۲.(وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلاّ هُوَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٔ إِلاّ یَعْلَمُها وَلا حَبَّهٔ فِی ظُلُماتِ الأَرْضِ وَلا رَطْب وَلا یابِس إِلاّ فِی کِتاب مُبِین(؛۲) «کلیدهای اسرار غیب، نزد خداست که جز او کسی از آنها اطلاعی ندارد و آنچه در خشکی و دریاهاست می داند. هیچ برگ درختی نمی ریزد، مگر این که از آن آگاه است و نه هیچ دانه ای در دل زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتاب مبین (لوح محفوظ) منعکس است.»

---

۱ . سبأ(۳۴) آیه ۳. ۲ . انعام (۶)آیه ۵۹.

آیه های متعددی در قرآن ، تسلط علمی خدا را بر امور جهان و بر آنچه در دایره هستی رخ می دهد ثابت می نماید، مانند: (إِنَّ اللّهَ لا یَخْفی عَلَیْهِ شَیءٌ فِی الأَرْضِ وَلا فِی السَّماءِ(؛۱) « در حقیقت، هیچ چیز]نه[در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی ماند.» اکنون شایسته است که مقایسه کوتاهی میان قرآن و تورات کنونی که هرگز ربطی به تورات واقعی ندارد به عمل آید. مقایسه کوتاهی میان قرآن و تورات

ملاحظه فرمودید که قرآن، چگونه از آگاهی و احاطه عملی خدا گزارش داده و همه را در برابر او حاضر خوانده، ولی تورات در داستان آدم و حوا علم و آگاهی خدا را آن چنان محدود و کوچک می شمرد که قلم از نقل آن شرم دارد: «وقتی آدم و حوا از میوه آن درخت خوردند، دیدگان آنها باز گردید و دیدند که هر دو برهنه اند. فوراً برای خود لنگی درست کردند. خداوند آدم و حوا را در حالی که در بهشت راه می رفتند دید. آدم و حوا فوراً پنهان شدند. خدا آدم را صدا زد کجایی؟ آدم پاسخ داد من تا صدای تو را شنیدم فوراً پنهان شدم، زیرا عریان و برهنه ام. خدا گفت: چه کسی تو را آگاه ساخت که برهنه هستی، مگر از میوه آن درخت خورده ای؟»(۲) آیا صحیح است بگوییم که خدا از مخفی گاه آدم که در دو قدمی او قرار داشت آگاه نبود. به طور مسلم، تورات کنونی غیر از تورات واقعی است که

---

۱ . آل عمران(۳) آیه ۵. ۲ . تورات، کتاب پیدایش، فصل دوم.

قرآن درباره آن می گوید: (وَفِی نُسْخَتِها هُدیً وَرَحْمَهً لِلَّذِینَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ(؛۱) «تورات کتابی است که سراسر آن، هدایت و رحمت برای کسانی است که از خدای خود بترسند.» هر کاری عکس العملی دارد

لقمان در نخستین پند خود، فرزند عزیزش را متوجه عبادت و ستایش خدا نمود و او را از انواع شرک بازداشت و در دومین پند خود، مکتب جزای اعمال را به روی او باز کرد و یکی از صفات خدای بزرگ را متذکر می گردد و می گوید: «هر بشری هر عملی را ولو به اندازه یک دانه خردل باشد، انجام دهد و آن را در دل سنگ ها و یا فضای لایتناهای آسمان ها پنهان سازد، خدا آن را خواهد آورد.» مقصود از جمله (یَأْتِ بِهَا اللّهُ)(خدا آن عمل را می آورد) چیست؟ این جمله احتمالاتی دارد که همه را یادآور می شویم: ۱. هر عمل به صورت خاصی در روز رستاخیز در برابر انسان مجسم می گردد: نماز و روزه به یک صورت، اعمال ناشایست به صورت های دیگر، چنان که صریح آیه ۳۵ سوره برائت بر این مطلب گواهی می دهد، آن جا که صریحاً می گوید: طلا و نقره های اندوخته شده که حقوق واجب آن پرداخته نشده و با احتیاج مسلمانان حبس گردیده است، روز رستاخیز به آتش مبدل شده و پیشانی و پهلوی صاحبان آنها را به آنها داغ می کنند، آن جا که می فرماید:

---

۱ . اعراف(۷) آیه ۱۵۴.

------------------ صفحه ۱۴۵

(یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْها فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِهَا جِباهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَـذا ما کَنَزْتُمْ لأنْفُسِـکُمْ فَذُوقُوا مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ(؛)۱) «به یاد آرنـد روزی را که طلا ـ و نقره هـای گنـج شـده در آتش جهنم سرخ می گردد و پیشـانی و پهلو و پشت های آنها را به آن داغ می کننـد ؛این (آتش هـا) همـان است که آنها را گنجینه و ذخیره کرده بودیـد ؛در این صورت، رنـج آن گنـج را بچشـید». شایـد مراد لقمان این است که هر عمل خوب و بدی روز قیامت به فرمان خدا به صورت مخصوص آن، حاضـر می گردد و مجسم می شود. ۲. ممکن است مقصود این باشـد که روز رسـتاخیز، اعمـال انسـان بـا همـان کم و کیف و خصوصـیاتی که در دنیا داشـته است، بـدون کوچک ترین تفاوت در برابر دیدگان انسان، هنگام محاسبه حاضـر می گردد، امّا طرز حاضر کردن این اعمال، بر ما پوشیده است. این حقیقت یعنی احضـار اعمال از آیه های زیر نیز اسـتفاده می شود: الف) (یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْس مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْر مُحْضَراً).(۲) ب) (وَوَجِدُوا مَا عَمِلُواْ حَاضِراً وَلا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً).(۳) اعمـال خود را حاضـر می بیننـد و پروردگار تو به احـدی ظلم نمی کنـد.» پ) (فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٔ خَیْراً یَرَهُ(؛)۴) «هر کس به سنگینی ذره ای عمل خیر انجام دهد، آن را می بیند.»

----

۱ . توبه(۹) آیه ۳۵. ۲ . آل عمران(۳)آیه ۳۰. ۳ . کهف(۱۸) آیه ۴۹. ۴ . زلزله(۹۹)آیه ۷.

------------------ صفحه ۱۴۶

۳. احتمال دیگر، این که بشـر دیر یا زود به سـزای کردار خود می رسد و هر کرداری اثر مخصوص و عکس العملی دارد که از آن، جـدا نمی گردد ؛چه بسـا این عکس العمـل ها در این جهان، دامنگیر او گردد. این گنبـد نیلگون، این طاق برافراشته آسـمان، بسان طـاق هـای سـاخته بشـر است که هرگونه صـدای زیر آن ، انعکـاس مخصوصـی دارد و در این جهان مادی آثار اعمال ما به خود ما بازگشت می کنـد.هرگز ذیل نـدارد که ما فقط در انتظار روز رسـتاخیز بنشـینیم که در آن جا مجازات شویم، بلکه پیش از آن روز، هر فردی میوه نهال اعمال خود را در این سـرای خواهد چید. خداوند، نهال اعمال نیک هر زن و مردی را در این جهان، پرورش می دهـد و او را از اعمال خود بهره منـد می سازد، چنان که می فرمایـد: (مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَکَر أَوْ أُنْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوهً طَیِّبَهً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَاکانُوا یَعْمَلُونَ(؛)۱) «هر فرد با ایمانی عمل صالحی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، او را زندگی پاکیزه می بخشـیم و پاداش آنها را بهتر از اعمالی که انجام داده اند عطا خواهیم کرد.» درست است که مرکز اصـلی مکافات و کیفر اعمال و پـاداش کردارهـای نیـک، روز رسـتاخیز است و از این جهت، نام این روز، «یوم الـدین»(روز جزا) است، ولی پاره ای از اعمال در همین جهان، عکس العمل شدیـدی دارد که پیش از آن که گام در آن جهان بنهیم، با واکنش برخی از اعمال خوب و بـد خویش، رو به رو می گردیم و به قول مولوی:

----

۱ . نحل(۱۶)آیه ۹۷.

------------------ صفحه ۱۴۷

این جهان، گواه است و فعل ما نـدا *** سوی ما آیـد نـداها را صدا گرچه دیوار افکند سایه دراز *** باز گردد سوی او، آن سایه باز از این جهت بعیـد نیست که بگوییم: مقصود از جمله (یَأْتِ بِهَا اللّهُ)یک معنای اعم و وسیعی است که چه بسا همین جهان را نیز شامل می باشـد و گروهی از سـتمکاران و یا مردان نیک، نتیجه اعمال خود را در همین جهان باز می یابنـد. در تاریخ بشـر به قدری گواه های زنـده بر این مطلب وجود دارد که ما از بیان آن همه مشاهده، دو سـرگذشت را نقل می کنیم: ۱) یکی از صفات برجسته پیامبر اسـلام(صـلی الله علیه وآله وسـلم) این بود که خدمات افراد و حقوق اشخاص را هر قدر هم کوچک و ناچیز بود، نادیده نمی

گرفت و اگر کسی درباره وی نیکی می کرد، آن را با چند برابر جبران می نمود. پیامبر اسلام دوران کودکی خود را در میان قبیله «بنی سعد» که تیره ای از قبیله «هوازن» بودند گذرانیده و زنی به نام «حلیمه سعدیه» او را شیر داده و پنج سال در دل قبیله خود به پرورش او پرداخته بود. قبیله بنی سعد که در نبرد با اسلام شرکت کرده گروهی از زنان و کودکان و مقداری از اموال آنان در نبرد حنین به دست مسلمانان افتاده بود، سخت از کرده خود پشیمان بودند، ولی به خاطر داشتند که محمد در میان آنان پرورش یافته و با شیر زنان این قبیله، بزرگ شده است و پیامبر اسلام، کانونی از

---------------- صفحه ۱۴۸

عواطف و جوانمردی و حق شناسی است و اگر او را متوجه موضوع سازند، بدون تردید اسیران آنها را آزاد نموده و به کسان خود باز می گرداند. چهارده تن از سران قبیله که همگی اسلام آورده بودند(در رأس آن هیأت، زهیر بن صرد و «ابو برقان» عموی رضاعی پیامبر قرار داشت) شرفیاب محضر پیامبر شده و چنین گفتند: در میان اسیران، عمه ها و خاله ها و خواهران رضاعی و خدمتگزاران دوران طفولیت شما وجود دارند و لازمه کرم و عطوفت، این است که به پاس حقوقی که برخی از زنان این قبیله در گردن شما دارند، کلیه اسیران ما را از زن و مرد و کودک آزاد فرمایید و اگر ما از نعمان بن منذر و یا حارث بن ابی شمر، سرداران عراق و شام، چنین تقاضایی می نمودیم، امید پذیرفتن آن را داشتیم تا چه رسد به شما که کانونی از لطف و مهر می باشید. پیامبر در پاسخ آنان گفت: زنان و فرزندان خود را بیشتر دوست دارید یا ثروت خود را؟ همگی در پاسخ پیامبر گفتند: ما زنان و کودکان خود را با هیچ چیز عوض نمی کنیم. پیامبر فرمود: من حاضرم سهم خود و فرزندان عبدالمطلب را به خود شما ببخشم، ولی سهم مهاجر و انصار و مسلمانان دیگر مربوط به خود آنهاست وباید شخصاً از حق خود درگذرند. پس از آن که من نماز ظهر را گزاردم، شما در میان صفوف برخیزید و رو به مسلمانان کنید و چنین بگویید: ما پیامبر را پیش مسلمانان شفیع می سازیم و مسلمانان را پیش پیامبر واسطه قرار می دهیم که فرزندان و زنان ما را به خود ما بازگردانند، در این لحظه من برمی خیزم و آنچه مربوط به من و فرزندان عبدالمطلب است به خود شما می بخشم و از دیگران نیز تقاضا می کنم که قسمت خود را ببخشند.

---------------- صفحه ۱۴۹

نمایندگان «هوازن» پس از نماز ظهر، سخنانی را که پیامبر به آنها تعلیم کرده بود گفتند و پیامبر سهم خود و کسان خویش را به آنها بخشید. مهاجر و انصار هم از پیامبر پیروی کرده، قسمت مربوط به خود را به آنها بخشیدند. در این میان، چند نفر انگشت شماری، مانند اقرع بن حابس و عیینة بن حصین از واگذار کردن قسمت خود ابا ورزیدند. پیامبر به آنها فرمود: اگر شماها اسیران خود را بدهید، من در برابر هر اسیر، شش تن از اسیرانی که در نخستین جنگ به دست من می افتد، به شما می دهم. اقدام عملی پیامبر و سخنان دلنشین آن حضرت، سبب شد که تمام اسیران هوازن، جز یک پیرزن که «عیینه» از دادن آن امتناع ورزید آزاد گردیدند و یک عمل صالح و نیک که نهال آن، شصت سال پیش در سرزمین قبیله بنی سعد به دست «حلیمه سعدیه» غرس شده بود، پس از یک مدت طولانی بارور شد و ثمر داد و کلیه اسیران متعلق به هوازن در سایه این درخت از بند بردگی آزاد شدند و پیامبر خواهر رضاعی خود «شیما» را به حضور طلبید و عبای خود را پهن کرد و او را روی آن نشاند و از وی و زندگانی خاندان او تفقد نمود(۱) و پیامبر با آزاد ساختن اسیران هوازن علاقه آنها را به اسلام دو چندان کرد(همگی از صمیم دل اسلام آوردند) و بدین وسیله «طائف» آخرین متحد خود را از دست داد. ۲) منصور، خلیفه عباسی از ابی لیلی که قاضی القضات بغداد بود، پرسید که در پیش شما افراد که عمری در محاکم وداوری ها و فصل خصومت ها به سر برده اند، داستان های آموزنده ای پیدا می شود، من درخواست می کنم که

----

۱ . طبقات ابن سعد، ج۲، ص ۱۵۳ـ ۱۵۴ ;سیره ابن هشام، ج۷۲ ص ۴۹۰.

------------------ صفحه ۱۵۰

برای من نقل کنی. و گفت: روزی نشسته بودم، پیرزنی کوژپشت نزد من آمد و مرا سوگند داد که حق او را بگیرم. پرسیدم: طرف تو کیست؟ گفت: دختر برادرم. او را احضار کردم، دیدم زنی است بسیار زیبا که تاکنون زنی به آن زیبایی ندیده بودم. آن دختر داستان خود و عمه اش را چنین نقل کرد: من کودکی بودم یتیم و در دامان همین عمه بزرگ شدم و عمه ام مرا خوب تربیت کرد، سپس با رضایت خویش و رضایت عمه ام با جوانی زرگر ازدواج کردم. من و شوهرم بسیار خوش بودیم. عمه ام بر این زندگی خوش ما رشک برد و دختر خود را آراست تا شوهرم با او ازدواج کند. شوهرم خواست با او ازدواج کند. عمه ام حاضر شد که دختر خود را به تزویج او درآورد، مشروط بر این که اختیار طلاق من در دست عمه ام باشد. سپس با او ازدواج کرد. عمه ام مرا طلاق داد، زیرا وکیل شوهرم بود. پس از مدت ها شوهر عمه ام از سفر آمد، مرا تسلیت گفت. بعد من خودم را آراستم و از گذشته نیز از زیبایی من آگاه بود، خواست با من ازدواج کند گفتم: حاضرم مشروط بر این که اختیار طلاق عمه ام در دست من باشد. او راضی شد و من با او ازدواج کردم و عمه ام را طلاق دادم، ولی پس از اندکی شوهر دوم من درگذشت. وقتی عده من به سر آمد، شوهر سابقم سراغ من آمد و گفت: تو عزیزترین مردم پیش من هستی، بیا بار دیگر، زندگی مشترک خود را آغاز کنیم. من حاضر شدم، مشروط بر این که اختیار طلاق دختر عمه ام در دست من باشد. او پذیرفت. از این جهت، من دختر عمه ام را طلاق دادم و با او ازدواج کردم. آیا من جز این که تلافی ستم عمه ام را کرده ام، کار دیگری انجام داده ام؟ قاضی گفت: تو انتقام خود را از عمه ات گرفته ای. صفحه ۱۵۱

۱۴–لقمان و یاد خدا

۱۴–لقمان و یاد خدا

۱۷. (یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلوةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ «؛)نماز را به پا دار! مردم را به کارهای نیک دعوت بنما! آنان را از کارهای بد باز دار! در برابر مصائب، شکیبا و بردبار باش! اینها از کارهای بزرگ وشایسته است.» لقمان حکیم، مکتب تربیتی و اخلاقی خود را به طرز مبتکرانه ای پایه گذاری نموده است. سخنان و مواعظ خود را بسان مسائل ریاضی تنظیم کرده که یکی پایه دیگری است. نخست گفتار خود را با توحید خداوند جهان، آغاز نمود و فرزند گرامی خود را به وحدانیت ویگانگی پروردگار که اساس همه معارف اخلاقی و روش های تربیتی است، آشنا ساخت و فرمود: (لا تُشْرِكْ بِاللّه...). سپس در بخش دوم، درباره صفات خداوند بحث نمود و از میان صفات کمال، صفت احاطه علمی خدا را و این که آفریدگار هستی بر تمام

------------------ صفحه ۱۵۲

ذرات جهان احاطه دارد و از حساب آنها آگاه است، پیش کشید و فرمود: (إِنّها إِنْ تَكُ مِثْقالَ...). ناگفته پیداست،تنها اعتقاد به خدای یگانه و عقیده به این که او بر همه چیز آگاه است، در تهذیب روح و روان کافی نیست، بلکه باید به دنبال این عقاید، یک رشته وظایف عملی و بدنی باشد که با انجام دادن آنها روش صحیح تربیت پایان پذیرد ؛از این نظر، لقمان وظایف مربوط به عمل را یادآور شده و در این آیه، سه دستور عملی می دهد: ۱. نماز را به پا داریم ؛۲. با فساد مبارزه کنیم (امر به معروف و نهی از منکر ؛)۳. در برابر شداید، استقامت ورزیم(صبر). نماز، یگانه رابطه قلبی و عملی انسان است با خداوند بزرگ ؛از این نظر، لقمان این وظیفه را پیش از دو وظیفه دیگر یادآور شده است و هم اکنون ما در خصوص نماز سخن می گوییم و شرح و تفسیر آن دو وظیفه را به بخش بعد موکول می نماییم. نماز کهن ترین نیایش خداست

ابراهیم خلیل الرحمن، که قهرمان توحید و یکتا بت شکن جهان است، کعبه را به فرمان خدا ساخت. در پایان عمل رو به درگاه

خداونـد کرد و چنین گفت: بارالهـا، من فرزنـدانم را از آن سـرزمین سـرسبز به این نقطه خشک و بـد آب و هوا آورده ام تا در این محیط آزاد، دور از حکومت های بت پرست، تو را پرستش کنند و در کنار خانه تو نماز بگزارند. قهرمان توحید (ابراهیم) مطلب

------------------ صفحه ۱۵۳

خود را با این جمله بیان کرده است: (رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلَوهَ).(۱) این آیه نشان می دهـد که نماز در دوران ابراهیم، جزء وظایف بوده و هدف از ساختن کعبه همین بوده است. قرآن درباره حضـرت عیسی می فرماید: عیسی در گهواره، لب به سخن گشود و یادآور شد که چنـد چیز از طرف پروردگـار جهـان به من سـفارش شـده است، از آن جمله، یکی نمـاز است، چنـان که می فرمایـد:(وَأَوصـانی بِالصَّلوهِ والزَّکوهِ).(۲) قرآن حضـرت اسـماعیل را چنیـن معرفی کرده اسـت: (وَکـانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِـالصَّلوهِ وَالزَّکـوهِ(؛)(۳) «اسـماعیل به فرزندان خود نماز و زکات را توصیه می نمود». البته نمی توان ادعا کرد، نمازی که اکنون میان مسلمانان دایر است، از هر نظر مانند همان نمازی است که در دوره ابراهیم و یا حضـرت اسـماعیل و حضـرت عیسـی رایج بوده است ؛به طور مسلم از نظر کم و کیف با هم فرق دارند، ولی این آیه ها می رسانند که نماز کهن ترین نیایش است که پیامبران، بشر را متوجه آن ساخته اند، اگر چه به مرور زمان و تکمیل شرایع، اجرا و شرایط آن کامل تر شده است. اسرار نماز

اسـرار و رموز نماز، یکی و دو تا نیست که بتوان در این صـفحات منعکس نمود، بلکه معجونی است که اسرار اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و

----

۱ . ابراهیم(۱۴) آیه ۳۷. ۲ . مریم(۱۹) آیه ۳۱. ۳ . همان، آیه ۵۵.

------------------ صفحه ۱۵۴

بهـداشتی آن فزون تر از آن است که در این جـا بیاوریم ؛از این نظر، دانشـمندان اسـلام، نوشـته های زیادی درباره آداب و وظایف نمازگزار، نوشـته و گروهی گامی فراتر نهاده و درباره اسـرار و رموز آن، کتاب هایی تألیف نموده اند. گاهی این دو سـنخ بحث به هم اشـتباه می شود. بحث پیرامون آداب و وظایف نمازگزار با بحث درباره اسـرار و رموز نماز بسـیار فرق دارد، چه بسا کتاب هایی به نام اسـرار صـلات و رموز نماز معروف شده، ولی در حقیقت، توضیح آداب نماز است، نه اسرار آن. یکی از اساتید بزرگ ما می گفت: کتاب های اسـرار صـلات مرحوم شـهید ثانی و اسرار نماز مرحوم ملکی در حقیقت، بحث در آداب نمازند، نه در اسرار آن، سپس می فرمود: نغزترین کتـابی که دربـاره اسـرار نماز نوشـته شـده، نگارش گرانبهای مرحوم قاضـی سـعید قمی است. ما اکنون به برخی از جنبه های معنوی و روحی و اجتماعی نماز اشاره می نماییم و گرد مسائل و مطالب پیچیده و مشکل نمی گردیم، امیدواریم که صاحبدلان ما را در این قسمت معذور دارند. قرآن یکی از اسرار نماز را یاد خدا می داند، که آن جا که می فرماید: (أَقِمِ الصَّلوهَ لِذِکْری)(۱ «؛)نماز را برای یاد من به پا دار!» جای گفتگو نیست، یاد خـدا بسـیاری از فضایل را در انسان زنده می کند. ریشه واقعی خیلی از روش هـای اخلاـقی و تربیتی، یـاد خـداست، بلکه می توان گفت: ضامن اجرای واقعی برای بسط عـدالت و گسترش حق و حقیقت و اجتناب از هرگونه تجاوز به حقوق فرد و اجتماع، همان ایمان به

----

۱ . طه(۲۰) آیه ۱۴.

------------------ صفحه ۱۵۵

خـدا و یاد خداست. یاد خدا بسان زنجیری است که انسان را از بسـیاری از کارهای ناشایست که موجب خشم و ناخشنودی اوست، بـاز می دارد. جوانی که به انواع وسایل هوسـرانی مجهز است، پایه های حکومت غرایز طغیانگر در کانون وجود او مسـتحکم و پای برجـاست و برای تمایلات جنسـی و هوس های نفسانی خود مرزی نمی شـناسد، یگانه وسـیله برای کنترل کردن او همان یاد خـدا و

تـذکر آفریـدگار جهان است. یاد خـدا، یاد مقام اولیا، یاد درجات مردان خـدا، یاد عذاب الهی و کیفر خطا کاران ، یاد حساب های دقیق و بی اشـتباه روز رسـتاخیز، به خودکامگی و هوسـرانی اعتـدال می بخشـد. شـما می توانیـد مثال دیگری را فرض کنیـد: ثروت انـدوزی را فرض نماییـد که برای غریزه مـال انـدوزی خود، حـد و مرزی نمی شـناسد و سـتمگری را در نظر بگیریـد که غریزه مقام خواهی و توسعه طلبی او روز افزون است و چیزی را در برابر اراده خود رادع و مانع نمی داند. به طور مسلم، یاد رحمت خدا و کیفر خدا در تعدیل این افراد بی اثر نیست. آیین اسـلام، پیوسته خواهان سعادت بشر و جامعه انسانی است، از این نظر هر فردی را موظف سـاخته اسـت که در هر ۲۴ساعت، پنـج بار با تشـریفات خاصـی نماز بگزارد، یعنی در طول این ساعات، پنـج بار به یاد خـدا باشـد؛ اوقـاتی را که برای این عمـل معنوی انتخـاب نموده از هر نظر حساس است: انسان از لحظه ای که سـر از خواب برمی دارد، سـرگرم کارهای دنیایی است، به طوری که روح و روان، فقط به ماده و ماده پرستی، ثروت و ثروت

---------------- صفحه ۱۵۶

انـدوزی، مقام و مقام خواهی، توجه دارد. هنگام ظهر که ندای مؤذن در چنین محیطی، طنین می افکند، چنان دل ها را تکان داده و به قلوب، نورانیت می بخشد که تا مدتی اثر معنوی آن در روح و روان باقی می ماند. اقامه نماز در این لحظه که وسایل غفلت و بی خبری از هر نظر فراهم است، روح و روان را جلا می دهد، عواطف انسانی و سجایای اخلاقی در سایه توجه به خدا زنده می گردند و نفس اماره را از تجاوز و تعدی باز می دارد. اسرار اجتماعی نماز

البته نماز علاوه بر آنچه گفته شد، یک سلسـله اسـرار اجتماعی دیگری دارد که هر کدام درخور بحث گسترده ای است: ۱. نماز در اوقات معین، نموداری از وحدت و یگانگی ملت بزرگ اسـلامی است. همه مسـلمانان در وقت های مخصوصی رو به قبله ایستاده و باتشـریفات خاصـی، خداونـد جهـان را می پرسـتد. این خود نمونه بزرگی از اتحاد و یگانگی این ملت است که با ریسـمان عبادت، همه را به هم پیوسـته و متحد کرده است. ۲. نماز در اوقات معین، عامل برانداختن فاصـله های طبقاتی است که در اجتماع مادیگری پدیـد می آیـد و بر عموم طبقـات با فاصـله هایی حکومت می کنـد ؛در لحظات مخصوصـی بایـد این وظیفه خطیر را انجام دهنـد و کوچـک ترین فرقی در این بـاره میـان عـالی و دانی، غنی و فقیر آنهـا نیست. هرگـاه این نمازها به صورت جماعت برگزار گردنـد، اسرار و رموز یاد شده

---------------- صفحه ۱۵۷

به صورت روشن تری جلوه می کنند و سیمای وحدت و اتحاد و چهره مساوات و برابری، از صف های فشرده نمازگزاران، توجه هر فرد خودی وبیگـانه را به خود جلب می کنـد. ۳. شـخص نمازگزار ناچار است برای صـحت و قبولی نماز خود از بسیاری از گناهان اجتناب ورزد، ناچار است مکان نماز و لباسـی را که در آن نماز می گزارد، از طریق حلال تهیه کنـد، مجبور است پول آب غسل و وضو را از مـال حلال بپردازد ؛این گونه تقلیـد، بـاعث می شود که انسان در کار و کسب خود،تجدیـد نظر نمایـد و آنها را بر طبق موازین شرع انجام دهد. ممکن است گاهی تصور شود که میان نمازگزاران و اجتناب از بسیاری از محرمات، ملازمه ای نیست، زیرا مرد نمـازگزار می توانـد، مکـان و جـامه نمـاز را از مـال حلال تهیه کنـد و به نماز اختصاص دهـد و در باقی امور به کوچک ترین وظایف شـرعی پای بنـد نباشـد، ولی این تصور درست نیست، زیرا در هزاران نفر شایـد فقط یک نفر می توانـد به این طرز زنـدگی کنـد، یعنی فقـط در مکان و جامه نماز و در پول آب غسل و وضو، مقیـد به حلال بودن باشـد، و الاّ افراد لاابالی و بی بنـد و بار که حلال و حرام را از هم نمی شناسـند، نمی توانند خود را در امور نماز مقید سازند و در قسمت های دیگر دست خود را باز بگذارند. شایـد این آیه به همین مطلب اشـاره می کنـد و می فرمایـد: (إِنَّ الصَّلوةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ(؛)۱) «نمـاز از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد.»

----

۱ . عنکبوت(۲۹) آیه ۴۵.

----------------- صفحه ۱۵۸

در این جا وجه دیگری را نیز می توان گفت و آن این که مقصود از این که نماز، انسان را از گناه باز می دارد، این نیست که نماز، علت تام و قطعی برای دوری از گناه است، بلکه اثری که نماز در روح و روان ما می گذارد، همان تقویت روح ایمان و توجه به خداست و این توجه، درجاتی دارد و درباره افرادی که از ارتکاب بسیاری از گناهان پروایی ندارند، یاد خدا نسبت به ترک گناهان تنها به صورت یک زمینه است، نه علت تامه. به عبارت دیگر، مقصود قرآن که می فرماید: «نماز انسان را از گناه باز می دارد» این نیست که هر فرد نمازگزار در برابر تمام گناهان، معصوم می گردد، بلکه مقصود این است که نماز، موجب یاد خدا و سبب توجه به مقام ربوبی می شود و اثر طبیعی یک چنین توجه، این است که در انسان، زمینه روح اطاعت و ترک گناه پدید می آورد، ولی در عین حال چه بسا ممکن است بر اثر ضعف توجه به خدا، عوامل نیرومندتری اثر آن را خنثی سازد.(۱) خلاصه اگر نماز، نماز باشد، در همه کس، در برابر گناه تأثیر خواهد کرد،گاهی این تأثیر، بسیار نیرومند است و زمانی کمتر و این، با تفاوت نمازها تغییر پیدا می کند، هر قدر نماز با روح تر و کامل تر باشد، اثر تربیتی و بازداری آن از گناهان نیرومندتر خواهد بود. ۴. نماز حس اطاعت را در انسان زنده می کند. حس اطاعت و یا ملکه اطاعت از بزرگان، یکی از فضایل بزرگ انسانی است. این خصلت بسان دیگر ملکات فاضله، با تمرین های پی گیر، در انسان پدید می آید، مدت ها افسران رنج می کشند تا حس انضباط را در سربازان ایجاد کنند و در حقیقت،

----

۱ . المیزان، ج۱۶، ص ۱۴۱.

----------------- صفحه ۱۵۹

بسان عادت ثانوی، فطری و یک اثر طبیعی گردد. نماز در هر شبانه روز با فاصله های مختلف، این حس را به طور واضح در انسان به وجود می آورد و انسان در سایه این حس به طور خودکار از فرمان های بزرگ و نصایح حکیمانه پیروی کرده و رنجی در خود حس نمی کند. ۵. نمازگزار باید در مواقع مخصوص، همه بدن را بشوید و بیشتر اوقات باید وضو بگیرد و نظافت بدن و مواضع وضو را از هر نظر مراعات کند، اگر در این راه، مستحبات وضو را از شستن دهان (مضمضه) و بینی (استنشاق) و نظافت لباس و سجده گاه و... مراعات نماید، موجبات سلامت بدن را فراهم نموده است. ۶. شرط پذیرفته شدن نماز، این است که شخص نمازگزار در انجام دادن این کار، باید اخلاص داشته و از انگیزه های پست مادی مانند جلب کردن دیگران (ریا) به دور باشد. مقصود از اخلاص، جز این نیست که انگیزه عبادت و پرستش جز اجرای فرمان خدا ـ یا بالاتر از آن، جز شایستگی ذات او برای عبادت ـ چیز دیگری نباشد. وجود «اخلاص» باعث پرورش روحیه عبودیت به عنوان یک صفت متعالی در انسان می گردد و این روحیه، خود مبدأ بسیاری از فضایل اخلاقی و سجایای ارزنده می باشد. اجتماع با اخلاص که کار را برای خدا و به منظور تأمین مصالح جامعه انجام می دهد، به عمق کار، بیش از ظاهر می پردازد و به جای آرایش ظاهری به اتقان کار و نتایج ارزنده آن فکر می کند.

----------------- صفحه ۱۶۰

سخنی از امام صادق(علیه السلام) در خصوص نماز

در اهمیت نماز همین بس که ابوبصیر می گوید: پس از درگذشت امام صادق(علیه السلام) برای عرض تسلیت به خانه امام رفتم. تا چشم «امّ حمیده» مادر امام کاظم(علیه السلام) به من افتاد، اشک های وی جاری گشت، من نیز گریه کردم. سپس امّ حمیده جریان زیر را نقل کرد و گفت: ابوبصیر! تو در آخرین لحظات زندگی امام صادق(علیه السلام) نبودی، قضیه عجیبی افتاد. موقعی که پلک

های امام روی هم بود، ما کم کم از او قطع امیـد می کردیم. ناگهان امام دیدگان خود را باز نمود و دسـتور داد خویشاوندان وی را حاضر کنیم. ما همت کردیم و همه را در کنار بستر امام حاضر نمودیم. همه منتظر بودند که امام چه سخنی پراهمیت در این لحظات خواهـد گفت. وقتی امام، اجتماع را فشـرده دید، فرمود: شـفاعت ما نصـیب کسانی که به نماز اهمیت نمی دهند نمی شود.(۱) پاسخ یک سؤال

گاهی در این مورد، سؤال می شود که اصولاً چرا بشـر بایـد خـدا را عبادت کنـد؟ خداونـد چه نیازی به پرسـتش ما دارد؟ پاسخ این پرسـش از بیـان پیش روشن گردیـد، زیرا عبادت خـدا، مایه تکامل خود ماست و هـدف اصـلی از پرسـتش او همین است و بس ;به عبارت دیگر، این سؤال را از دو راه می توان پاسخ داد: یکی اجمالی ;دیگری تفصیلی.

----

۱ . بحارالأنوار، ج۱۱، ص ۱۰۵.

----------------- صفحه ۱۶۱

پاسخ اجمالی آن، این است که هرگاه هدف از عبادت، این باشد که نیازمندی های خدا را برطرف کنیم و از پرسـتش خود بهره ای به او برسانیم، این پرسـش، پیش می آیـد که خداونـد، وجود نامحـدود و نامتناهی است و پیراسـته از هرگونه نقص و نیاز است، چه احتیـاجی به پرسـتش مـا دارد، ولی هرگاه هـدف از پرستش او تکامل خود ما باشـد، در این موقع، عبادت وسـیله تکامل و سـعادت ماست و دستور او به عبادت، یک نوع لطف و مرحمت و راهنمایی خواهد بود که ما را به کمال شایسته برساند. و امّا پاسخ تفصیلی آن، این است که عبـادت و نیـایش و هرگونه کـاری که برای رضـای خـدا انجـام گیرد، دارای یـک سلسـله آثـار گرانبهای فردی و اجتماعی است و در حقیقت از عالی ترین ارزش های تربیتی و اخلاقی می باشـد، زیرا: اوّلاً: پرسـتش خدا و عبادت وی، حس تقدیر و شـکرگزاری را در انسان زنده می کند. قدردانی از مقامی که نعمت های بزرگ و پرارزشـی را در اختیار انسان نهاده است، نشانه لیاقت و شایسـتگی شـکرگزار نسبت به الطافی است که در حق او انجام گرفته است. تشکر و سپاسگزاری از مقام خداوند، این نتیجه را دارد که فرد سپاسگزار با عرض تشکر و ادای وظیفه، بندگی خود را نسبت به خوبی هایی که درباره او انجام گرفته است، آشکار و هویـدا می سازد. ثانیاً: عبادت و پرسـتش خـدا مایه تکامل روحی انسان است. چه تکاملی بالاتر از این که روح و روان ما با جهان بی کران کمال مطلق(خـدا) مرتبط گردد و در انجام دادن وظایف بندگی و کارهای زندگی از قدرت نامتناهی و نیروی نامحدود او استمداد بطلبد و به اندازه ای شایسته و لایق گردد که بتواند با او سخن بگوید.

----------------- صفحه ۱۶۲

آنچه در پاسخ تفصـیلی بیان گردید، در تمام عبادت های اسلامی اعم از نماز و روزه و حج و ...وجود دارد. گذشته از این، هر یک از این عبـادت هـا خود دارای مصالـح و نکاتی است که برخی در آغاز بحث در خصوص نماز بیان گردیـد و بیان فلسـفه های روزه وحج و دیگر عبادت های اسلامی به وقت دیگر موکول می گردد.

----------------- صفحه ۱۶۳

۱۵-لقمان و نظارت ملّی

۱۵-لقمان و نظارت ملّی

۱۷. (وَأْمُرْ بِـالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلى مَـا أَصابَـكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ «;)فرزنـدم... مردم را به کارهای نیک دعوت بنما و از امور زشت بازدار! در برابر مصـیبت و سـختی ها شـکیبا و بردبار باش! اینها یک سلسـله سـفارش های مؤکّـد و لازم است.»

لقمان حکیم در این آیه، پس از یادآوری نماز، موضوع امر به معروف و نهی از منکر را پیش کشیده و بعداً دستور صبر و استقـامت

به فرزنـد خـود داده است. اکنون بحث مـا دربـاره اصــل دوم، تحت عنوان مبـارزه بـا فسـاد و یـا نظارت ملی انجام می گیرد و بعـداً موضوع صبر و اسـتقامت را مطرح خواهیم سـاخت. موضوع امر به معروف و به اصـطلاح، نظارت ملی، موضوع دامنه داری است که در تمام شؤون زندگی ما دخالت دارد و نمی توان حق آن را در مقاله ای ادا نمود، از این نظر بخشی از مسائل مهم آن را در این جا مطرح می سازیم و

-------------------- صفحه ۱۶۴

بررسـی کامـل آن را به وقت دیگری محول می نمـاییم. در جهـان امروز، علاـوه بر نظـارت و مراقبت هـای خصوصـی که بر عهـده مؤسسه هـای خـاص و دوایر مخصـوص است، ماننـد شـهرداری که حق نظـارت بر عمران و آبـادی شـهر دارد، یـک نظـارت ملی و عمومی به تمام مردم واگذار شده که حق نظارت و راهنمایی و انتقاد در کلیه امور داشته باشند تا با بیان و منطق، لغزش ها و نقایص را تذکر دهند. نظارت ملی در اسلام واجب است

در ملت هـای زنـده جهـان امروز، نظـارت ملی، یـک امر مشـروع است، هر فردی می توانـد از این حق بهره برداری نمایـد، ولی اگر همان فرد از این حق اسـتفاده نکرد، او را مجازات نمی کننـد، مثلًا اگر گوینـده و یا نویسـنده ای در امور اجتماعی، انحراف را دید، می تواند با گفتن و نوشـتن از حق مشروع خود استفاده نماید، ولی اگر نکرد، او را محاکمه نمی کنند، امّا در اسلام امر به معروف و نهی از منکر به صورت یـک اصـل لاـزم و واجب وارد شـده و هیـچ مسـلمانی حق نـدارد در برابر گنـاه و خطـا سـکوت کنـد و مهر خاموشـی بر دهان بزنـد. اسـلام به قـدری به این مطلب اهمیت داده که شخصـیت و ارزش هر ملتی را در سایه مبارزه با فساد دانسـته است، ملتی که در اجرای قوانین، دقت کامل به عمل آورد، در برابر گناه و طغیان یک فرد و یا یک جمعیت، سـکوت اختیار نکنـد; قرآن این حقیقت (شخصیت از آن ملتی است که با فساد مبارزه نماید) را در آیه زیر بیان فرموده است:

-------------------- صفحه ۱۶۵

(کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٔ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَـأْمُرُونَ بِـالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَـوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ(;)۱) «شـما در میـان ملت هـا در صورتی بهـترین ملت و امت هستیـد که مردم را به نیکی دعوت کنیـد و از کارهـای زشت بـاز داریـد.» اسـلام به انـدازه ای به این مسـأله حیـاتی اهمیت داده که کسـانی را که از این اصـل مسـلم و حق مشـروع خود بر اثر سـستی و تنبلی و یـا علـل دیگر، اسـتفاده نمی نماینـد، مردگان زنـده نما خوانـده است و چنین فرمود: «ذَلِکَ مَیِّتُ الأَحْیاءِ(;۲) او (عـالم) مرده زنـده نماست» زیرا یک چنین فرد یا جمعیت بسان مرده از حق مسـلم فردی و اجتماعی استفاده ننموده و از حقوق خود دفاع نمی کنند و در برابر عصیان و طغیان دیگران که به طور مسلم، دود آن به چشم آنها نیز خواهد رفت، سکوت می نمایند. اسلام و ارزش مبارزه با فساد

ارزش هر عمل، بسـتگی به نتیجه ای دارد که از آن عمل گرفته می شود. ارزش عمل جراحی که بیمار مبتلا به بیماری «آپاندیسیت» را نجات می دهد، به مراتب بالاتر از ارزش اسـتاد کاری است که در برابر شعله های آتش، آهنی را جوش می دهد و یا در و پنجره ای می سازد، در صورتی که رنـج بـدنی دومی و مقدار وقتی که کار دوم لازم دارد، قابل قیاس با رنجی که جراح در اطاق عمل در هوای معتدل متحمل می شود نیست ;خلاصه ارزش عمل جراح کجا و

----

۱ . آل عمران(۳) آیه ۱۱۰. ۲ . نهج البلاغه، خ۸۷.

-------------------- صفحه ۱۶۶

ارزش کار یک اسـتاد کار کجا و نکته این تفاوت در بزرگی و کوچکی نتیجه ای است که عایـد طرف می گردد. جراح نیم ساعت وقت صـرف می نماید و رنج می کشد و در نتیجه، یک شـخص مشـرف به مرگ را نجات می دهد، آن گاه دومی چند برابر انرژی مصـرف می نماید و رنج می کشد، در آخر کار در و پنجره و یا چکشـی را می سازد ;از این نظر، ارزش کار آنها با هم فرق روشن

پیدا می کند. عین این تفاوت در امر به معروف و نهی از منکر و به اصطلاح مبارزه با فساد و نظارت ملی با سایر کارهای شرعی و عرفی موجود است. به طور مسلم، هیچ عملی از نظر ارزش معنوی به پایه امر به معروف نخواهد رسید، چون هر کار مشروعی، به جز امر به معروف، نتیجه آن، جزئی و عاید خود انسان است، زیرا افضل اعمال به حکم عقل و نقل، همان ایمان به خداوند و پرستش (نماز) اوست، ولی نتیجه ایمان، فقط و فقط، مربوط به خود شخص ایمان آورنده است و شخص مؤمن در پرتو ایمان، سعادتمند و اصلاح می شوند ;در حقیقت، ایمان و سایر اعمال بدنی، مانند نماز و حج، موجی در اجتماع از نظر اصلاح ایجاد می نماید، امّا موجی بسیار کوچک که از حدود یک فرد تجاوز نمی نماید، از این نظر باید گفت : ایمان به خداوند از نظر اعمال فردی با فضیلت ترین عمل است نه از نظرهای دیگر، ولی امر به معروف و مبارزه با گناه و فداکاری در طریق اصلاح جامعه موجی بسیار بزرگ تر از ایمان در اجتماع به وجود می آورد ، گاهی یک جامعه را از لب پرتگاه سقوط نجات می بخشد، گاهی در سایه نظارت ملی یک فرد، جمعیت های بزرگی از خطرهای مادی و ضررهای معنوی مستخلص می شوند.

------------------ صفحه ۱۶۷

گاهی یک رهبری سیاسی، یک راهنمای مذهبی، یک دلسوزی نوع دوست، با نظارت های پی گیر، مبارزه های ریشه دار و دعوت ها و راهنمایی های سودمند، یک ملت چند میلیونی را از ناکامی ها و محرومیت ها، از سیه روزی و تیره بختی، نجات می دهد. شاهد گفتار ما آزادی هایی است که از ملل استعمار زده و زجر دیده افریقا، پاکستان و هندوستان در سایه فداکاری یک اقلیت ناچیز به دست آورده اند. روی این مبنا می توان به عظمت گفتار امیرمؤمنان در ارزش امر به معروف و نهی از منکر پی برد، امام می فرماید: «وَمَا أَعْمالُ البِرِّ کُلُّها وَالْجِهادُ فِی سَبیلِ اللّهِ عِنْدَ الأمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْی عَنِ الْمُنْکَرِ إلاّ کَنَفَثَهُ فِی بَحْر لُجِّیّ(۱;) کلیه کارهای خیر ونیک و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر چیزی نیست جز قطره ای در برابر دریای عمیق.» هرگز قطره آب یا دم انسانی در برابر قطره های بی پایان آب های دریا قابل سنجش نیست. روزی که امیرمؤمنان این جمله را بیان نموده، مسائل جامعه شناسی مطرح نبود، لذا دانشمندانی که کلمات آن حضرت را شرح کرده اند، در توضیح این جمله، حق مطلب را ادا نکرده و شاید با یک نظر تعجب آمیز گذشته اند، ولی امروز علم جامعه شناسی و جریان های زندگیِ ملل از پا درآمده که بار دیگر در سایه راهنمایی یک اقلیت، دو مرتبه قد علم کرده اند، این مطالب را آفتابی نموده است.

----

۱ . نهج البلاغه، خ۳۷۴.

------------------ صفحه ۱۶۸

امر به معروف، ضامن اجرای کلیه قوانین است

کلیه قوانین عرفی و شرعی تا ضامن اجرای محکمی پشت آن نباشد، هرگز اجرا نخواهد شد. در حقیقت در سایه امر به معروف و نظارت ملی، تمام قوانین اجتماعی و اقتصادی اجرا می شود و اگر دستگاه نظارت و بازرسی از کار افتد، تمام دستورات به حالت تعطیل، درآمده و کوچک ترین سودی عاید مردم نمی گردد. امام باقر(علیه السلام) این مطلب را در جمله کوتاهی بیان کرده است: «إنّ الأمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ سَبیلُ الأنْبیاءِ، وَمِنْهاجُ الصُّلَحاءِ، فَریضَهٌ عَظیمَهٌ بِها تُقام الفَرائضُ، وتأمَنُ الْمَذاهِبُ، وتحِلُّ المکاسِبُ، وتُرَدُّ المَظالِمُ، وَتَعْمُرُ الأرْضُ وَیُنْتَصَفُ مِنَ الأعْداءِ، وَیَسْتَقیمُ الأمْرُ».(۱) یعنی با نظارت مردم، فرایض و تکالیف انجام می گیرد و مردم ملزم می شوند از حرام بپرهیزند و از طرق مشروع و کسب حلال ارتزاق کنند و در سایه دستگاه های مبارزه با فساد، تمام راه های کشور امن می گردد و امنیت بر اثر اجرای حدود و کیفر دادن جنایتکاران در سرتاسر کشور سایه می افکند. اگر این قدرت، یعنی قدرت امر به معروف با تمام مراحل گوناگونی که دارد، از راهنمایی زبانی گرفته تا برسد به اجرای حدود و قوانین جزایی، از اجتماع گرفته شود، هرج و مرج، بی نظمی، وحشت و اضطراب در تمام شؤون مردم رخنه کرده و لذت زندگی را از بین

می برد.

---

۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۵.

---------------- صفحه ۱۶۹

آیا مبارزه با فساد، با آزادی بشر منافات دارد؟

در اجتماعی که من و شما در آن زندگی می کنیم، حساب من و شما از حساب جامعه جدا نیست. اگر ضرر و ضربه ای ولو بر اثر نادانی یک اقلیت به جامعه وارد آید، همه آن جامعه متضرر می شوند، حتی آنها که نقش تماشاگری داشته و عامل فساد و ضرر نبودند، زیرا اجتماع بسان یک پیکر و افراد به طور کلی اعضای آن پیکرند، به هر نقطه ای از اعضای بدن صدمه ای وارد آید، همه اعضا در آتش می سوزند. ضربه های اقتصادی، اخلاقی و فرهنگی بر اثر جهالت یک اقلیت وارد می شود، دود آن به چشم همه رفته، گنهکار و غیر گنهکار در برابر آن یکسانند. سقوط اخلاقی در قسمتی از اجتماع، بسان بیماری سرایت کننده است که دامنگیر همه می شود. ضررهای مالی و اقتصادی و فلج شدن کشاورزی در یک منطقه، هر فرد را به سهم خود بدبخت و تیره روز می سازد و هرگز نمی توان حساب فرد را از حساب اجتماع جدا ساخت ؛بنابراین سکوت در برابر مفاسد، غلط و گناه است. این حقیقت را قرآن در ضمن یک آیه کوتاه بیان کرده است: (وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خاصَّةً(؛)۱) «ای مردم از بلاهایی بترسید که هنگامی که وارد می شود، تنها دامنگیر گنهکاران نمی شود، بلکه گنهکار و بی گناه در آتش آن می سوزند». بنابراین مبارزه با فساد، راهنمایی و دعوت به کارهای نیک وجلوگیری از

---

۱ . انفال(۸) آیه ۲۵.

---------------- صفحه ۱۷۰

انحراف، هرگز با آزادی فردی منافات ندارد، زیرا آزادی در صورتی محترم است که سلب آزادی از دیگری نکند، منافع دیگری را در خطر نیفکند. در حقیقت، فرد مبارز از حقوق خود و دوستان خود که در سایه افراط و انحراف چند فرد مفسد در خطر می افتد، دفاع می کند. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) پاسخ این پرسش را در ضمن یک مثل روشن فرموده است، او در پاسخ سؤال کننده ای چنین گفت: اجتماع ما بسان یک کشتی است، سرنشینان کشتی تا آن جا آزادند که موجبات هلاک دیگران را فراهم نکنند، هرگاه مسافری از این آزادی سوء استفاده بنماید و بخواهد با میخ یا تیشه، بدنه کشتی را سوراخ کند، کلیه مسافران روی غریزه دفاعی که دارند، به شدت هر چه تمامتر با او مبارزه می نمایند و عمل او را یک نحوه سوء استفاده از آزادی تلقی می کنند. جامعه نیز بسان کشتی است، افراد جامعه سرنشینان این کشتی هستند، آنها در ضرر و نفع یکسانند و نمی توان حساب ضرر یک فرد را از اجتماع جدا نمود.

---------------- صفحه ۱۷۱

۱۶–لقمان و استقامت

۱۶–لقمان و استقامت

۲ـ۱۷. (وَاصْبِرْ عَلى مَا أَصابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ «؛)در برابر سختی ها و مصایب بردبار باش! اینها از سفارش های مؤکد و لازم است.» آخرین اندرز لقمان در این آیه، مسأله صبر و استقامت است که یکی از اساسی ترین مسائل اخلاقی و اجتماعی و در حقیقت، پایه و اساس تمام صفات نیک و فضایل اخلاقی به شمار می رود که اگر موضوع صبر و استقامت از میان برود، تحصیل

همه گونه کمال و فضایل اخلاقی با بن بست عجیبی رو به رو می گردد. استقامت، رمز ترقی و پایه تکامل است

هر کسی در این جهان برای خود آرزو و آمالی دارد و می کوشد که به مقصد و مرام نهایی خود برسد: یکی عاشق علم و دانش، دیگری خواهان مال و ثروت، سومی دلباخته مقام و منصب است و ... نیل به این مقاصد معنوی و مادی در گرو صبر و شکیبایی و بهره گیری از نیروی استقامت و بردباری است.

---------------- صفحه ۱۷۲

تا دانشجو شب و روز، رنج تحصیل را بر خود هموار نکند، و با نیروی استقامت، مشکلات فراگرفتن علم و دانش را حل ننماید، هرگز به آرزوی خود نخواهد رسید. می گویند:«ادیسون» به قدری در تحصیل علم و گشودن رازهای جهان طبیعت، استقامت داشت که گاهی غذا خوردن را فراموش می کرد.دانشمندان بزرگ جهان، پایه گذاران علوم از اسلامی و غیر اسلامی در سایه استقامت و بردباری به مقامات بلندی از علم و دانش رسیده اند و گرنه با خیابان گردی، شب نشینی، هرگز به مقام بلندی از علم و دانش نمی توان رسید. بازرگان ثروت اندوز برای یک هدف بزرگ، برای بالا بردن سطح زندگی، تا رنج سفر را بر خود هموار نکند و مسافرت های دریایی و هوایی را ناچیز نشمرد، هرگز به آرمان خود نخواهد رسید. یک فرد با ایمان که راستی خواهان رضای خدا و تحصیل خشنودی اوست، بدون نیروی استقامت، هیچ معصیتی را نمی تواند ترک کند و مشقت هیچ طاعت و عبادتی را مانند نماز و روزه و... نمی تواند متحمل شود. از این صبر و استقامت، پایه و اساس هر کمال و شالوده هر آرمان و آرزویی است که انسان در مغز خود می پروراند. سخنی از امیرمؤمنان علی(علیه السلام)

روی این بیان، عظمت گفتار امیرمؤمنان که در خصوص صبر و استقامت ایراد فرموده اند روشن می گردد، وی می فرماید: یکی از صفات برجسته انسانی، صبر و استقامت است. ایمان بی صبر و استقامت بسان تن

---------------- صفحه ۱۷۳

بی سر است که به صورت یک لاشه غیر مفید در می آید. این عین جمله ای را که آن حضرت بیان کرده است: «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الإِيمانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلاَ خَيْرَ فِي جَسَد لا رَأْسَ مَعَهُ، وَلاَ فِي إِيمان لا صَبْرَ مَعَهُ».(۱) راستی صبر و استقامت، رمز موفقیت و اساس ترقی و تکامل و شالوده نیل به هدف است، مثلاً سرباز بی استقامت در جبهه جنگ، خود را تسلیم دشمن می کند و سلاح و سنگر را در اختیار دشمن می گذارد. هر فرد با ایمانی می تواند در سایه شکیبایی واستقامت، فرایض الهی را که بی رنج و مشقت نیست، انجام دهد و از معاصی و گناهان چشم بپوشد. عظمت و عزت و ترقی و تعالی از آن مخترع و مهندسی است که با نیروی استقامت پنجه جهل و نادانی را بشکند. فتح و پیروزی برای آن ارتشی است که به نیروی استقامت مجهز باشد و هکذا.... قرآن می گوید: بیست سرباز با صبر و استقامت بر دویست تن غالب وپیروز می گردد(إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مائَتَيْنِ).(۲) قرآن مجید می فرماید: درجات روز بازپسین در سایه صبر، نصیب افراد می گردد: (سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ(؛)۳) «سلام بر شما ای بهشتیان که بر اثر صبر و کوشش و بردباری و استقامت در اقامه واجبات وترک محرمات به این مقامات نایل شده اید».

----

۱ . نهج البلاغه، خ۸۲. ۲ . انفال(۸)آیه ۶۵. ۳ . رعد(۱۳) آیه ۲۴.

---------------- صفحه ۱۷۴

مرزبانی و حفظ مرزهای اسلام که یکی از وظایف بزرگ ارتش اسلام است، بدون صبر و استقامت امکان پذیر نیست ;از این نظر در قرآن، صبر و مرزبانی در یک جا ذکر شده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا(؛)۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید.» در قرآن، صبر و استقامت، متجاوز از صد مرتبه وارد شده و آثار

مخصوصـی برای آن بیان شده است. هدف بیشتر آیه ها این است که در سایه صبر و استقامت، مردان و زنان می توانند مشکلات را از هم بگشاینـد ;از این جهت، لقمـان به فرزنـد خود گفت: (وَاصْبِرْ عَلی مَـا أَصابَـکَ إِنَّ ذَلِـکَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ ;)در برابر سـختی ها بردبار باش، این کار از سفارش های مؤکد است. تحریف حقایق

در طول تاریخ، گروهی هوسـباز برای فریب دادن عوام، حقـایق مسـلم تاریخی و اخلاقی را تحریف نموده و از این مجرا بهره هایی برده اند ;اینک از باب نمونه: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) درباره عمار گفته بود که قاتل عمار در آتش است.(۲) عمار در نبر «صفین» در رکاب علی(علیه السلام) به وسیله سربازان معاویه کشته شد.

---

۱ . آل عمران(۳) آیه ۲۰۰. ۲ . «قاتلُ ابن سمیّهٔ فی النّار».

--------------- صفحه ۱۷۵

معاویه برای پوشیدن اعمال قبیح خود و خاموش ساختن غوغایی که در سپاه شام پس از کشته شدن عمار به وجود آمد، سخن پیامبر را چنین تفسـیر کرد و گفت: قاتـل عمـار مـا نیسـتیم، بلکه علی است. اگر علی عمـار را برای نبرد بـا شامیـان روانه نکرده بود، هرگز کشـته نمی شد. چون مردم شام بی سواد و چشم و گوش بسته بودند، تسلیم رأی معاویه شدند. کلمه «صبر» نیز از این تحریف، جان به سـلامت نبرده. کمونیست ها برای بدبین ساختن توده مردم نسبت به آیین اسـلام، موضوع صبر را عنوان کرده و چنین می گفتند: آیین اسـلام، زاییده افکار سـرمایه داران است و به وسیله آن، طبقه کارگر و کشاورز استثمار می شود، زیرا اسلام، طبقه ستمدیده را به صـبر (دقت فرماییـد) یعنی تحمـل زور و دست روی دست گـذاردن و به انتظـار خشم خـدایی نشسـتن، دعـوت کرده است و این روش، همیشه طبقه کارگر و زارع را از هر نوع مبارزه با عوامل ستم باز می دارد و همه کارها را به دست یک مبدأ غیبی می سپارد. اشتباه و غلط اندازی بزرگ

این گونه اشـتباه و یا غلط اندازی از این قبیل افراد بعید نیست، زیرا منظور آنها جستجوی حقیقت نیست، بلکه مقصود، پیشبرد هدف است، ولو به وسیله صدها تهمت و افترا باشد، بنابراین بین صبر به معنای استقامت در طریق هدف و کار و کوشش و مبارزه با عوامل فساد، که اسـلام به آن دعوت کرده است و صبر به معنای تحمل زور و سـتم کشی و دست روی دست گذاردن، که اسلام شدیداً از آن جلوگیری فرموده است، تفاوت بسیار هست.

--------------- صفحه ۱۷۶

اسـلام صـریحاً دسـتور می دهـد که مسـلمانان با طبقه سـتمگر نبرد کننـد، چنان که می فرماید: (فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللّهِ(;)(۱) یعنی با طبقه سـتمگر، نبرد کنید تا گردن به فرمان حق بگذارند». امیرمؤمنان می فرماید: از پیامبر مکرر می شـنیدیم که می فرمود: هر ملتی که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد، روی سعادت نخواهد دید، چنان که فرموده است : «لَنْ تُقَدَّس أُمَّةٌ لا یُؤخَذُ للضَـعیفِ فِیها حَقُّهُ مِنَ الْقَوِیِّ غَیْرَ مُتَتَعتِعٍ». آیا با این وصف، دور از شرافت و وجدان انسانی نیست که اسلام را طرفدار طبقه بورژواها بدانیم و تصور کنیم که اسلام طبقه محروم و بیچاره را به صبر در برابر ستم ها و تحمل در برابر زورگویی ها دعوت نموده است؟

---

۱ . حجرات(۴۹) آیه ۹.

--------------- صفحه ۱۷۷

۱۷-لقمان و میانه روی در رفتار و گفتار

۱۷–لقمان و میانه روی در رفتار و گفتار

۱۸. (وَلاَـ تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلاَـ تَمْشِ فِی الأَـرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللّهَ لا ـ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَال فَخُور «;»هرگز] با تکبر و غرور[از مردم رو برمگردان و با غرور و بی خبری راه مرو! خداوند متکبران خودپسند را دوست نمی دارد.» ۱۹. (وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ «;»در راه رفتن میانه رو باش وصدای خویش را ملایم کن که نامطبوع ترین صداها صوت خران است.» خضوع یکی از ستوده ترین فضایل اخلاقی است، ولی با این همه اگر از حد خود تجاوز کند، به صورت بدترین صفات به نام «تملق» و«چاپلوسی» در می آید، همچنین وقار که یکی از فضایل اخلاقی است، اگر به رنگ بی اعتنایی و گردنکشی و رخ تابی از مردم وناچیز شمردن حقوق دیگران درآید، به صورت یکی از بدترین و زشت ترین صفات به نام «تکبر» و «خودپسندی» جلوه می کند. گاهی فروتنی به چاپلوسی و متانت به «کبر» و «خودخواهی» مشتبه

------------------ صفحه ۱۷۸

می شود ;از این نظر چاپلوسان اجتماع برای توجیه اعمال خود به فروتنی و تواضع پناه می برند، همچنین خودپسندان و متکبران، اعمال زشت و گردنکشی و بی اعتنایی خود را با متانت و وقار توجیه می نمایند، در صورتی که هر کدام در رتبه و درجه ای هستند که هرگز آمیخته به دیگری نمی شوند. تواضع و فروتنی

فروتنی یعنی تسلیم در برابر حق، احترام به همنوعان، اعتراف و شناسایی مقام واقعی خود و حقوق دیگران ـ که همگی از ثبات روحی و آرامش روانی سرچشمه می گیرد ـ حاکی از یک شخصیت تام و تمامی است که دیگر در تکمیل آن، احتیاج به ابراز تفوق و گردنکشی نیست. چاپلوسی

هرگاه ستایش کسی از حد شایستگی وی تجاوز کرد، چاپلوسی و تملق است. خضوع و تذلل در برابر شخصیتی برای رسیدن به منافع مادی و دنیوی از مصادیق تملق به شمار می رود. علی(علیه السلام) می فرماید: «الثَّناءُ بِأَکْثَرَ مِنَ الاستِحْقاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصیرُ عَنَ الاسْتِحقاقِ عِیٌّ أَوْ حَسَدٌ(;»۱) یعنی ثنا بیش از استحقاق، تملق گویی و چاپلوسی است و مدح به کمتر از آنچه در خور آن است، نشانه ناتوانی در بیان و یا حسد است.

----

۱ . نهج البلاغه، خ۳۴۷.

------------------ صفحه ۱۷۹

معمولاً افراد چاپلوس کسانی هستند که بی شخصیت وبی اراده بار آمده اند و حاضرند برای خاطر منافع جزئی و مادی بر اراده و شخصیت خود قلم قرمز کشند و استقلال خود را از بین ببرند. وقار و متانت

هرگاه یک فرد برای رسیدن به مقاصد خود، اصول اخلاقی را مراعات کند و اهدف خود را بدون شتابزدگی و حرص و ولع و دست پاچگی تعقیب نماید، اعمال چنین فرد توأم با وقار و متانت خواهد بود. کبر و خودپسندی

یک بیماری روانی است که مبدأ آن، احساس حقارت و کوچکی است که بر اثر گذشت زمان به عقده حقارت تبدیل می شود. معمولاً فرد متکبر در خود احساس حقارت و تقصیر می کند و می خواهد این قسمت را با خودفروشی و گردن کشی و با غرور و طغیان جبران نماید و معمولاًـ این گونه اوصاف در افرادی پیدا می شود که در محیط های پست و خانواده های کم ارزش رشد و نمو نموده و ذاتاً فاقد شخصیت ذاتی می باشند. اگر شخصیت فردی در نظر خودش تکمیل باشد و در خود، احساس حقارت و کمبود شخصیت ننماید، هرگز علت ندارد حالت عصیان و طغیان به خود بگیرد ;این ناراحتی و بی ثباتی و بی قراری روحی، نتیجه یک ناراحتی است که پیوسته شخص را وا می دارد که به وسیله کبر فروشی و تقدم خواهی و بی اعتنایی و گردنکشی، آلام خود را تسکین دهد.

------------------ صفحه ۱۸۰

آنچه گفته شد، آخرین تحقیقی است که دانشمندان روان شناس در این باره به آن دست یافته اند، ولی امام صادق(علیه السلام)هزار و اندی پیش با یک جمله کوتاه در عین حال، پر معنا و سودمند، پرده از روی این حقیقتِ علمی که روان کاوان امروز پس از سالیان درازی به آن رسیده اند برداشته است، زیرا آن حضرت چنین فرموده: «مَا مِنْ رَجُل تَکَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلاّ لِذِلَّةٌ یَجِدُها فِی نَفْسِهِ(؛»۱) یعنی کبر متکبران و ستم ظالمان به دلیل ذلت و حقارتی است که در نفس خود احساس می کنند و می خواهند با اعمال خود، آن را جبران نمایند. از آثار خانمان برانداز «کبر» این است که روح، یک حالت عصیان زدگی پیدا می کند که آرامش و قرار روانی را از دست می دهد و در سایه حبّ ذات، رهبری نشده و در برابر حق و حقیقت تسلیم نمی شود، حقوق دیگران را محترم نمی شمرد و در پایمال کردن حقوق شخصیت افراد بی پرواست. از امام صادق(علیه السلام) سؤال کردند: نخستین پایه «الحاد» (انکار حقایق) چیست؟ در جواب فرمود: کبر است.(۲) و نیز جمله جامع تری در این باره فرموده: «الکِبَرُ أَنْ تُغْمِضَ النَّاسَ وَتَسْفُهَ الحَقَّ(؛۳) یعنی خودپسندی این است که مردم و حقوق آنان را نادیده بگیری».

----

۱ . کافی، ج۲، ص ۳۱۲. ۲ . سفینهٔ البحار، ج۲، ص ۴۵۹. ۳ . معانی الاخبار، ص ۴۲۶.

------------------ صفحه ۱۸۱

زندگانی پیامبران و پیشوایان اسلام، مخصوصاً زندگی عالی قدر پیامبر اسلام و جانشین بلافصل وی امیرمؤمنان، بهترین سرمشق زندگی است. در لابه لای تاریخ، نمونه های کامل از تواضع و فروتنی و احترام به حقوق همنوعان زیاد به چشم می خورد. امیرمؤمنان پیشاپیش سپاه بزرگی برای برانداختن حکومتی که فرزند ابوسفیان به وجود آورده حرکت می کرد. در نیمه راه به یکی از شهرهای عراق به نام «انبار» رسید که در قلمرو حکومت علی بود. مدت ها این شهر زیر نظر ساسانیان اداره می شد و رسم و رسوم آن زمان که سجده در برابر زمامداران بود، هنوز از میان آن مردم، رخت برنبسته بود. خبر عبور ارتش خلیفه اسلام از میان این شهر در بین مردم منتشر گردید. همه به استقبال علی شتافتند و در برابر علی، زیر آفتاب داغ و سوزان به سجده افتادند، به گمان این که به این وسیله می توانند مراتب رضایت علی را به دست آورند. امیرمؤمنان از اسب پیاده گردید و چنین فرمود: در این سجده به خدا شرک میورزید و ساعت ها زیر آفتاب گرم و سوزان به سر می برید و خود را ناتوان و بیچاره قلمداد می کنید، در صورتی که من و شما هر دو بنده ضعیف خداوندیم و من هم مثل شما اسیر بستر بیماری می گردم، دچار چنگال مرگ می شوم. من و شما باید برای خدایی سجده کنیم که بیمار نمی شود و نمی میرد. من از این که پیشوای شما هستم، هیچ مزیتی بر شما ندارم. فقط بار مسئولیت من سنگین تر است. حالت طغیان زدگی در عده ای از جوانان

امروزه به سبب عللی که منشأ همه آنها کبر و خودپسندی است، یک

------------------ صفحه ۱۸۲

حالت عصیان زدگی، بی اعتنایی به حقوق، نادیده گرفتن زحمات دیگران و قضاوت کردن در همه چیز و ابراز نظر در مسائل مختلف، بدون کسب اطلاع کافی درباره آنها، در گروهی از جوانان و گروهی از مربیان و استادان به وجود آمده است. گاهی فردی که رشته تخصص او شناختن بیماری های دامهاست، در پیچیده ترین مسائل فلسفی و کلامی و مذهبی قضاوت کرده و کتاب منتشر می سازد. همان طور که امام ششم فرمود: نخستین پایه انکار حقایق، همان «کبر» است ؛امروز بعضی از درس خوانده ها با فرا گرفتن چند فرمول ریاضی و فیزیکی به خود حق می دهند که در تمام مسائل جهانی ابراز نظر کنند، هنگامی که سخن از خدا و روح و از موجودات ماوراء الطبیعه پیش می آید با یک قیافه مخصوص، که نشانه تخصص و غرور بسیار در این مسائل است، همه را به باد مسخره می گیرند، در صورتی که عمر خود را فقط در حلّ معادلات جبری صرف کرده و لحظه ای در این قسمت به دقت

و تحقیق نپرداخته انـد. راستی این بیمـاری واگیری است که امروز دامنگیر نسـل کنونی شـده است. هرگز از خاطرم نمی رود که در یکی از روزنامه های تهران، موضوع «تعدد زوجات» که از پیچیده ترین مسائل اجتماعی و در عین حال، فقهی و مذهبی است مطرح شـده و طراح موضوع از تمـام طبقـات، رأی و نظر خواست، ولی در این مسأله به جـای این که دانشـمندان، اسـتادان حقوق، جـامعه شناسان رأی دهنـد، عطاران و قصابان تیغ زن به جواب دادن برخاسـتند و مسأله را از دریچه نظر خود تحلیل کردنـد. هدف لقمان از نصایح چهارگانه خود، یک چیز بیش نیست و آن این که

------------------ صفحه ۱۸۳

در زندگی از تملق و چاپلوسی و یا تکبر و ابراز برتری دوری بجوییم و در گفتار و کردار خود میانه رو باشیم، چنان که می فرماید: ۱.(وَلا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّاسِ« ;)با تکبر روی از مردم برمگردان ;»۲. (وَلا تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحاً «;)با غرور و بی خبری راه مرو». چرا؟ زیرا خداوند، متکبران خودپسند را دوست نمی دارد، چنان که می فرماید: (إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَال فَخُور)زیرا کبر وخودپسندی آفت فضایل انسانی و سجایای اخلاقی است ;۳. (وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ «;)در راه رفتن میانه رو باش ;»۴. (واغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ« ;) از صـدای خـود بکـاه». چرا؟ زیرا خروج از اقتصـاد و میـانه روی نشـانه شـتابزدگی و عـدم توازن روحی است ;گذشـته از این، صـدای نامطبوع، موجب ناراحتی مردم می شود. پاسخ یک سؤال

ممکن است سؤال شود که چرا لقمـان ، روی یـک کـار جزئی به نام «راه رفتن» تکیه می کنـد و به پسـر دسـتور می دهـد که در راه رفتن میـانه رو باش؟ نه تنها لقمان، بلکه خود قرآن مجیـد در سوره فرقان روی این موضوع تکیه کرده و می فرمایـد: (وَعِبادُ الرَّحمنِ الَّذینَ یَمْشُونَ عَلی الأَرْضِ هَوناً(;)۱) «بندگان خدا کسانی هست که به تواضع راه می روند.»

----

۱ . فرقان(۲۵) آیه ۶۳.

------------------ صفحه ۱۸۴

پاسخ

صفات و روحیات بد و نیک انسان، غالباً از خلال کارهای جزئی او آشـکار می شود. چه بسا نحوه سـیگار کشیدن شخصی، کیفیت امضای فردی، نمایانگر روحیات او می باشـد ;از این جهت، قرآن مجیـد می خواهد با روحیات بد، با بروز نخستین جوانه آن مبارزه کند و هرگز نباید نسبت به این نوع کارهای جزئی با دیده بی اعتنایی بنگریم، زیرا چه بسا کار جزئی و کوچک، نشان دهنده کانون فساد در درون می باشـد که به این شـکل جوانه می زند. جوش ها و یا دمل های کوچکی که در اطراف بدن نمایان می گردند، هر چنـد جزئی و کوچکنـد، امّا همین ها از نظر یک پزشک، نشان دهنـده چرک های عظیم درونی است که در میان خون، لانه گزیده اند و خود را از این طریق نشان می دهند. صفحه ۱۸۵

۱۸-نعمت های آشکار و پنهان خداوند

۱۸-نعمت های آشکار و پنهان خداوند

۲۰. (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّمواتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمُهُ ظاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النّاسِ مَنْ یُجَادِلُ فِی اللّهِ بِغَیْرِ عِلْم وَلا هُدیً وَلا کِتاب مُنِیر «;)آیا نمی بینید که خداوند آنچه را در آسـمان ها و زمین است، برای شـما مسـخر کرده است و نعمت های ظاهری و باطنی خود را درباره شـما کامل گردانیـده، ولی گروهی از مردم] با این نشانه های بارز توحید[ندانسـته و بی دلیل و بدون کتاب روشنگر، درباره خدا سخن می گویند.» ۲۱.(وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنا عَلَیْهِ آباءَنَا أَوَ لَوْ کَانَ الشَّیْطانُ یَدْعُوهُمْ إِلَی عَذابِ السَّعِیرِ «;)وقتی به آنـان گفته می شود از آنچه]آیینی که[خداونـد فرسـتاده است، پیروی نماییـد! می

گویند: بلکه آنچه که]روشی که[نیاکان خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم. آیا]صحیح است[هر چند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان دعوت کند.»

------------------ صفحه ۱۸۶

۲۲. (وَمَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی وَإِلَی اللّهِ عَاقِبَهُ الأُمُورِ «؛)هرکس خود را ـ در حالی که نیکوکار باشد ـ تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ در زده و فرجام کارها به سوی خداست.» ۲۳. (وَمَنْ کَفَرَ فَلا یَحزُنْکَ کُفْرُهُ إِلَیْنا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ «؛)و هر کس کفر ورزد، نباید کفر او تو را غمگین سازد. بازگشت آنان به سوی ماست. آنان را (از نتایج) کارهای خود آگاه می سازیم. خداوند از آنچه در دل هاست آگاه است.» ۲۴. (نُمَتِّعُهُمْ قَلِیلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَی عَذاب غَلِیظ «؛)آنان را از زندگی کوتاه بهره مند می نماییم، سپس دچار عذاب سخت می سازیم.» مطالعه و بررسی هر برگی از برگ های بی شمار کتاب آفرینش، این نکته را روشن و ثابت می کند که هر موجودی در جهان خلقت برای هدفی که مایه تکامل اوست آفریده شده است و هر موجودی با شتاب وحرکت خاصی، گام در جهت تکامل خود برمی دارد. داشتن هدف در گرو این نیست که موجود متحرك، دارای شعور و اراده و احساس لذت و توجه به هدف و استکمال داشته باشد، بلکه با سبر و تقسیم دقیقی می توان ثابت نمود که علم و شعور یا احساس لذت در داشتن هدف دخالت ندارد. تنها انسان است که از این طریق، هدف خود را تعیین می کند و با علم و اراده و احساس لذت و توجه به هدف به سوی هدف گام برمی دارد.

------------------ صفحه ۱۸۷

آنچه در داشتن هدف، دخالت اساسی دارد، این است که موجودی، خواه از طریق اراده و احساس و خواه از طریق نیروی طبیعی، متوجه هدفی گردد که برای او کمال محسوب شود و این شرط در سراسر موجودات جهان حتی در جمادات و نباتات و...وجود دارد ؛به عبارت روشن تر، مناط هدف گیری و هدف خواهی این است که موجود متحول و متکامل در جهت معینی که برای آن کمال است گام بردارد و تمام فعالیت های طبیعی و ارادی او مقدمه رسیدن به کمال شمرده شود و هدف به این معنا در سراسر جهان، اعم از جماد و گیاه وجاندار وجود دارد و این جاست که می گوییم: تکامل هر موجودی هدف آفرینش است. قرآن مجید بر وجود هدف در سراسر جهان آفرینش تصریح کرده و می فرماید: (الَّذِینَ ... وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاواتِ وَالأَرْضِ رَبَّنا مَا خَلَقْتَ هذا بَاطِلًا(؛)۱) «کسانی که در آفرینش آسمان ها و زمین به تفکر پرداخته و می گویند: پروردگارا! کاخ عظیم خلقت را بی هدف نیافریده ای». هدف نهایی

در یک کارخانه عظیم ریسندگی و یا بافندگی و یا مؤسسه پتروشیمی و پالایشگاه های نفت، دستگاه های مختلفی کار می کنند. هر ماشینی برای خود کار ویژه ای انجام می دهد، ولی هنگامی که محصول کارخانه را برای فروش به بازار عرضه می دارند، معلوم می شود که فعالیت های ده ها ماشین و آلات و

----

۱ . آل عمران(۳) آیه ۱۹۱.

------------------ صفحه ۱۸۸

دستگاه های مختلف، مقدمه تولید محصول خاص بوده است. هر چند هر دستگاه و ماشینی در ظاهر برای خود وظیفه خاصی را تعقیب می کرد، امّا مجموع این کارها و هدف های جزئی، مقدمه پیدایش هدف عالی و بالاتر بوده است. با توجه به این مثال، وضع جهان خلقت به روشنی معلوم می گردد، زیرا هر یک از موجودات آسمانی و زمینی، از نبات وجاندار، از ستاره و ماه برای خویش هدفی دارند، امّا مجموع این هدف های جزئی، مقدمه یک هدف کلی و آن استقرار حیات در روی زمین و پیدایش انسان

کامل است. این اندیشه، مولود تکبر وخودخواهی انسان نیست که خود را مدار جهان و عالم خلقت را مقدمه هستی خویش بداند، بلکه حقیقتی است که انسان آن را با بررسی های خاصی لمس می کند. قرآن و تسخیر فضا

مفسران عالی قدر اسلام، این آیه و مانند آنها را چنین معرفی کرده اند که خداوند، آسمان ها و زمین را برای بشر تسخیر کرد، یعنی آنها را برای سود بردن بشر آفریده است و این مطلب از تمام آیه های زیر استفاده می شود: ۱.(سَخَّرَ لَکُمُ الأَنْهارَ(;)۱) «چشمه ها را برای شما تسخیر کرد.» ۲.(اللّهُ الَّذِی سَخَّرَ لَکُمُ الْبَحْرَ(;)۲) «خداوند که دریا را برای سود بردن شما مسخر ساخت.»

---

۱ . ابراهیم(۱۴) آیه ۳۲. ۲ . جاثیه(۴۵) آیه ۱۲.

-------------------- صفحه ۱۸۹

۳.(وَسَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ(;)۱) «آفریدگاری که شب و روز و آفتاب و ماه را برای انتفاع شما آفرید.» شاهد گفتار آنها این است که در این آیه ها خداوند خود را مسخر (با کسره) معرفی کرده است و منظور از تسخیر به گواه «لام» (لکم) سود بردن بشر می باشد و این معنا با مسأله تسخیر فضا، که روزی بشر به کرات آسمانی دست می یابد، تفاوت زیادی دارد و نمی توان گفت: قرآن از این قدرت عظیم به طور غیب خبر داده است. تسخیر فضا، پدیده تازه ای است که بشر در عصر حاضر با آن رو به رو شده است و پس از به هم آمیختن صنعت و جسارت، آرزوی افسانه ای او جامه هستی به خود پوشید و فضانوردان در تیرماه ۱۳۴۸ گام بر ماه نهادند و انسان خاکی با صرف مبلغ سرسام آوری در حدود ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰(دویست هزار میلیون تومان) به کمک سیصد هزار تکنیسین، مهندس، دانشمند، کارشناس و کارگر توانست گوشه بس کوچکی از فضا را تسخیر کند، و پرچم قدرت خویش را بر بلندی های آن نصب نماید. این که گفته شد گوشه بس کوچکی، برای این است که از نظر مقیاس های فلکی، ماه عضو وابسته و تقریباً چسبیده به کره زمین است و نور ماه به فاصله یک ثانیه و نیم به زمین می رسد و با توجه به عظمت جهان بالا، این فاصله، بسیار کم و ناچیز است. نکته شایان توجه، این جاست که برای نخستین بار، تنها فضانوردان امریکا یا شوروی نبودند که درهای آسمان ها را به روی بشر گشودند و راه

---

۱ . نحل(۱۶) آیه ۱۲.

-------------------- صفحه ۱۹۰

تسخیر دیگر کرات را در نظر آنان جلوه دادند یا به عبارت صحیح تر، این چند صد هزار مهندس و تکنیسین نبودند که با علوم و دانش های خویش به فضانوردان توان بخشیدند که این طرح را اجرا کنند و از این راه، نام و نشان و افتخاری برای خود کسب نمایند ;آنان نخستین پیروان این راه نبودند، بلکه نخستین گروهی که درهای آسمان ها را به روی بشر گشود، انبیا و پیامبران آسمانی بودند و قرآن مجید، کتاب آسمانی ما، از تسلط آنان بر فضا و آسمان ها گزارش داده است. در قدرت سلیمان ، همین بس که باد به فرمان او حرکت می کرد و راهی را که مراکب آن روز در ظرف یک ماه می پیمودند، وی در نیم روز طی می کرد و در ظرف یک روز، مسافت دو ماه را می پیمود. معمولاًـ کاروان ها با وسایل نقلیه آن روز، روزانه هشت فرسنگ راه می پیمود و در ظرف یک ماه ۲۴۰فرسنگ را طی می کرد و در ظرف دو ماه، مسافت ۴۸۰فرسنگ را زیر پا می نهاد. سلیمان بر اثر تسخیر مرکبی تندرو که خدا در اختیار او نهاده بود، می توانست مسافت ۴۸۰فرسنگ را در ظرف یک ماه در هوا بپیماید، ولی روشن نیست که صعود وی در فضا چقدر بود و تا چه اندازه از سطح زمین بالاـ می رفت. قرآن مجید این حقیقت را در آیه زیر بیان می کند: (وَلِسُلَیْمانَ الرِّیحَ غُدُوُها شَهْرٌ وَرَواحُهَا شَهْرٌ(;)۱) «باد را برای سلیمان مسخر ساختیم. مسیر آن در هر نیم روز، مسافت یک ماه بود.» باد که در تسخیر او بود، او وگروهی از همراهان او را حرکت می داد، به

---

۱ . سبأ(۳۴) آیه ۱۲.

صفحه ۱۹۱

هر نقطه ای که او مایل بود می برد، چنان که می فرماید: (وَلِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجْرِی بِأَمْرِهِ(؛)۱) یعنی باد وزنده مسخر سلیمان بود و به فرمان او حرکت می کرد. پس از سلیمان ، حضرت مسیح(علیه السلام) دومین شخصیت آسمانی است که درهای آسمان را به روی بشر گشود، آن جا که قرآن درباره وی می گوید: (وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ... بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ إِلَیْهِ(؛)۲) «او را نکشتند و به دار نیاویختند، بلکه برای آنان مشتبه شد...بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد.» گروهی از مفسران، جمله (بل رفعه اللّه) را چنین تفسیر می کنند که او را از این کره خاکی بالا برده و در دیگر کرات آسمانی جای داد ؛ولی از همه روشن تر معراج و سیر جسمانی و روحانی پیامبر خاتم است که در قرآن در سوره های «اسراء» و «النجم» آمده است و از سیر او در عوالم بالاـ به صراحت کامل خبر داده است.(۳) خلاصه، پیامبران نخستین کسانی بودند که درهای آسمان ها را از طریق اعجاز به روی بشر گشوده و امکان عقلی آن را عملاًـ ثابت کرده اند. در قرآن مجید از برخی از آیات می توان امکان تسخیر کرات بالا را استفاده کرد، ولی استفاده این مطلب نیاز به لطف قریحه دارد.

---

۱ . انبیاء(۲۱) آیه ۸۱. ۲ . نساء(۴) آیات ۱۵۷ـ ۱۵۸. ۳ . ر.ک: اسراء(۱۷) آیه ۱ و نجم (۵۳) آیات ۱۳ـ ۱۸.

صفحه ۱۹۲

بیان مطلب

شکی نیست که نیروی روحی و فکری بشر از روزی که گام به پهنه هستی نهاده رو به تکامل است. روزی نمی گذرد، مگر این که قدم های برجسته ای به سوی تکامل و به منظور کشف رازهای نهفته در عالم آفرینش برمی دارد ؛از این رو، هیچ گونه بعید نیست روزی فرا رسد که انسان، با نیرو و قدرت خدادادی، دامنه زندگی خود را در کرات آسمانی نیز پهن کند. آیاتی که در قرآن کریم، درباره مسخر نمودن زمین و آسمان برای بشر وارد شده است، شاید خالی از اشاره به این مطلب نباشد، زیرا درست است که خورشید و ماه و آنچه در آسمان هاست، اگر چه از روز اوّل برای بشر مسخر و رام شده اند، ولی تسخیر یا بهره برداری از این تسخیر نیز درجاتی دارد که کامل تر آن، این است که مهد زندگی گردند. اینک پاره ای از آیاتی که در این باره نازل گردیده است: ۱. (وَسَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّماواتِ وَمَا فِی الأَرْضِ جَمِیعاً مِنْهُ إِنَّ فی ذَلِکَ لآیات لِقَوم یَتَفَکَّرُونَ(؛)۱) « آفریدگار جهان به نفع شماها (بشر) آنچه در آسمان ها و زمین است که تمام از آن اوست، رام و مسخر نموده است و این مطلب برای مردم متفکر، وسیله هدایت و ایمان است». ۲. (أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّماواتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وبَاطِنَةً(؛)۲)

---

۱ . جاثیه(۴۵) آیه ۱۳. ۲ . لقمان(۳۱) آیه ۲۰.

صفحه ۱۹۳

«آیا نمی بینید که خداوند آنچه را که در آسمان ها و زمین است، برای شما رام و تسخیر کرده است و نعمت های باطنی و ظاهری خود را به طور رایگان در اختیار شما گذارده است؟» ۳. (وَسَخَّرَ لَکُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ(؛)۱) «خورشید و ماه را برای شماها رام نمود.» و این جمله در قرآن در سوره های مختلفی وارد شده است. طبق این آیات، قرآن می فرماید: «ما آنچه در زمین است از روز اوّل در اختیار شما گذارده ایم»، در صورتی که منابع تحت الارضی یکجا و یک مرتبه، بشر بر آنها دست نیافته است، بلکه تدریجاً و در هر عصری، یک طبقه ممتاز تا حدودی از این دفاین آگاهی یافته و آن را استخراج کرده است. از این جا معلوم می شود، مقصود قرآن

از این که می فرمایـد: «ما آنچه در زمین است در اختیار بشـر نهاده ایم» آن نیست که تمام ذخایر زمین در اختیار تمام افراد بشـر قرار داده شـده است، زیرا بسیاری از این معـادن بـا مرور زمـان، کشف شـده و در هر قرن، یـک طبقه ممتاز، موفق به کشف منابع تحت الارضـی شـده انـد، بلکه مقصود، مجموع اجتمـاع بشـری است که در طول زمـان به وجود می آینـد، اگر چه بعضـی از آنها فقط به برخی از معـادن پی برده انـد و بعیـد نیست که در آینـده بشـر به کشف منابع تازه ای در زمین موفق گردد که در قرن حاضـر از آن، کوچـک ترین اطلاعـی در دست نیست ;بنـابراین چه مـانعی دارد، در عین این که سیارات از روز اوّل برای بشـر رام بود، ولی طبقه ممتازی از بشر در طول زمان استفاده بیشتری بنمایند و به کرات آسمانی دست یابند و آنچه قرآن فرموده (وَسَخَّرَ

---

۱ . ابراهیم(۱۴) آیه ۳۳.

---------------- صفحه ۱۹۴

لَکُمْ ما فِی السَّموات) به طور اتم و اکمل مصـداق پیـدا می کنـد. به علاوه در سوره الرحمن (آیه ۳۴) امکـان نفوذ در فضا با تکیه به قـدرت ها و اسـتفاده از نیروهای این جهان پیش بینی شـده، آن جا که می گوید: (یا مَعْشَـرَ الْجِنَّ وَالإِنْسِ إِنِ اسْـتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطـارِ السَّمَـاواتِ وَالأَرْضِ فَانْفُـذُوا لا تَنْفُـذُونَ إِلاّ بِسُـلْطان «;)ای گروه جنیان و انسـیان اگر می توانیـد از اقطار آسـمان ها و زمین به خارج رخنه کنید، پس بکنید]ولی[جز با]به دست آوردن[تسلّطی رخنه نمی کنید.» همان طور که در ادبیات می خوانیم استثنای از «نفی»، «اثبات» است ;در این آیه، نخست نفی قدرت انسان از نفوذ در فضا می کند و سپس با اسـتثنای (إِلاّ بسـلطان) اثبات می کند که این کار با استفاده از قدرت ها امکان پذیر است.(۱) نعمت های ظاهری و باطنی چیست؟

نعمت هـای ظاهری عبارتنـد از موجـوداتی که بـا قـوای حسـی و ظـاهری درک شونـد و به عبـارت روشن تر به موجودات مـادی و نمودهای طبیعی، نعمت های ظاهری می گویند، ولی منظور از نعمت باطنی، همان امور معنوی است که اساس زندگی صـحیح بشـر روی آن استوار است، مانند خرد و هوش، حتی

---

۱ . در این جـا تعبیر «نفوذ» بسیار جـالب است، هم از تعبیر «تسـخیر فضا» واقع بینانه تر است و هم حکایت از وجود موانع مختلف بر سر این راه می کنـد، زیرا تعبیر به نفوذ معمولاًـ آن جـا مطرح است که موانعی در کار باشـد و این موانع به گونه ای باشـد که تنها با قدرت و قوت از او برداشته شود.

---------------- صفحه ۱۹۵

می توان شـرایع آسـمانی و برنـامه هـای پیامبران را نیز جزء نعمت های باطنی شـمرد. از این بیان، معنای آیه که می فرمایـد: (وَأَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرهً وَبَاطِنَهً) روشن گردید، یعنی او بشر را غرق نعمت کرده و همه نوع نعمت در اختیار او نهاده است. جهان آفرینش طوری آفریـده شـده که بسیاری از موجودات جهان خدمتگزار بشـر بوده و قسـمتی را نیز خود او اسـتخدام نموده و از آنها بهره می کشـد. ولی انسـان با این همه قـدرت و نیرو، با این همه دانش و بینش، به قسـمتی از نعمت های مادی و معنوی پی برده، امّا قسـمت زیادی از اسـرار آفرینش هنوز برای او روشن نشـده است. چه بسا تا پایان دوران عمر بشـر، قسـمت مهمی از آنها که وسایل حیات و زنـدگی به شـمار می روند، برای او مکشوف نشود، زیرا نعمت هایی که همیشه ملازم با ماست و هرگز از ما جدا نمی شود، به طور مسلم مـورد غفلت قرار گرفته و در افق فکر و تصور مـا نمی آینـد. آری نعمـتی که گـاهی هست و گـاهی نیست، چون فقـدان آن، عکس العمل مخصوصـی در ما می گذارد، از این نظر، پیوسته مدّ نظر بوده و کمتر مورد بی توجهی قرار می گیرد، ولی نعمت های ملازم که همیشه بـا انسـان هست، چـون بـا چنین عکس العملی روبه رو نیست، از این جهت مورد توجه قرار نمی گیرد. یـک مثال روشن: اگر انسان، یک سلسله امواج صوتی را از آغاز زنـدگی تا پایان عمر، بـدون کوچکترین وقفه ای بشـنود، ممکن است اصـلاً

وجود آن را

------------------- صفحه ۱۹۶

تشخیص ندهد و در صورتی می تواند آن را تشخیص بدهد که لااقل لحظه ای توقف در آن پیدا شود. بر این اساس، چه بسا احتمال می دهیم که بسیاری از نعمت های الهی، بسان همان اصوات ممتدی باشند که از روز نخستین با ما همراه بوده و تا پایان زندگی نیز با ما همراه خواهند بود، در این صورت، این گونه مواهب هرگز مورد توجه قرار نخواهد گرفت. ولی شایسته یک چنین انعام بزرگ چیست؟ جز این است که در برابر پدید آرنده این نعمت، سپاسگزار باشیم و شایستگی خویش را ثابت کنیم، ولی متأسفانه برخی از مردم به جای شکر و سپاس، راه کفر ورزیده و درباره خدا و وحدانیت او به سفسطه و مغالطه و مجادله بر می خیزند، چنان که می فرماید: (وَمِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلا هُدىً وَلا كِتابٍ مُنِير). بشر در برابر آیات یگانگی خداوند بر دو گروهند: گروهی، آیات وحدانیت او را نادیده گرفته و بر اثر تعصب کور و کر، از روش نیاکان پیروی می کنند، هر چند سرانجام چنین پیروی، آتش دوزخ باشد، چنان که می فرماید: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّه...). در برابر آنان، گروه دیگر، آیات وحدانیت و نعمت های سرشار او را به دقت بررسی کرده و با تمام قوا به سوی او متوجه می گردند و در برابر او تسلیم می شوند؛ چنین افرادی به قلعه رصین و دژ استواری پناه برده و به دستاویز محکم و ریسمان ناگسستنی چنگ زده و در ظل عنایات خدای بزرگ جهان قرار گرفته اند ؛چنان که می فرماید: (وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللّه...). کفر و ضلالت هر کسی، فقط به زیان خود او تمام می شود و هر فردی

------------------- صفحه ۱۹۷

در جهان دیگر به نتایج اعمال خود می رسد و پیامبر الهی که پیام رسانی بیش نیست، نباید از انحراف ها و روگردانی ها ناراحت گردد، چنان که می فرماید: (وَمَنْ كَفَرَ فَلا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ...). از این افراد منکر، چند روزی غرق لذت و نعمت می باشند، نباید تصور کرد که این وضع برای آنان دایمی و پیوسته است، بلکه این نعمت ها از آنان سلب می گردد، همگی تحویل دستگاه الهی می شوند، چنان که می فرماید: (نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذابٍ غَلِيظ).

------------------- صفحه ۱۹۸ ------------------- صفحه ۱۹۹

۱۹–روح بت پرستی

۱۹–روح بت پرستی

۲۵. (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّهُ قُلِ الحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ «؛)اگر از آنها (بت پرستان) بپرسی که آسمان و زمین را چه کسی آفرید، می گویند: خدا. بگو: ستایش مخصوص خداست، ولی بیشتر آنها نمی دانند.» ۲۶. (لِلّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ إِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الحَمِيدُ «؛)برای خداست آنچه در آسمان ها و زمین است. به راستی خدا بی نیاز و ستوده است.» اعتقاد به خدای جهان، سازنده نظام هستی، اصیل ترین و کهن ترین فکری است که در میان بشر به وجود آمده، ولی سرچشمه این فکر چیست و چگونه به وجود آمده است؟ مادی و الهی در این باره اختلاف دارند.

------------------- صفحه ۲۰۰

نظریه مادی ها در پیدایش بت پرستی

مادی ها می گویند: انسان در اعصار گذشته با بدن ناتوان در برابر امواجی از بلاها و حوادث خطرناک، قرار می گرفت. بادهای شدید، طوفان های ویرانگر، سیل های سهمگین، زمین لرزه های مخرب، شعله های کوه آسای آتش فشانی ها، روشنایی خیره کننده برق ها، نعره مهیب رعدها، قحطی ها و خشک سالی های جانکاه و...همگی دهان باز کرده و می خواستند این موجود ناتوان را

ببلعنـد. نـاتوانی او در برابر این عوامـلِ نـابود کننـده، او را بر آن داشت به موجـود نیرومنـدتر از خود پنـاه برد، از این نظر، گـاهی به موجـودات آسـمانی و اجرام کیهـانی که برتری محسوسـی داشـتند و از تیررس این حـوادث که وجود او را تهدیـد می کردنـد فراتر بودند، پناه می برد. گاهی روح بلند پرواز او به این حد قانع نمی شد و به موجودات دور از حس و فکر از قبیل «ارباب انواع» فرشـته و جن و پری متوجه می شود و روی علاـقه ای که به آنهـا داشت، صورت های خیالی آنها را با تراشـیدن بت ها و سـنگ ها مجسـم می ساخت و آنها را به جای خـدای و یا خدایان واقعی می پرستید. خلاصه، ترس بشـر از علل خصـمانه، طبیعت او را واداشت که به موجودات برتری پنـاه ببرد و نام او را خـدا بگـذارد و اعتقاد به موجود بالاتر، علتی جز ترس و وحشت از آفات و بلاها علت دیگری نداشت و اگر چنین عللی در کار نبود، هرگز اندیشه خدا به مغز او راه نمی یافت. نظر خدا پرستان

این گفتار مادی هاست و آنان در این طرح، حق و باطل را به هم

---------------- صفحه ۲۰۱

آمیخته اند. در این که بشـر، پاره ای از این موجودات را می پرستد سخنی نیست، ولی علت توجه او به یک مبدأ، ترس و وحشت او نبوده است، بلکه علت توجه، این بود که در درون خود، یک نوع جـذبه و کشـش باطنی نسـبت به جهان دیگر احساس می کرد، به عبـارت دیگر، تقاضا و نـدای فطرت بود که او را در تمام احوال، خصوصاً در شدایـد به یک قـدرت مافوق متوجه می ساخت، گویا مسأله مـذهب و اعتقاد به خـدای جهان با وجود آدمی سرشـته شده. خلاصه عقیده به خدای جهان، معلول حس مذهبی انسان اسـت که امروز دانشـمندان روان شـناس، آن را چهارمین حس بشـر دانسـته انـد و با دلایل روشن، فطری و نهادی بودن توجه به خدا را بر نبوت رسانیده اند.(۱) برای توجه به خـدا علاـوه بر فطری بودن موضوع خداشناسـی، علت دیگری در کار است و آن مشاهـده نظام خلقت که انسـان را به وجود نظم دهنـده ای رهبری می کنـد که اعتقـاد به او با وجودش سرشـته شـده است. گواه روشن بر این که اعتقاد انسان به خداونـد، زاییـده ترس و خوف و مولود نیازمنـدی های مادی او نیست، این است که اگر بشـر در بهشت برین که در آن جـا اثری از گرسـنگی و تشـنگی و دیگر عوامل مهلک و نابود کننـده نیست، چشم به جهان می گشود، باز حس کنجکاوی وی آرام نمی گرفت و بنابراین اصل مسـلم که هر دستگاه منظمی به نظم دهنده ای و هر اثری به مؤثری نیاز دارد از خود سؤال می کرد: پدید آورنده این نظام کیست؟ و اگر در آن محیط، کوچک ترین نیازی به خدا نداشت، باز حس کنجکاوی وی، او را به

----

۱ . نگارنده در کتاب راه خداشناسی در خصوص نهادی بودن حس خداشناسی به طور مبسوط سخن گفته است.

---------------- صفحه ۲۰۲

سوی آفریـدگار آن نظام، رهبری می نمود. بشـر موجودی نیست به ظاهر هستی بنگرد و از علت و پدید آورنده آن، تحقیق ننماید و در کنار سـفره سـعادت بنشیند و تمام اسـباب رفاه برای او فراهم گردد و از تحقیق و تحری درباره قـدرتی که این سـفره را گسترده است خودداری نمایـد. حسن کنجکاوی است که آدمی را به سوی حقایق و سرچشـمه آنها یعنی خداونـد سـبحان سوق می دهد و بر عطش او در کسب آگـاهی عمیق تر و بیشتر می افزایـد ;بر همین اساس، کمتر کسـی پیش از نهضت مادیگری در غرب، آفریـدگار جهان را انکار می کرد. بنابراین، عقیده بشـر به آفریدگار جهان، در درجه اوّل، معلول فطرت و سپس معلول حس کنجکاوی اوست از علـل حوادث و موجودات جهـان ;آیه هـای مورد بحث، علاـوه بر این که از یک مطلب علمی دقیق(بت ها به عقیـده بت پرسـتان معبودند، نه خالق) پرده برداشـته که شـرح آن را در زیر می خوانید، حقیقت دیگری(وجود صانع یک امر مسـلم بت پرسـتان بود) را نیز بیان کرده است. بت ها معبود بودند نه خالق

انسـان به عللی به سوی جهـان مافوق طبیعت کشـیده می شود، ولی به جای این که او را بپرسـتد و به جای این که در برابر خداونـد، خاضع گردد، در مقابل آفریده هایی، مانند خود خضوع می کرد. توجه آنان به بتان، بیشتر برای این بود که خداوند را دور از حس

------------------ صفحه ۲۰۳

می دیدند ;از این نظر با خود فکر می کردند که توجه به موجود دور از حس و عبادت مبدئی که از افق دید ما بیرون است بی ثمر می باشد، ناچار باید محسوس را عبادت کرد که توجه و پرستش آن، پرستش خداوند حساب شود و یا لااقل، شفع وواسطه میان آنها وآفریدگار جهان گردد ;بنابراین آنان هرگز بت ها را خدا و آفریدگار زمین و آسمان نمی دانستند و خالقیت را از شؤون خدا و از صفات منحصر به او می شمردند و لذا هر موقع از آنان سؤال می شد و به آنان گفته می شد: (مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرض ;) «آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است». (لَيَقُولُنَّ اللّهُ «;)خدا آفریده است». قرآن در این موقع، مطابق اعتراف آنان، محکومیت آنها را صادر می کند و می فرماید: اگر واقعاً خالق جهان اوست، پس چرا دیگری را می پرستید ;و به پیامبر دستور می دهد که بگوید:«الحَمْدُ للّهِ» ستایش و پرستش از آن خداست. شعب بت پرستی در جهان، بیرون از حد و شمار است، از میان فرقه های آن، صابی ها، برهمائی ها و بودائیان و بت پرستان شبه جزیره عربستان از برجستگی بیشتری برخوردارند و تمام این فرق، بتان خود را معبود لایق ستایش و شفیع و مقرب می دانستند، نه خالق زمین و آسمان ;گروهی گام فراتر نهاده و آنها را مدبر جهان می دانستند و بت پرستان شبه جزیره به این مطلب نیز معتقد بودند. بت پرستی در شبه جزیره

عرب های پیشین، مانند قوم عاد و ثمود به طور مسلم، بت پرست بودند و به وسیله بلاهای مخصوصی هلاک شدند، ولی از زمانی که ابراهیم با هاجر و اسماعیل در مکه فرود آمدند و سکونت گزیدند، دین توحید و یکتاپرستی در

------------------ صفحه ۲۰۴

آن نقطه منتشر بود تا آن که یکی از فرزندان اسماعیل به نام «عمرو بن لحی» حکومت مکه را در دست گرفت و پس از مدتی، سخت بیمار شد و برای معالجه به سرزمین شام رفت. مشاهده کرد که آنان اشکال اجرام کیهانی و تمثال های شخصیت های بشری را می پرستند و معتقدند که بر اثر عبادتِ این اشکال و تمثال ها، خود اجرام و روح آنها، آنان را یاری می نمایند. وی این مطلب را پسندید و از آنها تقاضای بت کرد و آنان بت «هبل»و بت هایی به نام «اساف» و «نائله» را که به صورت دو جوان زیبا یا به شکل زن و شوهر بود، به وی دادند و او آنها را در خانه خدا (کعبه) جای داد و مردم را به عبادت آنها دعوت کرد و این دعوت، که با روح جهل ونادانی بشر توأم و با روح خضوع در برابر نیروی مافوق کاملاً وفق می داد، رواج کامل پیدا کرد. روزی که پیامبر مبعوث شد، عقیده آنان این بود که بتان معبودند نه خالق، شفیع و مقربند، نه آفریدگار جهان و لذا قرآن در رد آنان چنین می گوید: «این بتان مانند شما بندگانند و این بت ها نه شما را می توانند یاری کنند و نه خود را»(۱) و در آیه دوم مورد بحث در پاسخ آنها چنین می گوید: (لِلّهِ مَا فِی السَّماواتِ وَالأَرْضِ «;)آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن خداست.» او شایسته پرستش است، یعنی این اجرام آسمانی و زمینی بسان شما مخلوقند و بر شما برتری ندارند و پرستش آنها باعث تقرب نیست. این حقیقت، که بت ها معبود بودند، نه خالق، در قرآن در سوره های عنکبوت (آیه ۱۶) و زخرف(آیه ۸۷) و زمر(آیه ۳۸) نیز وارد گردیده است.

----

۱ . اعراف(۷) آیه ۱۹۴ و ۱۹۷.

------------------ صفحه ۲۰۵

۲۰-علم و قدرت بی پایان

۲۰-علم و قدرت بی پایان

۲۷.(وَلَوْ أَنّما فِی الأَرْضِ مِنْ شَجَرَة أَقْلامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُر مَا نَفِدَتْ كَلِماتُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ «;)و اگر آنچه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا و آب هفت دریای دیگر به یاری آید (و نویسندگان معلومات و مخلوقات خدا را بنویسند)

کلمات خدا تمام نمی شود. قطعاً خداست که شکست ناپذیر حکیم است.» ۲۸. (مَا خَلْقُکُمْ وَلَا بَعْثُکُمْ إِلّا کَنَفْس واحِدَهٔ إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بَصیرٌ «؛)آفریدن و زنده کردن همه شما (از نظر سهولت) همانند خلقت و زنده کردن یک تن است. خداوند شنوا و بیناست.» وسعت و عظمت خیره کننـده جهان آفرینش، بیش از آن است که بشـر بتوانـد به درک آنها موفق گردد. رموز و اسـرار پیچیـده پدیده های طبیعی، بالاتر از آن است که دانشمندان جهان بر آنها احاطه یابند. هنوز بشر نتوانسته است که

------------------ صفحه ۲۰۶

به رموز یک سلول احاطه پیـدا کند. او هنوز به بسیاری از اسرار وجود خود پی نبرده است، همچنان وجود او مجموعه سـراپا راز و ابهام است. آگاهی های او با همه پیشـرفتی که کرده است، محدود به کره خاکی و قسـمتی بالاتر از آن است، در صورتی که محیط زندگی و تمام سیارات منظومه شمسی و اقمار آن در برابر عظمت خیره کننده جهان آفرینش، بسیار بسیار ناچیز است. ما در جهانی به سر می بریم که صـدها هزار کهکشان دارد و منظومه شمسـی ما با تمام اقمار و سیاراتش جزء کوچک یکی از کهکشان هاست. این جهان سـحابی هایی دارد که به صورت قطعه ابری دیده می شوند، ولی همین قطعه ابر، حتی در تلسـکوپ های کوچک به انبوه ستارگانی تبـدیل می شود و یکی از این سـحابی ها را که قریب نهصد هزار سال نوری از ما فاصـله دارد و عرض آن برابر با ۴۵هزار سال نوری است، سـحابی عظیم «اندرومدا»(۱) می نامنـد، این سـحابی تنها دارای چندین میلیون خورشـید است.(۲) ستارگانی مانند دانه های برف، فاصـله بین ما و این سـحابی را پوشانیده است. درک وسعت جهان هستی و قوانین و رموز عالم آفرینش از گنجایش عقل بشـری، بیرون است. او همین انـدازه می دانـد میلیاردها جانـدار دریایی و زمینی و بیلیون ها گل وگلبرگ و نبات، نمونه بسـیار بسیار کوچکی از اقیانوس عظیم جهان خلقت است. بهترین وروشن ترین جمله برای معرفی این اقیانوس عظیم بی کرانه، همان جمله ای است که آیه مورد بحث آن را آورده و می فرماید: (وَلَوْ أَنَّمَا فِی الأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٔ أَقْلامٌ ؛...)اگر تمام درختان روی

----

۱. ANDROMEDA. ۲. نجوم برای همه.

------------------ صفحه ۲۰۷

زمیـن، قلـم شـود و دریاهـای روی زمیـن به کمـک هفت(۱) دریـای دیگر برای نوشـتن کلمـات خـدا مرکـب گردد هرگز کلمـات (مخلوقات) تمام نمی شود، یعنی این قلم ها می شکند و آن مرکب ها تا آخرین قطره تمام می شود و شـرح اسرار مخلوقات و رموز جهان آفرینش و شماره آنها پایان نمی پذیرد. جمله (مَا نَفِدَتْ کَلِماتُ اللّهِ)بهترین جمله ای است که می تواند این حقیقت را مجسم سازد و هیچ رقم ریاضـی و لو هر اندازه بزرگ تر باشد، نمی تواند جای این جمله بنشیند. اگر می فرمود: شماره موجودات و اسرار جهان آفرینش به اندازه عددی است که یک میلیون صـفر همراه آن باشد، باز این جمله می رساند که شـماره آنها متناهی است، در صورتی که جمله (مَا نَفِـدَتْ کَلِماتُ اللّهِ ؛)کلمات خـدا تمام نمی شود» به صورت واضـح تری نامتناهی بودن آن را می رسانـد. این حقیقت را بار دیگر قرآن در سوره کهف یادآور شـده و فرموده است: (قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِـداداً لِکَلِماتِ رَبّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبّی وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً(؛)۲) یعنی اگر دریا مرکب گردد(و کلمات خدا را با آن بنویسند) آب دریا، پیش از آن که کلمات خداوند تمام گردد، پایان پذیرد». اگر طول زمانی را که جهان از بدو پیدایش تاکنون داشـته و در آینده نیز خواهد داشت و حوادث بی پایانی که روی خواهد داد در نظر بگیریم، عظمت این بیان روشن تر می شود.

----

۱. عدد هفت در عرب کنایه از تکثیر است و این اصطلاح در هفتاد نیز وارد شده است. ۲. کهف(۱۸) آیه ۱۰۹.

------------------ صفحه ۲۰۸

آیا موجودات جهان، کلام خداوند هستند؟

اگر به الفاظی که از دهان بیرون می آید «کلمه» می گوییم، از این نظر است که هر کدام، از سلسله حقایق خارجی مفاهیم ذهنی و تصورات عقلیِ متکلم حکایت می کنند ;بنابراین اگر چنین دلالتی از یک موجود خارجی برآید ;یعنی هر موجودی با نظام دقیق خود، دال و گواه به علم و قدرت بی پایان خالق خود باشد، در این صورت باید آن را «کلمه» گفت ;بر این اساس، موجودات جهان هستی کلمات خداوند بزرگ است، زیرا سازمان وجودی هر ممکن از قدرتی عظیم حکایت می نماید. سازمان پیچیده یک سلول، نظام شگفت انگیز جانداران، ساختمان زیبای گل ها، عظمت و بزرگی سحابی ها و کهکشان ها، جانداران بی شمار دریاها و سازمان مرموز هر انسانی، حاکی از عظمت و قدرت بی پایان اوست، گویا هر کدام با زبان تکوینی، از قدرت و علم و جمال و جلال او سخن می گویند. قرآن حضرت مسیح را «کلمهٔ اللّه» خوانده است: (إِنّما الْمَسِیحُ عِیسَی ابنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَکَلِمَتُهُ(;)(۱) «عیسی بن مریم پیامبر خدا و کلمه او است». امیرمؤمنان می فرماید: «یَقُولُ لِمَنْ أرادَ کَونهُ کُنْ فَیَکُونُ لا بِصَوت یَقْرَعُ وَلا بِنِداء یُسْمَعُ وَإِنَّما کَلامُهُ سُبْحانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ(;»۲)

---

۱ . نساء(۴) آیه ۱۷۱ و آل عمران(۳) آیات ۳۹ و ۴۵. ۲ . نهج البلاغه، خ۱۸۶.

---------------- صفحه ۲۰۹

یعنی این که می گویند: خداوند به موجودات می گوید باش، آنها فوراً موجود می شوند، نه به این معناست که در این میان، صدا و آهنگ در کار است، بلکه سخن خدا کار و عمل اوست. جایی که کوه و کاه یکی است

نخستین آیه مورد بحث، معرّفِ علم بی پایان خداوند است و آیه دیگر، یعنی آیه (مَا خَلْقُکُمْ وَلاـ بَعْثُکُمْ...) مبیّن قدرت بی پایان اوست.و معنای آیه این است که آفریدن تمام بشر و زنده کردن همه آنها از نظر سهولت و آسانی بسان آفریدن و زنده کردن یک تن از شماهاست و در حقیقت، منظور این است که سراسر جهان خلقت از کوچک و بزرگ، از زیاد و کم در برابر قدرت بی پایان او یکسان است و برای چنین قدرت بی پایانی که به هر ممکن می تواند در هر لحظه ای لباس وجود بپوشاند، مشکل و آسان مفهومی ندارد. این دو مفهوم در مورد کسانی صدق می کند که قدرت آنها محدود باشد. در چنین وضعی، حادثه ای که یک مقدمه لازم دارد، با کاری که با ده مقدمه درست می شود، فرق پیدا خواهد نمود و اوّلی آسان و دومی مشکل جلوه خواهد کرد; ولی درباره صانع توانایی که با اراده و مشیت خود به هر ممکن بخواهد وجود می بخشد، این دو سنخ کار، یکسان است، بنابراین خلق کردن و زنده کردن میلیاردها موجودات بسان آفریدن یک فرد و احیای یک تن است. این حقیقت به طور واضح در سخنان امیرمؤمنان چنین وارد شده است: «وَمَا الجَلیلُ وَاللَّطیفُ وَ الثَّقیلُ وَالخَفیفُ والْقَوِیُّ وَالضَّعیفُ

---------------- صفحه ۲۱۰

فِی خَلْقِهِ إِلاّ سَواءٌ(;۱) بزرگ و ریز، سنگین و سبک، نیرومند و ناتوان در برابر قدرت او یکسانند.» این آیه پاسخ کسانی بود که می گفتند: «خداوند ما را یک یک آفریده، چگونه به طور دسته جمعی زنده خواهد نمود.»

---

۱ . همان، خ۱۸۵. صفحه ۲۱۱

۲۱–نمونه های بارزی از علم و قدرت خدا

۲۱–نمونه های بارزی از علم و قدرت خدا

۲۹.(اَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ یُولِجُ الَّیْلَ فِی النَّهارِ وَیُولِجُ النَّهارَ فِی الَّیْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی إِلی أَجَل مُسَمّیً وَأَنَّ اللّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ «;)آیا ندیده ای که خداوند شب را در روز و روز را در شب وارد می کند]از یکی می کاهد و به دیگری می افزاید[و آفتاب

و ماه را رام کرده و هر کدام به مدت معینی به سیر خود ادامه می دهند. خداوند از اعمال شما آگاه است.» ۳۰. (ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ «؛)این]ها همه[دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند باطل است و خدا همان بلندمرتبه بزرگ است.» هدف این آیه ها چیست؟

آیات مورد بحث، دو هدف را تعقیب می کند:

------------------ صفحه ۲۱۲

۱. در بحث پیش، قرآن درباره علم و قدرت بی پایان آفریدگار جهان، سخن گفت و خداوند جهان را چنین معرفی کرد: او علم و قدرت بی پایانی دارد. اکنون به عنوان نمونه، بشر را به برخی از موجودات زمینی و کیهانی و حوادث طبیعی متوجه ساخته تا از طریق تدبر در آنها این حقیقت برای او محسوس و مشاهده گردد. ۲. چنان که در آغاز تفسیر سوره گفته شد، یکی از اهداف این سوره، مبارزه با شرک و بت پرستی است، به این معنا که بت ها نه تنها آفریدگار جهان نیستند، بلکه شایستگی کوچک ترین ستایش و بندگی را ندارند و خداوند است که شایسته ستایش است و این هدف با بیان نمونه های بارزی از علم و قدرت او عملی می گردد، زیرا یک فرد، با تفکّر در آیات و مخلوقات الهی می فهمد که شایسته ستایش، فقط و فقط، آن منبع قدرت و مرکز علم و کمال و جلال است، نه این بت های چوبی و فلزی که کوچک ترین قدرت دفاع و شعور و حس ندارند ؛از این رو قرآن کریم پس از بیان یک سلسله شواهد (اختلاف شب و روز، رام شدن ماه و خورشید...) در آیه سی ام چنین نتیجه می گیرد:(ذَلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ ؛)یعنی این مظاهر علم و قدرت از آنِ خدایی است که حق مطلق است، یعنی زوال و فنا ندارد، عاجز و ناتوان نیست وعلم و قدرتش محدود نمی باشد، پس شایسته پرستش اوست، نه غیر او که عاجز و ناتوانند و باطل و فناپذیر.

مظاهر قدرت و علم بی پایان

اختلاف شب و روز که در طول سال، پیوسته از یکی کاسته و به دیگری

------------------ صفحه ۲۱۳

افزوده می شود، یکی از بدایع نظام جهان آفرینش است و سرچشمه آن به طور مسلم، علم و قدرت عظیم و بی پایان است و از نظر علمی، عامل آن، حرکت زمین به دور خورشید و مایل بودن محور آن، نسبت به مدار آن است ؛اینک توضیح هر دو مطلب: الف) زمین در هر ۲۴ساعت یک بار به دور خود می گردد و علت پیدایش شب و روز همین گردش وضعی است، زیرا در پرتو حرکت، پیوسته نصف زمین یا کمی بیشتر، رو به آفتاب است و اشعه خورشید، آن را روشن و حالت روز را پدید می آورد و آن نصف کمتر، همیشه پشت به آفتاب و در سایه مخروطی شکلی فرو رفته و حالت شب را پدیدمی آورد ب) زمین در طی یک سال خورشیدی در مدار معینی به دور خورشید می گردد، ولی محور زمین (خط موهومی که از مرکز زمین گذشته و دو قطب شمال و جنوب را به هم وصل می کند) نسبت به مدار زمین (مسیر گردش زمین به دور آفتاب) عمودی نیست، بلکه زمین در زاویه ۲۳ درجه و ۲۷دقیقه ای قرار گرفته است و به همان نسبت، محور زمین به مدار آن انحراف دارد. دو نقطه، از اختلاف شب و روز، یعنی کوتاهی و بلندی مستثناست: یکی نقاط استوایی که شبانه روز در آن جا یکسان و تقریباً ۳۶۵ شب و روز دارند، دیگری مناطق قطبی که شب و روز در آن جا یکسان است، ولی هر موقع، در قطب شمال، روز باشد، در قطب جنوب، شب است وبالعکس و در غیر این نقاط، اختلاف شب و روز دایمی است و کوتاهی و بلندی آنها بر حسب دوری و نزدیکی آنها از خط استوا و قطب شمال و جنوب می باشد.

------------------ صفحه ۲۱۴

تأثیر اختلاف شب و روز در حفظ حیات

اختلاف شب و روز، اثر عمیقی در حفظ حیات و پرورش انواع گیاهان دارد، زیرا هر قدر از منطقه استوا به سوی «قطب» پیش می

رویم، تأثیر تابش آفتاب کمتر می گردد و با این حال، اگر مقدار شب و روز پیوسته یکسان باشد، مقدار حرارت لازم برای پرورش گیاهان در فصل بهار و تابستان به آنها نمی رسد، ولی با طولانی شدن روزها این مطلب جبران شده و حرارت لازم تأمین می گردد. شایان توجه این که این تغییر، به طور تدریجی (که برای نمو تدریجی گیاهان لازم است) صورت می گیرد، لذا هیچ گونه عکس العمل نامطلوبی، در حیات انسان و حیوانات و گیاهان ایجاد نمی کند، بلکه تدریجاً از یک مرحله وارد مرحله دیگری می شوند؛ روی یک چنین مصلحت می فرماید: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ یُولِجُ الَّیْلَ فِی النَّهارِ وَیُولِجُ النَّهارَ فِی الَّیْلِ «؛)آیا ندیده ای که خداوند، شب را در روز و روز را در شب وارد می کند.» تسخیر خورشید و ماه

آفتاب که کانون نور و کوره آتشینی است، حجم آن ۱،۳۳۰،۰۰۰ برابر کره مسکونی ماست، در حالی که زمین تقریباً پنجاه برابر ماه است ؛از این کوره درخشان، هر روز ۵۰،۰۰۰میلیون تن به حرارت و انرژی تبدیل می شود. باید وزن آن چقدر باشد که کاسته شدن عدد یاد شده، اثر محسوسی در آن نگذارد. درجه گرمای سطح خارجی خورشید تقریباً ۱۱۰،۰۰۰درجه

---------------- صفحه ۲۱۵

فارنهایت است، ولی حرارت مرکزی آن به هفتاد میلیون درجه فارنهایت تخمین زده می شود.(۱) ماه

در قدرت این موجود زیبا و درخشان، کافی است که هر شبانه روز دو مرتبه تولید جزر و مد می کند و از این طریق، باغ ها و اراضی زراعتی سواحل دریا سیراب می گردند. جزر و مد دریا در پاره ای از نقاط به شصت پا می رسد. قشر خاکی زمین، هر روز بر اثر جاذبه ماه، دو مرتبه چند اینچ کشیده می شود. این قدرت ماه است که آب دریاها را بالا می برد و زمین را با این صلابت و سختی خم می کند. منافعی که از طریق خورشید و ماه که خداوند آنها را به نفع انسان مهار نموده، عاید بشر می گردد، بیش از حد و شمار است و این فصل، گنجایش بسط و شرح این قسمت را ندارد و به طور قطع باید اذعان کرد که مهار نمودن این دو منبع قدرت، نشانه بارزی است که این جهان، آفریدگاری دارد دانا و توانا که علم و قدرت او بی پایان است. نکات:

۱) آیه های مورد بحث با تفاوت مختصری در سوره های حج طی آیه های ۶۱ـ ۶۲ نیز وارد گردیده است ؛

----

۱ . این واحد درجه حرارت از نام «فارنهایت» فیزیکدان آلمانی مبتکر این درجه بندی گرفته شده است. در میزان الحراره فارنهایت، نقطه یخ بستن آب، ۳۲ و نقطه به جوش آمدن آن، ۲۱۲ است.

---------------- صفحه ۲۱۶

۲) سیر و گردش خورشید و ماه مدت معینی دارد. هنگامی که این نظام شمسی به هم خورد، سیر و گردش آنها بسان اجسام آنان از بین می رود و این حقیقت در بسیاری از آیات به طور صریح گفته شده، از جمله این آیه: (مَا خَلَقَ اللّهُ السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا إلّا بِالْحَقِّ وَأَجَل مُسَمّی(؛)(۱) «خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق و تا هنگامی معین نیافریده است.» «اجل» در اصطلاح قرآن، همان مدت معینی است که برای حیات و استمرار و بقای موجودی در نظر گرفته شده و «مسمی» به معنای نامیده و معین شده، یعنی اجلی که خداوند برای آنها معین کرده است ؛بنابر محدودیتی که آفرینش منظومه شمسی و حرکت آفتاب و ماه دارد، در آیه مورد بحث می فرماید: (کُلٌّ یَجْرِی إِلَی أَجَل مُسَمّی «؛)همه آنها تا وقت معینی در حال جریان و گردش هستند». البته گردش خورشید در این آیه، منافاتی با مرکز بودن آن، نسبت به سیارات ندارد، زیرا آفتاب با حفظ این موقعیت، علاوه بر حرکت وضعی با مجموع سیارات و اقمار خود به سوی نقطه نامعلومی در سیر و گردش است و دانشمندان می گویند: مثل خورشید در حرکات دسته جمعی بسان مادری است که در یک بیابان غیر متناهی دست فرزندان خود را گرفته و بدون در نظر گرفتن پناهگاه معینی در حرکت و گردش باشد.

----

۱ . روم(۳۰) آیه ۸.

------------------ صفحه ۲۱۷

بنابراین، مقصود از ثبات خورشید، این است که وضع او با تمام سیاراتی که دور او می گردند، دگرگون نمی شود و پیوسته ثابت است و این، مانع از آن نیست که خود خورشید همراه آنها حرکت کند.

------------------ صفحه ۲۱۸ ------------------ صفحه ۲۱۹

۲۲-توحید استدلالی و فطری

۲۲-توحید استدلالی و فطری

۳۱. (أَلَمْ تَرَ أَنَّ الفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللّهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لآیات لِکُلِّ صَبّار شَکُور «؛)آیا نمی بینی که کشتی در]پرتو[نعمت خدا]باد[در دریا می گردد تا]خدا[دلایل توحید خود را به شما نشان دهد. در این باره برای هر فرد صبور و بردبار]که آماده است رنج مطالعه را تحمل کند[و شاکر و سپاسگزار]که در برابر حق خاضع باشد[نشانه های زیادی است.» ۳۲. (وَإِذَا غَشِیَهُمْ مَوْجٌ کَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمّا نَجّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا یَجْحَدُ بِآیاتِنَا إِلاّ کُلُّ خَتّار کَفُور «؛)و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد]خود[را برای او خالص گردانند، و]لی[چون نجاتشان داد و به خشکی رساند، برخی از آنان میانه رو هستند و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی کند.»

------------------ صفحه ۲۲۰

هدف این دو آیه، بیان دو سنخ از توحید است: یکی توحید استدلالی ؛دیگری توحید فطری. توحید استدلالی جز این نیست که از طریق تفکر و تدبر در آیات خدا و بالاخص در نظام بدیع خلقت به پدیدارنده انسان و جهان پی ببریم، زیرا تصادف کور و کر و یا بت های فلزی و چوبی و اجرام سماوی نمی توانند چنین جهان منظمی را به وجود آورد. توحید فطری بر اساس نادیده گرفتن برهان و استدلال عقلی، استوار است. در این قسمت، انسان ناخودآگاه به نقطه ای که آن را مرکز قدرت و علم می داند کشیده می شود، هر چند علت آن کشش روشن نباشد. در آیه های مورد بحث، هر دو سنخ از توحید بیان شده است. اینک بیان توحید استدلالی از مشاهده نظم در گردش کشتی ها در دریاها. نشانه توحید در گردش کشتی روی دریاها

کشتی های بادی بزرگی که کالاهای بازرگانی و یا ذخایر زیرزمینی را از نقطه ای به نقطه دیگر حمل می کنند، بزرگ ترین و کم خرج ترین وسیله نقلیه ای است که تاکنون بشر به آن دست یافته است. وزش باد بر روی آب های اقیانوس ها به قدری منظم است که اگر شدت یابد، باعث پیدایش طوفان ها می گردد و اگر کاهش پیدا کند، باعث رکود و تعطیل حرکت کشتی می شود. عوامل مختلفی از نظم و ترتیب، دست به دست هم داده تا این سیاحت را برای بشر به صورت یک امر دلپذیر و ممکن درآورده است که ما به سه عامل از آنها اشاره می کنیم:

------------------ صفحه ۲۲۱

۱. غالب قطعات کشتی از چوب و تخته است و وزن مخصوص آن، طوری است که با آن همه سنگینی، باز روی آنها قرار گرفته و در آب فرو نمی رود. ۲. آب های دریاها معمولاً گرفتار تلون حرارت های گوناگون زمین است، ولی آفرینش آب، طوری است که در حرارت و فشار معمولی به حالت بخار درنمی آید، بلکه در درجات زیادی از حرارت، هنوز به صورت مایع است و در مراتب خیلی بالاتر بخار می شود و اگر این ماده حیاتی در برابر تغییر حرارت زمین، تا این حد استقامت نداشت، زندگی برای بشر یک امر غیر ممکن و کشتیرانی در نقاط زیادی به صورت امر محالی در می آمد. مثلاًـ آمونیاک که وزن مولکولی آن، هفده است، در درجه سانتی گراد زیر صفر در حال بخار است. «هیدروژن سولفوریک» که وزن مولکولی آن «۳۴» است در پایین تر از ۵۹درجه

سانتی گراد زیر صفر هنوز بخار است، ولی آب که وزن مولکولی آن، هجده است، هنوز در قسمت هایی از حرارت فوق صفر باز به صورت مایع است. این جاست که انسان، انگشت حیرت به دندان گرفته و بی اختیار از مشاهده این نظم در برابر صانع مدبر این جهان، سرتعظیم فرود آورده و با دلی لبریز از ایمان و اعتقاد به وجود خدای واحد متوجه می گردد. ۳. وزش های منظم باد روی اقیانوس ها ;این رشته از بادها مانند دایه های مهربان و مادران علاقه مند، مصنوع بشر (کشتی) را در آغوش گرفته و آن را به مقصد می رساند، گویا جز این مأموریتی نداشته است. این اساس،

------------------ صفحه ۲۲۲

خداوند انسان را به یکی از مظاهر نظم و در عین حال، بزرگ ترین نعمت خود متوجه نموده و می فرماید: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِی...). باد مظهر لطف و خشم است

محیط زمین ما را موجود لطیفی به نام هوا که از گازهای گوناگونی تشکیل یافته فرا گرفته است، که از تموج و حرکت آن، باد تولید می گردد. این موجود نامرئی، گاهی مظهر لطف و عاطفه است، گاهی عامل خشم و غضب. این همان باد رحمت است که قرن ها به بشر در سفرهای دریایی خدمت کرده و با آغوش پر محبت، مراکب عظیم او را از دورترین نقطه، بی دریغ و رایگان به مقصد رسانیده است. این همان مظهر رحم و فضل الهی است که ابرهای پر از باران را از اقیانوس ها حرکت داده و به فلات ها و قاره های دور از آب روانه ساخته و پس از چندی مناظر مصفا، کشتزارهای سرسبز و باغ های پر طراوت به وجود می آورد(روم(۳۰) آیه ۴۸ـ ۵۰). ولی خدا نکند که این موجود نامرئی مظهر خشم و غضب گردد، طوفانی برپا می کند که شهرها و درخت ها و سنگ ها را از جای کنده و به دریا می ریزد و بر هیچ موجودی رحم نمی کند. خدا نکند که دریا طولانی گردد و بادهای خشمگین بر روی اقیانوس بوزد، آب های دریا را به ارتفاع صد متر بالا برده و امواج کوه پیکری، که هر مصنوع و موجودی در برابرش قرار گیرد درهم می کوبد، به وجود می آورد.(۱)

----

۱ . ر.ک: نگارنده، راه خداشناسی.

------------------ صفحه ۲۲۳

اکنون شما تماشاگر این صحنه در دریاها و اقیانوس ها هستی، آیا این نظم و ترتیب که یک هزارم آن در این جا گفته نشد، شما را به وجود یک ناظم، هدایت و رهبری نمی نماید؟ چطور نظم جزئی در یک موجود جزئی ما را به سازنده آن هدایت می کند و هرگز تصور نمی کنیم که خود به خود به وجود آمده و این نظم را پذیرفته است، ولی این نظم در سرتاسر اقیانوس ها از جهاتی که هم اکنون تشریح شد، ما را به صانع آن، هدایت نمی نماید؟ توحید فطری

نکته شایان توجه درباره توحید فطری، این که غالباً با توحید استدلالی مخلوط می شود، از آن جا که مسأله نیاز معلول به علت را امر فطری تصور کرده اند، از این نظر گفته اند: اعتقاد به وجود صانع از ناحیه هدایت معلول به علت، توحید فطری است، در صورتی که مسأله هدایت معلول به وجود علت، یک مسأله نظری قریب به ضروری است که بشر در طول زندگی از حوادث گوناگونی پی به چنین قانون کلی برده است و هرگز یک امری فطری نیست و امور فطری هرگز بر اساس تجربه و آزمایش و برهان و استدلال استوار نیست، بلکه توحید فطری ندای فطرت و توجه قهری باطن هر فردی به سوی آفریدگار یکتاست. گواه ما بر فطری بودن اعتقاد به وجود صانع، همان توجه جدّی بشر در طول حیات خود به صانع جهان است. بشر در تمام ادوار زندگی، پیوسته به نقطه ای متوجه بوده و معبودی اعم از حق و باطل می پرستید و چنین امر ممتدی ناچار باید ریشه فطری داشته باشد و الّا تا این حد پایدار

------------------ صفحه ۲۲۴

نمی مانـد. مظاهر این فطرت، همـان مواقعی است که بشـر بـا مشـکلات رو به رو شـده و تمـام اسـباب ظاهری از کار بیفتـد، علل و معلولات مادی نتواننـد مشـکل او را بگشایند، در چنین وضع، ناگهان پرده های غفلت و غرور کنار می رود و به صانع و پدید آرنده جهـان متوجه می گردد و یـا به عبـارت دیگر، نیروی فطرت، او را به سـمت نقطه ای مبهم و نامعلوم سوق داده و در انتظار کمک از آن نقطه می گردد. بهترین تشبیه برای مجسم ساختن توحیـد فطرت، همان حالت کودک است. او در نخستین روزهای تولد، مفهوم گرسـنگی و تشنگی را نمی داند و از وجود شیر و پستان که درد او را درمان می کند آگاهی ندارد، ولی مرتب با گریه های ممتد و جیغ هـای پیـاپی، دنبـال گمشـده است که هر وقت به آن می رسـد، فوراً آرام و قرار می گیرد. زمـانی که انسان در کشتی نشسـته و امواج آب، کشتی را بسـان پر کـاه از این سو به آن سو پرتـاب می کنـد، او در خود، پس از یـأس و نومیـدی، یک کشـش باطنی را درمی یابد که او را به نقطه ای سوق می دهد که انتظار دارد آن نقطه، گره از کار او باز کند. ممکن است این چنین شخص به ظاهر مادی و ملحد باشد، ولی در این حالت، او نیز بسان دیگران، یک حالت انتظار و توجه خاصی به یک نقطه مبهم و نامعلومی پیدا می کنـد و شاید خود او نیز نداند متوجه کجاست و در انتظار چه کسـی است، ولی کشـش باطنی و توجه خود را درمی یابد. البته توجه انسان در مواقع مشکلات، مظهر این فطرت است و الّا

------------------ صفحه ۲۲۵

خداشناسـی به صورت یک خواست باطنی، پیوسته با وجود او خمیره شده است و گواه آن، همان اعتقاد راسـخی است که بشـر در طی ادوار زیاد به خدا داشته است.(۱)

----

۱ . قرآن گـوشه ای از خشم و غضب بـاد را که در حقیقت مظهر خشم الهی است دربـاره قوم عـاد چنین بیـان می کنـد: (إِنّـا أَرْسَـلْنا عَلَیْهِمْ ریحـاً صَرْصَـراً فِی یَوْم نَحْس مُسْـتَمِرّ * تَنْزِعُ النَّاسَ کَـأَنَّهُمْ أَعْجـازُ نَخْل مُنْقَعِر «;)ما در روز شومی، باد شدیـد به سوی قوم عاد فرستادیم که مردم را مانند ریشه نخل های کنده از جای می کند»(قمر(۵۴) آیه ۱۹).

------------------ صفحه ۲۲۶ ------------------ صفحه ۲۲۷

۲۳–آیا این علوم مخصوص خداست؟

۲۳–آیا این علوم مخصوص خداست؟

۳۳. (یَـا أَیُّهَـا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَاخْشَوْا یَوماً لا یَجْزِی وَالِـدٌ عَنْ وَلَـدِهِ وَلاَ مَوْلُودٌ هُوَ جاز عَنْ وَالِـدِهِ شَـیْئاً إِنَّ وَعْـدَ اللّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیوةُ الـدُّنْیا وَلا ـ یَغُرَّنَّکُمْ بِـاللّهِ الغَرُورُ «;)ای مردم! از]مخالفت[پروردگار بپرهیزیـد و بترسـید از روزی که پـدر برای فرزنـد و فرزند برای پـدر سودی نخواهـد داشت. آری، وعـده الهی]دربـاره قیامت[حق و قطعی است. زنهار تا زنـدگی دنیا شـما را فریب ندهـد و زنهار تا شـیطان شما را مغرور نسازد.» ۳۴. (إِنَّ اللّهَ عِنْـدَهُ عِلْمُ السَّاعَـةِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ ما فِی الأَرْحامِ وَمَا تَدْری نَفْسٌ مَاذَا تَکْسِـبُ غَـداً وَمَـا تَـدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْض تَمُوتُ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ «;)پیش خـداست وقت روز رسـتاخیز] و هم [اوست که بـاران نـازل می گردانـد و از آنچه در رحم هاست آگاه است. هیـچ کس نمی دانـد فردا چه به دست می آورد و کسـی نمی دانـد در چه سـرزمینی خواهد مرد. خداوند دانا و خبیر است.»

------------------ صفحه ۲۲۸

ترسیمی از اوضاع رستاخیز

در نخسـتین آیه مـورد بحث، قیـافه هولنـاک روز رسـتاخیز، چنین ترسـیم شـده است: روز رسـتاخیز، روزی است که هرگـونه روابط خویشاونـدی و علایق دوستی میان افراد از هم گسسـته می شود و هر کس به نجات خود می اندیشـد، پـدر به فکر فرزند و فرزند به

فکر پدر نیست. وحشت آن روز به حدی است که مادران شیر ده از کودکان شیرخوار خود غفلت میورزند و زنان باردار از اوضاع هول انگیز آن روز، سقط می کنند و همه مردم را بهت و وحشت فرا می گیرد.«جن(۷۲) آیه ۲». قیافه سهمگین آن روز، آن چنان بشر را مرعوب می سازد که وی از پدر و مادر، از همسر و فرزند، از برادر و خواهر می گریزد و به فکر نجات خود می باشد«عبس(۸۰) آیه ۲۶». در آن روز حساب، گنهکاران آرزو می کنند که تمام عزیزان خود را از فرزند و همسر و برادر و عشیره و آنچه در روی زمین است فدای خود کنند، ولی پذیرفته نمی شود«معارج(۷۰) آیه ۱۱ـ۱۴». خداوند بار دیگر در سوره لقمان(آیه ۳۳) وقوع این اوضاع هولناک را یادآور می شود و تأکید میورزد که: (فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الحْيَـوةُ الدُّنْيا «؛)زندگی دنیا شما را فریب ندهد» و می فرمایـد:(وَلاَـ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ ؛)یعنی عوامل فریب دهنده از شیطان و هوا و هوس، قدرت و سلطنت، مال و ثروت، باعث فراموشی چنین روزی نشود.

----------------- صفحه ۲۲۹

اساس سعادت و پایه اصلاحات

اعتقاد به روز رستاخیز، یکی از اهداف ادیان آسمانی است. حوادث جهان و تجربیات متفکران و پایه گذاران مکاتب اخلاقی و اجتماعی و هواداران اصلاحات همه جانبه بشری، این مطلب را به ثبوت رسانیده اند که تأمین سعادت عمومی و برقراری صلح جهانی و خاموش گردیدن نایره های جنگ و برچیده شدن بساط ظلم و ستم و گسترش عدالت عمومی، جز در پرتو تحکیم عقیده وایمان به روز حساب، امکان پذیر نیست. همه برنامه های اصلاحی و اخلاقی و مکاتب سیاسی و اجتماعی که هدفی جز برقراری صلح و ترک تعدی و عدالت اجتماعی و فردی ندارند، تا ایمان به روز حساب نداشته باشند، سرابی بیش نیستند و توانایی درمان دردی را ندارند. امروز جهان بشری با وجود داشتن صدها برنامه جهانی و مکتب های اصلاحی و اجتماعی به لب پرتگاه کشیده شده و ثبات و آرامش، امنیت و عدالت از جامعه انسانی رخت بربسته است و دلیل آن، این است که عقاید دینی که رکن مهم آن، اعتقاد به روز حساب است، در بیشتر افراد تحلیل رفته است. علم بی کران خداوند

در آخرین آیه این سوره، گوشه ای از علم خداوند بیان شده است: ۱. وقت رستاخیز را او می داند، چنان که فرمود: (إِنَّ اللّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) و در آیه دیگری می فرماید:

----------------- صفحه ۲۳۰

(قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا ـ يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلاّ هُوَ «؛)بگو علم رستاخیز تنها پیش اوست و کسی جز او از وقت آن آگاه نیست». ۲. وقت نزول باران را دقیقاً می داند، اوست که می داند در چه لحظه ای باران می بارد و در چه لحظه ای پایان می یابد و در این دشت و دمن، چه نقطه ای از باران بی بهره خواهد بود ؛خلاصه علم به نزول باران با تمام خصوصیات کیفی و کمی از علوم انحصاری اوست. امروز بر اثر پیشرفت علم هواشناسی و علوم دیگر، ابر و باران مصنوعی ایجاد می شود و پیشامدهای جوی را تا مدتی تعیین می کنند، ولی با این همه، پیش بینی های آنان تقریبی است و قطعیت ندارد. امروز اگر چه با اختراع وسایلی، مانند گرما سنج و فشار سنج و استقرار ایستگاه های هواسنجی و مراکز هواشناسی در نواحی خشکی و دریایی قسمتی از پیش بینی های آنان به طور اجمال جامه عمل به خود می پوشد، ولی هیچ گاه به گزارش های خود قاطع و جازم نبوده و حدسی بیش نمی دانند، حتی پیش از پیدایش علم هواشناسی، بشر سابق روی امارات و نشانه های جوی، گاهی نزول برف و باران را پیش بینی می کرد، ولی پا از دایره احتمال و گمان بیرون نمی گذاشت ؛خلاصه علم به نزول باران با تمام خصوصیات کمی و کیفی، به ویژه پیش از پیدایش امارات و علایم جوی از علوم انحصاری اوست. سید قطب در تفسیر «ظلال» می گوید: هرگز آیه دلالت ندارد که علم به نزول باران از علوم انحصاری خداست، زیرا آیه به گواه جمله (وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ)می گوید اوست که باران می فرستد و این جمله، دلالت بر مطلب یاد

--------------------- صفحه ۲۳۱

شده ندارد و الاّ لازم بود بگوید: «ویعلم نزول المطر» یعنی نزول باران را می داند. ولی سید قطب از یک نکته که در اصطلاح به آن «وحدت سیاق» می گوینـد، غفلت ورزیده است، زیرا موضوع نزول باران در میان چهار موضوع دیگر گفته شده که علم به آنها از علوم انحصاری خداونـد است و اگر منظور از جمله (وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ) همان علم به نزول باران نباشد، گفتن این جمله در میان آن چهار موضوع بی تناسب خواهـد بود، زیرا اگر نزول بـاران، فعـل خـداست، همه حوادث جهانی نیز از او سرچشـمه می گیرد، چرا از میان آنها فقط اختصاص فرسـتادن باران را به خود متذکر شده است، در صورتی که او مبدأ همه افعال جهان آفرینش است. ۳. اوست که می داند در رحم ها چیست، او از سـعادت و شـقاوت و سـرنوشت جنین و از پسر و دختر بودن آن آگاهی دارد، حتی آن روزی که جنین به صورت تک سلولی است، می داند که پسر است یا دختر، سعادتمند است یا بدبخت. بشر با همه پیشرفت هایی که در زمینه «جنین شناسـی» پیدا کرده، هنوز شناسایی جنین از نظر پسر و دختر بودن از رازهای نهفته است که اخیراً علم بر آنها دست یافته است ولی نه از روزهـای نخست بارداری، بلکه پس از سپری گشـتن چنـد ماه، در حالی که آگاهی خـدا، گسترده تر است. علاوه بر این، جملـه (وَیعْلَمُ مَـا فِی الأَرْحـامِ) نه تنهـا علم به پسـر و دختـر بـودن را از علـوم انحصـاری شـمرده، بلکه علم به کلیه شـؤون جنین را از خصایص الهی نام برده است.

--------------------- صفحه ۲۳۲

۴. کسی از آینده خود اطلاعی ندارد. ۵. هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد. نظریه ما در خصوص آیه

مفسـران اسـلامی به پیروی از برخی روایات، علم به این موضوعات پنجگانه را از علوم انحصاری خـدا دانسـته و می گویند: جز خدا کسـی بر این پنـج موضوع آگاهی پیدا نمی کند. ما تا آن جا که امکان داشت، این نظریه را با مؤیدهای آن بیان کردیم و نظر ما نیز هنگام(۱) نگارش این قسمت از تفسیر همین بود، ولی بعدها موقع تنظیم کتاب مفاهیم القرآن که بخشی از آن ، مربوط به علم غیب است، تغییر نظر داده و نظر دیگری را انتخـاب نمـوده و مشـروح نظر خـود را در آن کتـاب نوشـته ایم ;حـال این نظر را به گـونه ای مختصـر بیان می کنیم: از نخستین جمله آیه اسـتفاده می شود که آگاهی از وقت رسـتاخیز، مخصوص خداست و جز او کسی از آن آگاه نیست و نشانه اختصاص چنین علم به ذات خویش ، همان مقدم داشـتن لفظ «عنده» بر لفظ «علم الساعه» است که از نظر قواعد ادبی نشـانه انحصار می باشـد. علاوه بر این آیه، آیات دیگری نیز به طور روشن بر این مطلب گواهی می دهنـد، از جمله آیات زیر: (إِلَیْهِ یُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ(;)۲)

----

۱ . اردی۳بهشت۱۳۴۵برابر محرم ۱۳۶۸. ۲ . فصلت(۴۱) آیه ۴۷.

--------------------- صفحه ۲۳۳

«دانسـتن هنگام رسـتاخیز فقط منحصر به اوست.» (یَسْئَلُکَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللّهِ(;)۱) «مردم از تو درباره رستاخیز می پرسـند بگو: علم آن فقـط نزد خـداست.» بر این اساس، می توان گفت: این آیه به کمک آیات دیگر، گواه بر این است که علم به وقت رسـتاخیز جهان، از اختصاصات خـداست و شایـد تا نخستین لحظه وقوع آن، کسـی را از آن آگاه نسازد. آیه مورد بحث در دومین قسـمت، روش سـخن را دگرگون کرده و هرگز به شـیوه حصـر و انحصار سـخن نمی گوید، بلکه می رساند خداوند از وقت نزول بـاران و آنچه در ارحام مادران است آگاه است و این نحوه سـخن گفتن، غیر آن است که بگویـد که علم به آنها از مختصات خـداست و احـدی جز او از آن آگـاه نمی گردد، خواه به علم ذاتی باشـد و خواه به علم کسبی. خلاـصه، دقت در مضـمون آیه می رسانـد که روش سـخن گفتن آن دربـاره قیـامت به گـونه ای است و در موضوعـات چهارگـانه به گونه دیگر. در قسـمت نخست به صورت انحصار، سـخن می گوید و می فرماید: (عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) یعنی پیش اوست علم به وقت رستاخیز، نه پیش کس دیگر. ولی

در چهار قسمت دیگر، شیوه سخن، این نیست که تنها او می داند و بس، بلکه شیوه سخن، این است که (یُنَزِّلُ الْغَیْثَ) او باران نازل می کند(و از وقت آن آگاه است)(وَیعْلَمُ مَا فِی الأَرْحامِ ;)او می داند که در ارحام چیست؟ علم خدا به این دو موضوع، مانع از آن نیست که بنده ای از بندگان خدا

----

۱ . احزاب(۳۳) آیه ۶۳.

--------------- صفحه ۲۳۴

از طریقی، مانند وحی الهی و یا الهام قلبی از وقت نزول باران و آنچه در رحم است آگاه گردد، با این تفاوت که علم خدا ذاتی و ضروری است و علم پیامبران و اولیای خدا کسبی و امکانی است. در قسمت های چهارم و پنجم، شیوه سخن بیشتر تغییر می کند و هرگز محور بحث در آنها علم و آگاهی خدا از سرنوشت بشر و یا لفظ مرگ او نیست، بلکه فشار سخن، اطلاع نداشتن هر فردی از سرنوشت و محل مرگ خویش است، چنان که می فرماید: (وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَاذا تَکْسِبُ غَداً «;)هیچ کس نمی داند فردا چه به دست می آورد.» (وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْض تَمُوتُ «;)و کسی نمی داند در چه سرزمینی خواهد مرد.» ولی آگاه نبودن بشر از کارهای فردای خویش و یا از محل مرگ خود، مطابق ناموس خلقت است که هیچ فردی ذاتاً از غیب و از پشت پرده آگاه نیست، ولی این امر، مانع از آن نمی شود که خداوند برخی از اولیای خود را از کارهای فردایش و یا نقطه ای که در آن جا می میرد آگاه سازد. خلاصه سخن: از نخستین قسمت آیه، آن هم به کمک دیگر آیات قرآن استفاده می شود که آگاهی از وقت قیام قیامت از مختصات خداست و جز او کسی از وقت آن آگاه نبوده و نخواهد بود، ولی در چهار فراز دیگر آیه، لحن سخن و شیوه گفتار در آنها این است که خدا از وقت نزول باران و از آنچه در ارحام است آگاه است ;آگاهی او از این دو چیز، غیر آن است که این آگاهی حتی از طریق وحی و الهام به دیگران تعدی نکند.

--------------- صفحه ۲۳۵

همچنین دو قسمت آخر آیه، این است که هیچ بشری از کارهای فردای خود آگاه نیست، ولی آگاه نبودن از این دو چیز، غیر آن است که این دو نوع آگاهی از مختصات باشد و بر دیگران حتی با تعلیم الهی، تجاوز نمی کند و یا اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که کسی از این دو موضوع مطلع نشود، هرگز چنین چیزی از این جمله ها استفاده نمی شود. موقعی این حقیقت را بیشتر تصدیق می کنید که روایات مربوط به علم غیب را در نظر بگیرید. در این روایات از آگاهی پیشوایان معصوم از سرنوشت انسان ها و محل مرگ و شهادت خود سخن به میان آمده است. این روایات از نظر تعداد آن چنان فزونی دارد که هرگز نمی تواند آنها را به بهانه این که غالباً سند ندارند رد کرد یا تأویل نمود. گذشته از این که علم هواشناسی، علم نوپا و نوبنیاد است و هنوز پنجاه سال بیشتر از عمل آن نگذشته است، ممکن است بشر بر اثر تکامل دستگاه های مربوط به هواشناسی، از وقت نزول برف و باران به درستی آگاهی پیدا کند، هر چند تاکنون در این قسمت، پیشرفت زیادی نکرده و چه بسا گزارش های اداره هواشناسی نادرست از آب درآمده است. درباره جنین شناسی، بشر در آستانه تکمیل وسایلی است که او را از وضع رحم آگاه سازد ;بد نیست به گزارش زیر توجه فرمایید: با دستگاه الکترونیکی جنس پسر یا دختر قبل از تولد معلوم می شود. با دستگاه مذکور ناهنجاری های نوزاد نیز مشخص می شود. دستگاهی که جنسیت جنین را در رحم مادر تعیین می کند، در یکی از بیمارستان های تهران به کار افتاد. به وسیله این ماشین جدید الکترونیکی

--------------- صفحه ۲۳۶

می توان تصویر جنین و طرز قرار گرفتن آن را در رحم بر روی تلویزیون مدار بسته مشاهده کرد. دکتر حسین پارسا رئیس بیمارستان و رئیس آموزشگاه عالی مامائی ضمن اعلام این خبر، توضیح داد با به کار افتادن ماشین الکترونیکی تصویر جنین از دو

ماهگی به وسیله امواج الکترونیک بر روی صفحه تلویزیون ظاهر می شود، به طوری که به روشنی می توان محل جفت و قطر سر جنین و لگن را جهت تشخیص نحوه زایمان (طبیعی یا غیر طبیعی) بر روی صفحه تلویزیون دید. امواجی که جهت دریافت تصویر جنین به کار می رود، هیچ گونه خطری برای جنین ندارد. پسر یا دختر بودن

دکتر پارسا همچنین گفت: برای اوّلین بار در ایران، دستگاه جدیدی نصب شده که به وسیله این دستگاه با کشیدن مقداری از مایعی که جنین در آن شناور است، می توان جنسیت جنین را از نظر دختر یا پسر بودن تعیین کرد. وی یادآور شد که از این دستگاه، فقط به منظور تشخیص ناهنجاری های مادرزادی که در جنین دختر یا پسر تظاهر می کند استفاده می شود. پزشکان بیمارستان با استفاده از این دستگاه تاکنون توانسته اند، بیش از ۹۷ درصد ناهنجاری های مادرزادی جنین را تشخیص دهند. وی در مورد دستگاه الکترونیکی اضافه کرد که با ترسیم تصویر جنین بر روی صفحه تلویزیون، سر جنین اندازه گیری می شود و محل جفت مشخص می گردد و این خود باعث خواهد شد که از بسیاری سزارین های بی مورد

---------------- صفحه ۲۳۷

جلوگیری به عمل آید.(۱) ولی به بنا به نظری که ابراز گردید، آگاهی بشر به گونه ای از این موضوعات، مانع از آن نیست که ذاتاً و منهای اطلاعات علمی، از این موضوعات، مانع از آن نیست که ذاتاً و منهای اطلاعات علمی، از این موضوعات آگاه نباشد، هر چند با تبادل معلومات جوی و یا کار دستگاه های الکترونیکی از اوضاع رحم و جنین آگاه گردد. روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده و آگاهی از این موضوعات را از مختصات خدا دانسته است از نظر سند،ضعیف و ناتمام می باشند.(۲) تنها چیزی که در این مورد درخور اعتماد است، خطبه نهج البلاغه است که آیه را بسان نظریه مشهور تفسیر می کند و چون سخن امام در مورد خاصی وارد شده است، یکی از مستمعان کم ظرفیت نتوانست، علم امام را به حوادث آینده، تحمل کند و به امام گفت: مدعی علم غیب هستی؟ امام برای ساکت کردن او موضوع انحصاری بودن امور پنجگانه را مطرح کرده است ;از این جهت باید کلام امام را به نحوی تأویل نمود و مرحوم مجلسی در بحارالأنوار برای کلام امام محتملاتی را بیان کرده است، علاقه مندان می توانند به آن جا مراجعه کنند. جعفر سبحانی قم ـ حوزه علمیه ذوالحجه ۱۳۹۷/دی ماه ۱۳۵۴

----

۱ . اطلاعات، ش۱۴۷۷. ۲ . بحار الأنوار، ج۲۶، ص ۱۰۳ و ۱۰۴ ;نیز رک: مفاهیم القرآن، ص ۳۸۲.

---------------- صفحه ۲۳۸ ---------------- صفحه ۲۳۹

کتابنامه

کتابنامه

(اهمّ منابع) ۱. اطلاعات(روزنامه)، ش۱۴۷۷۰. ۲. بحار الأنوار ، علّامه مجلسی. ۳. البرهان، محدّث بزرگ سید هاشم بحرانی. ۴. التبیان، شیخ طوسی. ۵. توحید، شیخ صدوق. ۶. تورات. ۷. دیباچه ای بر رهبری، ناصرالدین صاحب الزمانی. ۸. راه خداشناسی، جعفر سبحانی. ۹. سرچشمه هستی، = =. ۱۰. سفینهٔ البحار ، حاج شیخ عباس محدث قمی. ۱۱. سیره ابن هشام. ۱۲. صحیفه سجادیه. ۱۳. طبقات، ابن سعد. ۱۴. قرآن و آخرین پیامبر.

---------------- صفحه ۲۴۰

۱۵. کشف الشبهات، محمد بن وهاب. ۱۶. کیهان(روزنامه)، ۲۳، ۸/۴۶. ۱۷. ماذا خسر الإسلامُ بانحطاط المسلمین. ۱۸. مجمع البیان، شیخ طبرسی. ۱۹. مستدرک الوسائل، محدّث نوری. ۲۰. معانی الأخبار، شیخ صدوق. ۲۱. مفاهیم القرآن، جعفر سبحانی. ۲۲. مکتب اسلام، س ۹، ش۲. ۲۳. المیزان، علّامه طباطبایی. ۲۴. نجوم برای همه. ۲۵. نسل سرگردان. ۲۶. نهج البلاغه. ۲۷. وسائل الشیعهٔ، شیخ

حرّ عاملی.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹